فصل پنجم در آنچه معتبر است

وبه نثق رب یسر ولا تعسر

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد وثنای بیحد واحصا مخصوص بارگاه کبریائیست که جواهر بحار معرفتش کنز الفواید مال دامانی والجامع
روانی و دار ربّی مرحمتش درّ الله سواد عدم از چهرهٔ ممکنات کافی وتریاق مغفرتش رافع سموم مهلکهٔ عصیان
وخسران نامتناهی وتحیات غیر متناهی بجاورت بارشرافت اساس بهترین خلایق وعترت طاهرهٔ انجناب
باد اما بعد چنین گوید احقر عباد الله ابن محمد حسن الحر اسماعیل ابراهیم الاصفهانی عاملهم الله بلطفه
العمیم که این مختصریست موسوم بنخبه در واجبات ومهمات الفروع دینیه وان مشتمل است بر چند مقصد
مقصد اول در طهارت ودران چند مبحث است مبحث اول در طهارت از حدث است که عبارت
از وضو وغسل وتیمم باشد ودران سه بابست باب اول در وضو ودران چند فصل است فصل اول
در امور یکه واجبست وضو از برای ان وان نماز واجب وطواف واجب شرطست در صحت هر یک بلکه در صحت
نماز مستحب نیز ومشهور وجوب وضوست نیز از برای مس نمودن کتابت قران اگر واجب شود
مس نمودن بنذر وغیران ولیکن انچه ثابت شده است بدلیل حرمت مسّ است بدون وضو وجنب
وضو گاهی واجب میشود وضو بنذر وعهد وقسم فصل دوم در امور یست که باعث وضو ومبطل
ان میشود وان بیرون آمدن بول وغایط وبادیست که از معده بیاید چه باصدا باشد چه بی صدا
از موضع متعارف باشد چه از غیر موضع متعارف اگر بخلقت الهی باشد یا انکه موضع که
بخلقت الهیست مسدود شود وسوراخ دیگر بهم رسد وهمچنین است خواب هر گاه
غالب شود بر چشم وگوش ودیوانگی وبیهوشی ومستی ورطوبت مشتبهه که بیرون آید در حال
استبرا نمودن از بول اگر پیش از ان چهار صلب در میان بول ورطوبت فاصله باشد یا نه

وهمچنین

وهمچنین است استحاضهٔ قلیله بلکه استحاضهٔ کثیره ومتوسطه وهرچه موجب غسل باشد غیر از جنابت همچنین
ونفاس ومس میت نیز بنابر احوط ودر وجوب مقدم داشتن وضو بر اغسال مذکوره غیر جنابت واستحباب ان
خلافیست واظهر آنست که مخیر است در میان بجا آوردن وضو را پیش از غسل ویا بعد از ان هرچند احوط
وافضل اولیست ومدار در حصول هر یک از نواقض مذکوره بر علمست نه بر مظنه لیکن هرگاه ظنی که نزدیک
بعلم باشد بهم رسد بحصول ناقضی از نواقض مذکوره احوط باطل کردن وضوست
واعاده نمودن آنست فصل سیم در واجبات ومحرمات بیت الخلا رفتن است واجب است
بر کسی که داخل بیت الخلا میشود اینکه بپوشاند از نامحرم عورت خود را در این حال
بلکه در سایر احوال بپوشاند از نامحرم عورت خود را وان قبل ودبر وبیضه تانست
واحوط پوشانیدن از ناف تا زانو بلکه تا میان ساق وحرامست در این حال
پشت یا روی خود را بقبله کردن بلکه بجمیع بدن خود در صحرا باشد خواه در غیر صحرا
بلکه در حال استنجا نمودن بنابر احوط ومعین است شستن مخرج بول را باب
وغیر ان کفایت نمیکند وکفایت میکند یکدفعه شستن هرچند احوط دو
دو نوبت وافضل سه نوبت است ودست مالیدن واجب نیست مگر انکه بسبب
خشک شدن ومخلوط شدن با مذی یا ودی که در این حال باید دست بمالد تا علم بازالهٔ نجاست
بهم رساند ومخیر است در مخرج غایط میان شستن باب ومالیدن بسنگ وغیر ان از انچه میاید هرگاه
نجاست نرسیده باشد بغیر محلی که عادت قرار گرفته است بر بخشش شدن ان واگر رسیده باشد
ان النجاست زان بغیر ان معین است شستن باب وهمچنین هرگاه با غایط نجاست دیگر بیرون
بیاید مثل خون بنابر اقوی واحوط معتبر نیست عدد در استنجا غایط باب بلکه پاک شدن معتبرست

اعتبار بوده بلکه در محل باید پیدا باشد نیست واما در استنجای بغیر آب معتبرست بسه سنگ بودن
هرچند یکی از ان ازاله شود غایط چنانچه اگر بسه سنگ ازاله نشود معین است زیاده تا انکه بر طرف شود
وکفایت نمیکند مسح نمودن بسه اطراف یک سنگ ودر حکم سنگ است هرچیزیکه طاهر باشد وغایط را
برطرف کند چه از جنس روئیدنی باشد مثل چوب وخرقه وکرباس وکتان چه از معادن باشد مثل طلا ونقره
ومانند ان چه از حیوان خواه تمام ان باشد یا بعض ان وخواه جزو استنجا کننده باشد مثل کف دست
وانگشتها یا انکه غیر جزو استنجا کننده باشد مثل دست زن وجاریه وخواه متصل باشد از جزو حیوان
وخواه منفصل مثل سم حیوان یا قطعهٔ منفصل از ان وجایز نیست استنجا بچیزیکه حرامست غصب نمودن
در ان بدون اذن مالک وبچیزیکه متضرر شود بسبب استنجا کردن با نموضع استنجا یا درست بسبب حرمت
هرچند که در بعضی غیر ان نباشد وبنجسی که بغیر از این استعمال نجس شده باشد وبچیزهای خوردنیها وسرگین واستخوان
وهرچه معلوم باشد وجوب حرمت ان از دین یا مذهب مثل تربت جناب امام حسین ع او ورقهای قران واحادیث
احادیث وامثال اینها فصل چهارم در بیان حقیقت وضوست وان دو شستن ودو مسح کردنست واما دو
اول شستن روست از منتهای رستنگاه موی سر تا آخر زنخ بحسب طول وبعرض انچه را فرو گیرد انگشت ابهام
ووسطی وشستن دو دستست از مرفق تا سر انگشتان بنوعیکه تمام موضع ان شسته شود در طول ودر عرض
ودر شستن روی قدری باید زیاده از اطراف شست از برای انکه یقین بشستن محل وجوب حاصل شود ودر شستن
دست نیز از بالای مرفق چیزی باید داخل کند بجهت مذکوره ومرفق مفصل اجتماع بازو وزراعست واما اول مسح
اول مسح سر است در پیش روی بقدر مسح مثل انکه بقدر ناخن بمالد از جانب طول وعرض واحوط وافضل
بودن مسح است بقدر موضع سه انگشت متصل واحوط بودن مسح سر است مابین دو سفیدی که در دو طرف
پیش سر است ودر دو جانب پیشانی است ودوم مسح دو پشت پاست از سر انگشتان تا به بلندی که در پشت پاست

طولا بوجهی

طولا بوجهی که چیزی از طول فرو گذاشته نشود بخلاف عرض که مسمی در ان کافیست لیکن احوط آنست
که مسح کند تا بمفصلی که در میان ساق وقدم است وافضل مسح نمودن تمام پشت پاست بتمام کف
دست وواجب نیست مسح نمودن بلندی پشت پا مگر انکه علم بمسح نمودن بقدر واجب موقوف
بر مسح نمودن بعض ان است هرچند احوط تمام مسح آنست ومعتبر در محل های مذکوره در غسل ومسح
بر خلقت متعارف است واما در مقدار مغسول وممسوح معتبر حال وضو گیرنده است پس فرق
نیست در میان کوچک بودن صورت وبزرگ بودن ان ودراز بودن دست وپای وکوتاه بودن ان
در شستن ومسح کشیدن فصل پنجم در انچه معتبر است در وضو وان چند چیز است اول نیت وان عبارتست
از اراده که باعث بر انگیختن شود شخص را از علم وباعث شود بر عمل ودر ان معتبر است چه در وضو وچه
در غیر ان از عبادات تعیین نمودن فعلی که اراده دارد که بجا آورد اگر معین نباشد وقصد قربت
پس حقیقت نیت اراده نمودن عبادت است بر وجهی که ممتاز شود از غیر ان از عبادات بقصد بندگی
جناب احدیت وضرور نیست بخاطر در اوردن عبادت بر وجه تفصیل ونه غیر این از امور دیگر مثل
وجوب واستحباب ومثل اینها چه عبادتی که موجود باشد هم واجب وهم مستحب کفایت میکند قصد نمودن
از بوجه بندگی وضرور نیست دانستن واجب بودن ان بخلاف انکه اگر دو عبادت باشد یکی
که هر یک شبیه بیکدیگر باشد بحسب صورت چه وضو چه غیر ان وتعیین هر یک از این دو نکند
وداخل عبادت نشود کفایت نمیکند ومعین است مقارن بودن نیت با اول عمل در اکثر عبادات
واز ان جمله است وضو لیکن نه بمعنی اخطار ببال بلکه بمعنی وجوب بودن باعث بر عمل در اخطار هر چند
بخاطر نرساند در اول وقت عمل ومعتبر است که نیت خلاف در بین عمل نکند وغفلت از عمل یا الم
نیز روی ندهد که نداند که این چه کار است که میکند واحوط واولی انست که نیت وضو مشتمل

باشد بر وجوب یا ندب و صفتی مثل آنکه بگوید وضوی واجب بجا میآورم یا تعلیلی مثل اینکه بگوید وضو میگیرم بعلت آنکه
واجب است یا وجه هر یک بر قصد قربت و استدامت عبادتی که مشروط است بصحت آن و رفع حدث یا استباحه یکی که
ممکن باشد رفع حدث یا استباحه یا هر دو بنا بر این کسیکه حدث او رفع میشود بر این طریق است که وضوی واجب
باشد میآورم یا مستحب از جهة وجوب یا استحباب او رفع حدث و استباحه عبادتی قربة الی الله و هر کسی که رفع
حدث یا استباحه یا هر ممکن نیست مثل صاحب سلس البول و مانند آن اسقاط رفع حدث از نیت میکند و باقی بحو که
ذکر شد بی تفاوت و غرض از برای تقرب جستن بعبادت نه آنچه میباشد بحسب کمال او اعلای آن کردن
عبادت است از جهة اینکه جناب اقدس الهی سزاوار از برای آنست و ادنای آن کردن عبادت است از جهة تحصیل ثواب
یا خلاصی از عقاب و در کفایت کردن قصد تحصیل ثواب یا خلاصی از عقاب خلافست و اقوی کفایت نمودن
آنست و در بین وسایط بسیار است و از برای غالب ناس مرتبه علیا نهایت صعوبت دارد و احتیاط در اراده
مثل فرمانبرداری است و مراعات تقوی در آنست که اهتمام در مرتبه تحصیل اولی نماید و احوط و اولی آنست
که نیت را مقارن شستن روی نماید و بهتر از آنست که نیت کند در وقت دست شستن و مستمر بدارد تا شستن
روی و اگر قصد بیرون رفتن از وضو در اثنای عمل کردن نیت باطل میشود و لیکن اگر عود نماید پیش از
برطرف شدن موالات وضو صحیح است و اگر عود نکند یا بعد از برطرف شدن موالات وضو باطل است و اگر برای
وضوی واجب قصد سنت بکند باطل است و اگر در ذمه مشغول بوضوی واجب باشد نیت نماید وضوی مندوب
دوم ابتدا کردن در شستن روی از اعلای وجه شستن درست از موقوف لازم نیست رسانیدن آب
به بن موی ریش و شارب و غیر بر لب و ابروها هر گاه موی احاطه نموده باشد بشره را چه مرد بوده باشد
چه زن چه بی ریش باشد چه تنک ریش اما اگر از روی نمایان باشد در میان موی شستن آن واجب است
و واجب نیست شستن موی که از حد روی بیرون رفته باشد و در هر یک از مسح سر و پای آن بالا به پایین

و از پایین

و از پایین ببالا کشیدن جایز است و احوط بیرون نرفتن از روش معروف است سیم بودن مسح است
برطوبت دست از آب وضو چه رطوبت دست راست باشد یا دست چپ هر چند احوط مسح نمودن
سر و پای راست است برطوبت دست راست و مسح نمودن پای چپ است برطوبت دست چپ و جایز نیست
گرفتن آب از برای مسح از باقی مواضع وضو از ریش و غیر آن در حال بودن رطوبت در دست خصوصاً از موضعی که
از ریش که از حد ریش بیرون رفته باشد و اگر رطوبت دست خشک گردد جایز است گرفتن آب از مواضع مذکوره
بی اشکال و اگر متعذر یا متعسر بوده باشد مسح کردن بدست مسح نماید بذراع و احوط خشک بودن
محل مسح است هر چند حاجت بآن نیست هر گاه مسح برطوبت دست حاصل شود و اگر مستهلک شود
رطوبت دست پیش از مسح جایز نیست و شرط است حایل نبودن در محل مسح مطلقا در حال اختیار و اما در حالت
تقیه پس جایز است هر گاه شستن پای مقدور نباشد و بر تقدیر مقدور بودن احوط جمع میان شستن و مسح نمودن
است و همچنین جایز است در حال ضرورت مثل سردی چهارم ترتیب است جمیع اعضای وضو چه واجب باشد
وضو چه سنت چه در حال اختیار باشد چه در حال اضطرار چه عالم باشد چه ناسی و آن حاصل میشود
بشستن دست راست بعد از صورت و دست چپ بعد از شستن دست راست و مسح
نمودن پای راست بعد از مسح سر و مسح نمودن پای چپ بعد از پای راست پس اگر مقدم بدارد تمام عضو
موخر را یا بعض از آن بر تمام مقدم یا بعض آن فاسد است آنچه را که مقدم داشته است چه عامد باشد چه
ناسی چه مختار باشد چه مضطر و صحیح است آنچه را که موخر داشته است اگر منافی موالات بعمل نیامده
باشد یا عکس ترتیب در ضمن نیت قصد شده باشد و اگر یکی از این دو واقع شده باشد باطل است
نه آنچه را که موخر داشته است بلکه اصل وضو باطل است و اگر خلاف ترتیب بفراموشی واقع شود
بطلان مخصوص آن چیز است که پیش داشته شده است تا آخر بایدش شسته شود چنانچه

اگر آنچه بعد باید شسته شود پیش شسته باشد بدون نیت باید اعاده کند و مبطل وضو نیست بشرط آنکه موالات
برطرف نشده باشد در هر یک از دو صورت و فرقی نیست در بطلان میان آنکه مخالف ترتیب کرده باشد یا در نیت
معتبر مثل آنکه از عضو پیش بقدر خشخاش یا زیادتر بعد شسته شود پنجم موالات در وضو بدون آن وضو باطل
میشود و آن عبارت است از متابعت که باقی بماند رطوبت در عضوی از اعضای وضو چه آن عضو پیش از عضوی
باشد که مشغول شستن یا مسح نمودن آنست یا عضو سابق بر آن هر چند احتیاط در آنست که بجز تمام نمودن عضو
شروع در عضو بعد از آن نماید بدون فاصله و لیکن خشک شدن مبطل است در حالتیکه جهت تاخیر باشد
و اما اگر بسبب غیر تاخیر باشد از شدت حرارت و امثال آن باطل نمیشود ششم بجا آوردن مکلف وضو را بفعل
خود در حالت اختیار و فرقی نیست در این معنی میان عالم و جاهل و ناسی و غافل و میان وضو و غسل و تیمم و شستن
و مسح نمودن پس هر گاه شرکت غیری طهارت را یا بعض از اعمال آورد طهارت را یا بعض از آن کفایت نمیکند چنانچه
اگر شرکت غیر او در نیت اخذ کرده باشد وضو باطل است چه وضو شرکت غیر بشود یا نشود و در حال اضطرار
باید بکوی را معین بکیرد و معتبر در خشک شدن اعضای وضو گیرنده است نه وضو دهنده احوط در نیت کردن
نمودن هر دو است هر چند کفایت نمودن نیت وضو گیرنده است نه وضو دهنده هفتم مطلق بودن آب
وضو باین معنی که از او عرفاً آب بگویند از غیر اضافه نه آنکه با اضافه ذکر کنند و فرقی در میان آب شور و شیرین
و آب دریا و برف و باران نیست بلکه اگر چیزی داخل آب بکنند ما دامیکه از اطلاق بیرون نکند آب را مضر نیست
هشتم طاهر بودن آب وضو پس اگر آب وضو با نجس بسازد باید اعاده کند بلکه اگر بقصد جواز و شرعیت بکند
بدون عذر بنحو حرام بعمل آورده خواهد بود و فرقی نیست در اعتبار طهارت و اطلاق آب در میان آنکه مطلع
باشد یا نباشد یا آنکه باشد و فراموش کرده باشد و بر تقدیر فراموش کردن هاندا نسیان مطلع شود
در وقت یا بعد از وقت نهم اباحه آب است باینکه مباح الاصل باشد یا مملوک باشد بخریدن و بخواندن یا ما

در تصرف

در تصرف نمودن در آن باشد باذن صریح یا فحوی یا شاهد حال و احوط در شاهد حال اکتفا نمودن بعلم است
و لیکن در نهرهای واقع در راهها و منازل اسفار و غیر آنها جایز است مادامیکه نهی مالک یا کراهت او مطلع
نشده باشد و احتمال دارد اینکه در ایشان صغیری یا مجنونی یا غایب باشد مضر نیست و اگر داخل شود
آب غصبی در آب مباح و مخلوط شود بنحویکه امتیاز میان آنها برداشته شود و قابلیت قسمت و قیمت داشته
باشد بعد کر بودن آن ظاهر آنست که منشاء منع از تصرف نمودن در آن نمیشود لیکن احوط رضا
جویی از مالک است بخلاف آنکه مشتبه شود آب مباح بعضی گفته اند که وضو صحیح نیست بآن و بوده هم
آنکه از استعمال آن ترس ضرری یا بهم رسیدن مرضی یا طول بهم رسانیدن مرض یا تنگ شدن وقت یا بجهت
ترس و تشنگی خود یا رفیق خود که از مفارقت آن متضرر شود هر چند کافر باشد متضرر نشود و لیکن
اگر صاحب نفس محترم باشد یا بترسد که بر بدن آن متضرر شود بلکه محتمل است جواز مطلقا چه متضرر بشود
چه نشود لیکن در آن اشکال است و در هر یک از این چند صورت اگر وضو بسازد وضو باطل خواهد بود
و این شرط سابق از شرایط علمی است نه از شرایط وجودی باین معنی که هر گاه علم نداشته باشد
وضو باطل نخواهد بود یازدهم اباحه مکانست و در آن خلافست و احوط مراعات
و نیست اشکال در صحت اعتبار وضو اگر قطع بر غصب بودن بعد از فراغ وضو لیکن عوضی
از برای مالک بر ذمه او تعلق میگیرد و اگر عوضی عرفیه داشته باشد مثل اجرة المثل مقدار تصرف
و بعضی علاوه نموده اند اباحه ظرف و محل ریختن آب را و آن احوطست مگر در صورت
انحصار در غصب که در این صورت متعین است تیمم و اگر وضو گرفت باطلست دوازدهم
طهارت محل وضو از نجاست پس هر گاه آب بریزد و جاری بوده بر محل وضو شود و ازاله
نجاست نماید کفایت نمیکند و اگر ازاله نجاست نکند کفایت نکردن ظاهر است و شرط نیست

در صحت طهارت غیر محل وضو و احوط ترک نمودن است استحباب مستحب است پیش از وضو مسئله در حکم جبایر و ان چوبهایی است
که بانها شکسته را می‌بندند بدانکه اگر کسی بعضی از اعضای وضوی او مجروح یا قروح باشد مثل زخم شمشیر و کارد
و دنبل و خراج و غیر انها یا شکسته باشد و بر روی هیچیک جبیره یا غیر ان نباشد و بشستن و مسح نمودن
ان متضرر نشود و طاهر باشد یا نجس شده باشد و تواند بدون ضرر تطهیر نماید هرچند با حمام باشد
یا موقوف باشد بر لول آب گرم کردن و مثل ان باید تطهیر نماید و وضو بسازد و بر تقدیر وقت
داشتن بر ان و اگر جراحتی باشد که متضرر شود بشستن ان کفایت میکند شستن انچه صحیح است از اطراف
انچه ممکن باشد مسح نمودن بر روی جبیره یا نه هرچند در صورتیکه ممکن باشد احوط مسح نمودن است چنانچه
در صورتیکه ممکن نباشد مسح نمودن اما احوط انست که بر روی ان جبیره طاهری بگذارد و مسح کند
و همچنین است حکم شکسته و دنبلی که بر روی انها جبیره نباشد هرچند در این دو صورت احوط علاوه
نمودن تیمم است و اگر در بعضی از مواضع شستن وضو جبیره باشد و ممکن باشد رسانیدن اب به بشره
یا بر جبیره برداشتن جبیره یا مکرر ریختن آب یا فرو بردن عضو در آب به بشره برسد و شسته شود عضو واجب است
لیکن احوط آنست که هرگاه ممکن باشد برداشتن جبیره برداشته شود و زیر جبیره شسته شود و هرگاه ممکن نشود
مگر بتخفیف شود آب ناشسته شود عضو و اگر متعذر شود شستن زیر مسح کند بر روی جبیره یا
بر عضو رساند آب ناشسته شود و هرگاه جبیره در موضع مسح باشد بلکه جبیره تمام محل مسح را نگرفته
باشد و باقی مانده باشد از ان بقدر کفایت نمودن انچه واجب است در مسح
اکتفا نماید به مسح ان و اگر تمام محل مسح را جبیره گرفته باشد پس اگر ممکن باشد برداشتن
جبیره بقدر کفایت در واجب مسح باید برداشت و مسح نماید بر عضو و اگر ممکن نباشد مسح نماید
بر روی جبیره لیکن این در صورتیست که ممکن نباشد رسانیدن آب و اگر ممکن باشد

رسانیدن

رسانیدن اب بزیر جبیره و ضرر نرسد و محل طاهر باشد واجب است که بریختن آب بر جبیره بقدریکه اب به محل
مسح برسد و محل مسح بر جبیره اگر طاهر باشد خوب و اگر نه تطهیر کند هرگاه ممکن باشد و هرگاه ممکن نباشد
واجب است تیمم هرچند احوط جمع نمودن است و گذاردن جبیره طاهر است بر جبیره و مسح کردن بر ان است و
فرقی نیست در جبیره میان بعض عضو و تمام ان بلکه جمیع اعضا و نیز میان انکه زیر جبیره پاک باشد یا نجس
و میان انکه جراحت ان قدر بطول باشد یا نباشد و در حکم جبایر است کهنه‌هایی که بر جروح و قروح می بندند
یا دوائی که بر انها میگذارند و در جبیره‌هایی که چسبانیدن انها بدون حاجت باشد و گذاردن ان اختیار
کند احوط جمع میان جبیره و تیمم است هرگاه متضرر شود بمسح نمودن بر روی جبیره یا بشره و مثل جبیره
و حایلی سوای جبیره نباشد واجب است تیمم نماید و همچنین هرگاه یکعضو از اعضای وضو یا بیشتر
یا کل مریض باشد و قروح یا جروح یا شکسته نباشد یا مریض باشد یا مرض در عضو یا یکی از امور مذکوره
جمع شود واجب است تیمم نماید و از انجمله است چشم درد که در ان باید تیمم کند و اگر کسی صاحب جبیره
مستمر باشد جبیره واجب نیست بطهارت جبیره وضو بسازد و نماز کند و احوط آنست که جمع نکند بین وضو و میان
تیمم و اگر حال او مختلف باشد که وقتی باشد در اوقات نماز از برای او که بتواند که نماز را بجهت
بکند واجب است اختیار نماید ان وقت را و اگر در این حال در اثنای نماز حدثی واقع شود نماز را اتمام کند
و احوط اعاده نمودن است نیز و واجب است بر او محافظت نمودن خود را از نجاست باینکه اخذ نماید
از برای خود کیسه که در ان قدری پنبه یا مثل ان بگذارد که منع نماید سرایت نمودن نجاست را
به بدن و رخت لیکن این در صورتی است که در حفظ نمودن ان متضرر نشود و اگر شود واجب نیست
فصل در شکوک بدانکه هرگاه یقین داشته باشد در حدث و شک یا وهم یا ظن داشته باشد
در وضو واجب است وضو و همچنین هرگاه یقین در طهارت و حدث هر دو داشته

باشد و شک داشته باشد در مقدم بودن هر یک از دیگری واجب است وضو چه اینکه بداند حالت سابق
بر این دو حالت را یا نداند و اگر شک کند در جزئی از اجزای وضو پیش از فراغ از ان باید بعمل آورد
ان جزو و ما بعد او اگر منافی موالات نشده باشد و اگر نه اعاده باشد وضو را از سر بگیرد
و همچنین است حکم سهو در واجبات وضو مطلقا هرچند بعد از فراغ از وضو باشد چه نماز کرده باشد
چه نه و بر کثیر الشک واجب نمیشود در هیچ صورتی از صورتهای مذکوره نه اصل وضو و نه اعاده اجزا
و اگر یقین داشته باشد بطهارت و شک نماید در حدث یا احتمال در جریان حدث و ثانی
یا مظنه به رسانند اعتبار ندارد و واجب نیست وضو و همچنین است اگر شک کند در جزئی از اجزای
وضو بعد از فراغ از وضو و داخل شدن در عمل دیگر بلکه بعد از فارغ شدن از وضو هرچند از محل
وضو برنخواسته باشد و داخل در فعل دیگر نشده باشد چه طول کشیده باشد در شستن یا نه
باب دویم در غسل و در ان چند فصل است فصل اول در امور یکه موجب غسل میشود و ان جنابت
و حیض و نفاس و استحاضه و مس میت و فوت شدن است و هریک از این اغسال غیر از غسل میت
واجب است از برای نماز واجب و شرط است از برای صحت نماز از سنت و واجب و همچنین واجب و شرط است
از برای طواف واجب و واجب میشود از باب مقدمه از برای مس نمودن کتابت قران اگر مس نمودن ان
واجب شود و مثل انست غسل جنابت و حیض و نفاس از برای خواندن هر یک از سوره‌های عزایم
چه تمام ان یا بعض ان و از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و درنگ کردن در سایر
مساجد و گذاشتن چیزی در انها بشرط واجب شدن هر یک بنذر یا غیر ان و استحاضه در حکم
احداث مذکوره است در وجوب غسل از برای انها بنا بر احوط بلکه شرط بودن ان خالی از قوت نیست
و همچنین واجب است هر یک از غسل جنابت و حیض و نفاس از برای واجب روزه بنا بر احوط

هرچند ظاهر آنست که واجب نیست از برای غیر روزه ماه مبارک رمضان و قضای ان و اما حکم غسل استحاضه از برای
روزه در کتاب صوم مذکور خواهد شد انشاءالله تعالی و شرط است و واجب نیست غسل جنابت از برای جواز مس
نمودن اسم جلاله بلکه احوط انست علم مس غیر ان از اعلام است در جمیع لغات و سایر اسما غیر اعلام و مثل اسم
الله در اسم عبدالله و غیر ان و همچنین شرط است و واجب است غسل جنابت از برای جواز مس اسماء انبیا و ائمه
بنا بر احوط بلکه اختیار ان خالی از وجه نیست و واجب میشود غسل هرگاه بنذر و عهد و قسم و واجب نیست غسل
از برای غیر انچه ذکر شد و نه واجب است اغسال مذکوره لنفسها بلکه مستحب است لنفسها مبحث در بیان
حقیقت غسل بدانکه غسل عبارت است از شستن ظاهر جمیع بدن و شستن موی واجب نیست هرچند احوط است
و اگر موقوف باشد شستن بشره بشستن موی البته باید بشوید موی را در اینحال و اما داخل گوش و دهن
و دماغ و ما بین پلک چشم و داخل سوراخ احلیل و غیر ان شستن ان ضرور نیست و همچنین ضرور نیست
شستن سوراخی که در گوش میکنند از برای حلقه هرگاه تنگ باشد که باطن ان دیده نشود لیکن احوط شستن
انست و اگر دیده شود باطن او واجب است شستن ان و مثل آنست سوراخ دماغ در ... و طرف ظاهر
و اما اگر دیده شود داخل ظاهر نیست و همچنین است حکم بینی کسیکه بریده باشد و شستن ظاهر بدن
باید بارتماس باشد یا ترتیب و مراد در ارتماس فرو رفتن در اب است بیکدفعه بحسب عرف یعنی بحسب عرف
بگویند که بیکدفعه در اب رفته و ضرور نیست بیرون آوردن جمیع بدن از آب بلکه تا زانو بلکه
تا کمر بلکه تا سینه در آب باشد ضرر ندارد لیکن احوط بیرون اوردن جمیع بدن است از آب و اگر قدری
باقی بماند از بدن هرچند اندک باشد که شسته نشود بعد از بیرون آمدن از آب معلوم شود باید اعاده
کند غسل را و خلافست که غسل ارتماسی تدریجی الحصول است یا نه بمعنی که اول ان [illegible]
از بدن است یا اخر الحصول باین معنی که حصول ان برسیدن اخر جزء از بدن است باب و قول اول

خالی از نجاست نیست هر چند احوط جمع نمودن میانه هر دو است در ترتیب لیکن واجب نیست و انسب انست یعنی که غسل
ترتیبی است یا اینکه هر کاه بداند که جنب بوده این را غسل کند صحیح است غسل او و مراد بترتیب
شستن سر است پیش از طرف راست و طرف راست پیش از طرف چپ و کردن تا باشد باید نشست
و احوط طرف راست که هر یک با طرف راست و شستن طرف چپ با طرف چپ و اولی نمودن نجاست
چپ و فرقی نیست در معتبر بودن ترتیب میانه کسی که مسئله را بداند یا نداند یا فراموش کرده باشد و جنب
نیست ترتیب میانه اجزای اعضا و احوط شستن ناف و عورت با طرف راست و چپ و در هر یک از طرف راست
و چپ قدری زیاده از انها باید شست تا یقین بشستن قدر واجب حاصل شود با آنکه قدری از بدن را بشوید
با کردن و قدری از طرف راست را با طرف چپ و قدری از طرف چپ را با طرف راست و موالات در اینجا
ضرور نیست و لیکن در غسل استحاضه اعاده است و هر کاه غسل پیش از سلامتی از مرض استحاضه باشد و اگر
بعد باشد پس اشکال معتبر نیست و همچنین است حکم در مسلوس و مبطون پس اگر قلیلی از بدن بماند که
شسته نشده باشد تمام میشود و اعاده غسل نمیکند و لیکن اگر سر باشد باید بعد از شستن آن بشوید
طرف راست را با طرف چپ و اگر در طرف راست باشد باید طرف چپ را بعد از شستن آن بشوید
و اما اگر در طرف چپ باشد یعنی آنچه باقی مانده است بکی چیزی بر او باید شست و بیشتر اعاده
شستن سر نماید و اگر شک کند در عضوی از اعضای غسل التفات نکند اگر بعد از تمام شدن غسل باشد
هر چند از مکان خود حرکت نکرده باشد و اگر پیش از تمام شدن باشد آن را بعمل آورد و اگر کثیر
الشک باشد التفات بان نکند چه از مکان غسل حرکت کرده باشد چه نکرده باشد و رجوع
در کثیر الشک بعرف است کثیر الشک بنا باشد و حکم اطلاق و اباحه آب و طهارت آن
و ثبت و احتلام است و مباشرت مکلف افعال را بنحوی است که در وضو گذشت پس اگر نتواند که خود عمل

بجا آورد

بجا آورد نایب بعمل آورد و اگر نتواند نایب اعانت غیر بجا آورد و هر چنانکه در وضو گذشت **فصل سیم** در بیان حقیقت
اسبابی که موجب غسل میشود و در ان چند مطلب است **مطلب اول** در جنابت بدانکه جنابت محقق میشود بیکی از
دو چیز اول اینکه داخل شود حشفه در قبل زنان از برای مرد و زن و همچنین در دبر زن و پسر دوم بیرون آمدن منی از مرد
یا از زن در خواب و بیداری چه بجماع باشد چه بغیر جماع با اختیار باشد یا باکراه زیاده باشد یا کم هر چند بقدر یک قطره باشد
و بمحض حرکت کردن منی از محل خود موجب غسل نمیشود مادامیکه بیرون نیاید و اگر شک کند در بیرون آمدن منی
نیز موجب غسل نمیشود و همچنین است هر کاه خواب ببیند که محتلم شد و بعد از بیداری اثری ظاهر نباشد موجب
غسل نمیشود و اگر بیرون بیاید از زن منی مرد بعد از غسل واجب نمیشود بر آن غسل چنانچه اگر شک نماید
که منی خود در آن هست یا نه یا آنکه مظنه بهم رساند که با آن هست و واجب نمیشود غسل و اگر نداند که آن مرد را
یا از خودش نیز چنین بر او لازم نمیشود بخلاف انکه اگر علم بهم رساند یا بکذارند خودش غسل یا مخلوط است آن با منی
خودش واجب است اعاده نماید غسل را **مطلب دوم** در حیض بدانکه آن خونی است سیاه جهنده و کرم است در غالب اوقات
و عادت زنان بهم میرساند زنها هر کاه علم داشته باشد که آن خون حیض است اشکالی در آن نیست و لیکن هر کاه مشتبه شود
بسایر خونها پس اگر مشتبه شود بخون بکارت و طریق شناختن آن انست که قدری پنبه در فرج خود کذارد
و قدری صبر نماید و بهتر آنست که در وقتیکه میخواهد این عمل را بکند به پشت بخوابد و پاهای خود را بلند کند
و بعد از انکه مدتی گذشت پنبه را آهسته بیرون آورد پس اگر خون در دور آن واقع شده باشد آن
خون بکارت است و اگر خون تمام پنبه را فرو کرفته باشد خون حیض است و شرط است در امتحان مذکور انکه
قروح و جروح احاطه بفرج مثل احاطه بکارت نداشته باشد و همچنین خون بسیار نباشد که نتوانند
تشخیص داد و اگر نماز کند بدون امتحان مذکور با ممکن بودن آن باطل است نماز هر چند بعد ظاهر شود که خون
بکارت بوده است و کاهی مشتبه میشود بخون قروح و جروح و طریق شناختن آن انست که به پشت بخوابد

و پاهای خود را بلند بکند پس انگشت میانه را داخل در فرج خود کند پس اگر خون از طرف راست بیاید خون قرحه است
و اگر خون از طرف چپ بیاید خون حیض است و اگر خون در هر دو طرف ظاهر شود امتحان بی فایده و باطل
خواهد بود و اگر امتحان نکرده نماز کرد با ممکن بودن آن باطل است نماز و هر چند معلوم شود که حیض
نبوده است و اگر مشتبه شود بخون نفاس مثل آنکه احتمال ولادت بدهد و علم نداشته باشد
بان چنانچه از آن چیزی که بیرون می آید شک کند که آیا انسان است یا مبدا انسان یا غیر آن خصوصا
هر کاه در حالت اتفاق حکم بحیض میکنند و همچنین هر کاه خونی که زن ببیند و در میانه سه روز
و بیشتر کمتر منقطع شود حیض است مادامیکه ندانند که از قروح یا جروح است و همچنین هر کاه بعد
از کذشتن ده روز از حیض خون ببیند و او صاحب عادت نباشد حیض خواهد بود و همچنین
هر کاه خون بیشتر منقطع شود و در بین ده روز باز دیده شود و منقطع شود تمام حیض است
و حالت حیض جمع نمیشود بنا بر اقوی و هر خونی که پیش از نه سالگی دیده شود خون حیض نیست و همچنین
هر خونی که در حال یأس ببیند و حد یأس در قرشیه تمام شدن شصت سال قمری است و در غیر
قرشیه تمام شدن پنجاه سال قمری است و بعضی ملحق کرده اند نبطیه را بقرشیه و در آن وجهی است
و قرشیه کسی است که نسب او منتهی به کنانه بوده و ان از طرف پدر و مادر و از طرف پدر تنها
کفایت میکند و از مادر تنها کفایت نمیکند و اگر در ... مشتبه باشد قرشیه بودن او ملحق بغیر
قرشیه میشود و اکثر زمان حیض ده روز است مثل اقل ایام خالی بودن از حیض که اینست ده روز است
و آنچه کمتر از آن بوده باشد که حیض نمیتواند بود سه روز است پس هر کاه یکروز یا دو روز خون
ببیند حیض نخواهد بود و هر کاه دو دفعه در دو ماه مساوی خون ببیند صاحب عادت میشود لیکن
اگر عدد و وقت هر دو مساوی باشد مثل آنکه در دو ماه اول تا پنج روز ببیند او صاحب عادت

وقتیه و عددیه

وقتیه و عددیه کویند و اگر در عدد مساوی باشند در وقت مثل آنکه در ماه اول پنج دفعه خون ببیند از اول ماه
و در ماه دوم پنج روز خون ببیند از اواسط ماه او را صاحب عادت عددیه کویند و اگر در وقت مساوی باشند نه
در عدد مثل آنکه در ماه اول خون ببیند پنج روز و در ماه دوم شش روز و هر دو را از اول ماه خون ببیند
صاحب عادت وقتیه کویند و متحقق میشود عادت نیز بمساوی دیدن خون در دو دفعه در یک ماه
همچنانکه متحقق میشود بدیدن خون در دو دفعه مساوی در بیشتر از دو ماه و در صورت عادت
وقتیه و عددیه یا عادت وقتیه تنها بمجرد دیدن خون ترک عبادت کند هر چند بصفت حیض نباشد و صاحب
عادت وقتیه تنها در عدد حکم ان حکم مضطربه است حکم آن میاید و در صاحب عادت عددیه تنها خلاف است
و اقوی آنست که بدیدن خون نیز ترک عبادت کند و صاحب عادت هر کاه خون او از عادت تجاوز نماید
و صبر نماید و احتیاط کند بترک نمودن عبادت اگر عادت او کمتر از ده روز باشد و لیکن احتیاط بسیم
استحباب است و در عدد ایام احتیاط خلاف است و اقوی استحباب آنست تا بده روز هر چند احوط اکتفا نمودن است
بیک روز یا دو روز است و بعد از ان هر کاه خون منقطع شد به ده روز یا کمتر تمام حیض است و هر کاه که
از ده روز اگر تجاوز نداشته باشد یا داشته باشد و موافق با عادت باشد عادت آن معتبر است و زاید بر عادت
استحاضه است بی اشکال اگر تمیز داشته باشد و تمیز مخالف با عادت باشد هر کاه در ده روز ...
متابعت نمودن عادت خالی از رجحان نیست و هر کاه در ده روز فاصله شود اگر مجموع از ده روز تجاوز نکند در تمام ایام
عادت و غیر آن حیض قرار دهد و اگر مجموع از ده روز بکذرد رجوع بعادت نماید و غیر صاحب عادت مستقره
هر کاه ممکن شود او را رجوع نمودن بصفت بانکه آنچه بصفت حیض است کمتر از سه و بیشتر از ده نباشد
آنچه بصفت حیض باشد ... با ایام باکی ده روز ... باشد رجوع کند بصفت حیض هر دو دید
خون ترک عبادت نماید بلکه اقوی آنست که ترک عبادت نماید هر چند خون بصفت حیض نباشد هر کاه

رجوع بصفت ممکن نبوده باشد یا انکه انچه بصفت حیض است کمتر از سه و بیشتر از ده باشد و انچه بصفت حیض نباشد بتنهائی یا با انچه کمتر از ده باشد پس اکر مبتدئه باشد و ان عبارت است از کسی که ابتدا خون دیدن بوده باشد و عادة ان مستقر نشده باشد رجوع کند بعادت خویشان پدری و مادری خود یا پدری تنها یا مادری تنها اکر ممکن باشد یا انکه از برای او خویشان باشد و ایشان متفق باشند و اکر ممکن نباشد یا انکه از برای او خویشان نباشد یا باشد و متفق نباشند یا ممکن نباشد مطلع شدن بر عادة ایشان مثل مضطربه است و مضطربه عبارت است از کسی که فراموش کند عادة خود را بعد از انکه صاحب عادة مستقر شده باشد یا کسی که خون مکرر دیده باشد و عادة از برای او مستقر نشده باشد و ان باید در هر ماهی هفت روز را حیض قرار دهد لیکن حکم مذکور از برای مضطربه در صورتی است که فراموشی عادة تعلق بدارد و عدد و وقت هر دو را فراموش کرده باشد یا عدد تنها را اکر وقت را تنها فراموش کرده باشد در ان تفصیلی است که در این رساله ذکر ان مناسب نیست باقی ماند احکام حیض و از جمله آنست که صحیح نیست از او نماز واجب و نه سنت و نه اصلی و نه نماز احتیاط و نه سجده سهو بلکه اکر در بین نماز حایض شود نماز او باطل است حتی اکر حرفی از تشهد مانده باشد بلکه پیش از تمام نمودن سلام واجب نیز و اکر در نماز باشد و کمان حیض نماید که حایض شده داخل کند دست خود را و مالد بموضعی که خون بیرون میاید پس اکر خون بیرون آمده باشد از نماز بیرون رود و الا نماز را تمام کند لیکن ظاهر آنست که اکر چنین نکند و نماز را تمام کند عبث نکرده و نماز او صحیح است اکر بعد از نماز ظاهر نشود حایض شدن یا معلوم نشود پیش بودن حیض بر تمام نمودن نماز چنانچه مظنه مبطل نیست شک نیز مبطل نیست و در حکم حیض است سایر احداث و همچنین صحیح نیست از ان روزه و نه طواف و حرام است بر او داخل شدن مسجد الحرام و مسجد رسول خدا و درنگ نمودن در سایر مساجد و ظاهر جایز بودن عبور است در روضات مقدسه

محمد حسن ... [illegible]

مکر در روضه جناب نبوی که مستلزم عبور بر روضه اجتناب باشد و حرام است کذاشتن چیزی در مسجد و خواندن یکی از سورهای عزایم و اجزای انها بقصد جزئیت و اکر مشترک باشد و اکر بنا باشد حرام است چه بقصد جزئیت و چه بقصد غیر جزئیت و حرام است مس نمودن کتابت قران و وطی کردن حایض در قبل مادامیکه خون باقی است و هر کاه طاهر شد جایز است بشرط شستن فرج و اکر وطی نمود احوط وجوب کفاره است هر چند قول باستحباب است بودن نیست و کفاره در غیر کنیز سه ربع مثقال طلای سکه دار است در اول حیض و در وسط نصف ان و در آخر ربع ان و احوط آنست که سکه دار باشد و احوط جایز نبودن قیمت است و در کنیز سه مد کندم بصدقه از برای هر فقیری یکمد و از جمله احکام استظهار است با منقطع شدن خون پیش از ده روز باینکه پنبه بکذارد در فرج خود بعد از انکه پای چپ بر دیوار کذارد و شکم را بان بچسباند بقدری که حقیقت امر ظاهر شود پس هر کاه پنبه پاک بیرون آمد طاهر است از حیض و اکر ملوث بیرون آید مبتدئه صبر کند تا پاک شود یا ده روز بکذرد و صاحب عادة کذشت حکم ان و شکم و پا بر دیوار کذاشتن مستحب است در نفاس و ان خونیست که در وقت زائیدن زنان بیرون میاید خواه همراه طفل بیرون بیاید خواه بعد از ان خواه هر دو وقت بشرط انکه کمتر از ده باشد که هر کاه بعد از ده روز از زائیدن کذشته باشد خون به بیند نفاس نخواهد بود و فرقی نیست میان انکه طفل تمام متولد شود یا تمام نشده سقط شود هر چند مضغه باشد بلکه سابقه نطفه بشرط انکه علم بهم رساند باینکه از مبدا انسان است با چهارده شهادت بر هنبیان و علقه مستقبله اعتبار ندارد و همچنین مجرد زائیدن که خون نه بیند و نه خون پیش از زائیدن هر چند بقدر لحظه باشد و از برای اقل نفاس تحدیدی نیست لیکن ممکن است بقدر لحظه و اکثر ان ده روز است و ان نفاس غیر صاحب عادة مستقره است چه بده روز منقطع شود چه نکذرد

کذشته است الله

و صاحب عادة مستقره نفاس او بقدر عادة او است و اما اکر منقطع شود بر کمتر از ده روز ... مقدار ... و همچنین بر ده منقطع شود و اکر از ده روز بکذرد عادة او نفاس است و بقیه استحاضه است و لیکن انچه ذکر شد از انکه عادت نفاس قرار داده باید روزهای روز خونی است که در اول و در آخر خون به بیند یا در تمام مدت مذکور بخلاف انکه اکر در یکی از اول یا اخر یا در خون به بیند نفاس او مقدار دیدن خون است چنانچه اکر در اوسط یا اخر یا اول و وسط خون به بیند نفاس و منقص ... وسط ... که در ... عادة او هشت روز باشد در روز اول و آخر خون به بیند تمام نفاس است و اکر در اول و چهارم یا پنجم و هشتم خون ده چهار روز نفاس خواهد بود چنانچه اکر نبیند مکر یک روز از ان روزها انقاسران مخصوص بمقدار دیدن خون است و اکر در چهارم دید مثلا و از عادة کذشت و بعد منقطع شد از چهارم تا دهم نفاس است و مثال انست که میشنیدی که حال مبتدئه و مضطربه نادره روز است و هر چیزی که مباح بود حایض از حرام و واجب و مستحب و مکروه بر نفاس نیز چنین است در استحاضه بدانکه بر سه قسم است قلیله و متوسطه و کثیره قلیله آنست که کهنه یا پنبه که در فرج میکذارد اکر خون بان برسد و لیکن در او فرو نرود و متوسطه آنست که خون در پنبه فرو رود و از ان نکذرد و کثیره آنست که خون از پنبه بکذرد و بکهنه برسد چه از کهنه بکذرد چه نکذرد و در قسم اول غسل واجب نیست و وضو واجب است از برای هر نماز و واجب است اکر خواهد نافله کند هر نماز یک باید یک وضو نیز بکند و در قسم دوم موجب یک غسل واجب میشود از برای نماز صبح علاوه بر وضو از برای هر نمازی یکی واجب شدن غسل مشروط است باینکه پیش از نماز صبح خون پنبه را فرا کیرد پس اکر بعد از نماز صبح پنبه را فرا کیرد حکم ان حکم قلیله است که در ان روز غسل واجب نمیشود بلکه واجب است وضو از برای هر نمازی و واجب و شرط است هر نماز سنتی و در قسم سیم سه غسل واجب میشود یکی از برای نماز صبح اکر نماز شب را نکند و اکر بکند جمع نماید میان نافله شب و نماز صبح چنانچه کفایت میکند از برای سایر نوافل و روزه غسلهای ... و یکی از برای نماز ظهر که جمع کند میان هر دو و یکی از برای مغرب و عشا که جمع کند میان هر دو و اکر خواهد هر نمازی را بیک غسل بکند

جایز است

جایز است و وضو باید بکند با هر یک از اغسال همچنانکه کذشت و در واجب بودن وضو از برای هر یک از نمازهای ظهر و عصر و عشا خلاف است و احوط ترک نکردن آنست بلکه وجوب ان خالی از قوت نیست و واجب بودن غسل و وضو در سه قسم کذشت در حالتی که خونیکه باعث وضو یا غسل میشود پیش از نماز بهم رسد هر چند در غیر وقت ان نماز باشد بشرط انکه غسل یا وضو بعمل نیاورده باشد از برای ان وضو بعد از دیدن خون و لیکن انچه ذکر شد در حکم سه قسم در وقتی که خون یک نسبت باشد پس اکر تبدیل روی دهد مثل اینکه کثیره بوده بقلت یا قلت بکثرت بر کردد حکم بر کردد پس اکر پیش از غسل نمودن از نماز صبح کثرت بر کردد بقلت کفایت میکند یک غسل و اکر پیش از نماز ظهر بر کردد کثرت بقلت کفایت میکند دو غسل چنانچه اکر بعد از نماز صبح قلت بر کردد بکثرت دو غسل خواهد نمود در ان روز و اکر بعد از نماز ظهر چنین شد یک غسل میکند و همچنین اکر بعد نماز صبح قلت بر کردد بتوسط در ان روز غسل بر او نیست و احوط انست که از برای رفع ناخوشی استحاضه در جائی که موجب وضو بوده وضو بسازد و در جائیکه موجب غسل بود غسل نماید مثل انکه هر کاه وضو یا غسل نمود پیش از نماز کردن دانست از حال خود که دیکر خون نخواهد دید و رفع ناخوشی او خواهد شد اعاده نماید انچه را نموده بود در اول از وضو یا غسل و واجب است بر مستحاضه استبرا کردن باینکه پنبه بر دارد و بقدر انکه متعارف است در معلوم شدن حالات مقدر توقف نماید و بعد بمقتضای ان عمل نماید از منقطع شدن یا قلیله بودن خون یا متوسطه بودن یا کثیره بودن و همچنین واجب است عوض نماید پنبه را یا بشوید اکر نجس شده باشد و همچنین بشوید ظاهر فرج را اکر نجس شده باشد بلکه احوط عوض نمودن کهنه باشد انهم هر کاه ملوث شده باشد چنانچه احوط انست که بعد از غسل

بلکه بعد از وضو نماز را بتاخیر نکند و اهتمام نماید در حفظ نمودن خود را از بیرون آمدن بول مادامیکه
و اگر نشود واجب نیست و اگر در بین غسل حدث اصغر از او صادر شود احوط آنست که غسل مذکور را اتمام
نماید و وضو بسازد هر چند قول بصحیح بودن غسل و لازم نبودن وضو مطلقا خالی از رجحانیت نیست و قول
بد باطل بودن غسل مثل غسل واجب و مستحب و اگر حدث اکبر در اثنای غسل واقع شود اگر هم از نوع
آن امیکه در واقع شود غسل باطل است و اعاده غسل باید بشود و حیض و نفاس در حکم واحد است
و اگر غیر آن واقع شود غسل باطل نمیشود   در غسل مس میت   بدانکه واجب میشود غسل بمس
میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن و در حکم میت است قطعه که در آن استخوان باشد خواه
از زنده جدا شده باشد خواه از مرده و در وجوب غسل بمس نمودن استخوان بی گوشت اشکال است
و احوط غسل نمودنست و اظهر واجب نبودن غسل است بسبب مس نمودن چیزی که حیوة در آن حلول
نکرده باشد مثل مو و ناخن   در غسل میت و سایر احکام آن از کفن نمودن و نماز کردن و دفن
نمودن و در آن چند بحث است   در غسل دادن و در آن دو فصل است   فصل ا   بدانکه غسل دادن
میت واجب کفائی است باین معنی که بر همه مکلفین واجبست و هرگاه یکنفر غسل را بعمل آورد از دیگران
ساقط است و اولی آن بلکه در سایر امور کفایه میت شوهر است نسبت بزن خود چه آن زن
آزاد باشد چه بنده چه دائمه باشد چه متعه لکن در متعه اشکال میباشد و عمل باحتیاط در آن
خوبست و بعد از شوهر مالک مقدم است بر غیر مالک و اگر متعدد باشند شرکت خواهند بود در ولایت
و بعد از مالک ارحام است و ایشان مقدم بر اجنبی میباشند هر چند هاشمی باشد یا وصیت نموده باشد
که او غسل دهد هر چند احوط آن بود که اذن از او حاصل نمودن و بر او وصیت است هر چند هاشمی نباشد و طبقات
ارحام بترتیب طبقات ارث است پس پدر و مادر و اولاد مقدم بر جد و جده و برادر و خواهر میباشند و

مقدم بر اعمام و اخوال میباشند و بعد از آن ولاء عتق مقدم است پس ولاء ضامن جریره و جریره مقدم است بر حاکم
شرع و با نبودن هیچ یک از مراتب احتیاط مقدم داشتن حاکم شرع است بر غیر و بعد از آن عدول مؤمنین و اما از
طبقات واحده پس پدر مقدم است بر مادر و اولاد ذکور بر اولاد اناث بلکه از هر طبقه مقدم است بر غیر ایشان
و بالغ ایشان مقدم است بر غیر بالغ از ایشان و کسی که نزدیک باشد بمیت بپدر و مادر مقدم است بر کسی که
نزدیک باشد به پدر و اگر غسل داده شود میت بی اذن اولیا باطل است غسل و همچنین است حکم در نماز و شرط است
که غسل دهنده میت شیعه اثنا عشری باشد مگر در صورت اضطرار که جایز است غسل دادن سنی بلکه یهود و نصاری
و لیکن اگر از یهود و نصاری باشند پیش از غسل امر کنند ایشان را که بشویند بدن خود و احوط در هر سه صورت آنست
که نیت را شیعه اثنا عشری بکند بلکه هرگاه عمل را سنی میکرد احتیاط نیت هر دو است و هرگاه عذر رفع شد غسل را
اعاده کنند و در هر سه صورت و همچنین شرط است که غسل دهنده مثل میت باشد در مردی و زنی مگر در محارم
و شوهر و پسر سه ساله که زن او را غسل میدهد و دختر سه ساله اگر مرد او را غسل دهد عیب ندارد
و جایز است از برای مولا کنیز خود را غسل دادن و عکس آن نیز عیب نیست هر چند احوط ترک آنست
و واجب است غسل دادن اثنی عشری را و واجب نیست غسل دادن کفار را چه از اهل کتاب باشد چه
غیر از ایشان و اما در مخالف واجب نبودن خالی از رجحان نیست و در حکم میت است سینه او یا قطعه که
در آن سینه باشد پس غسل دادن آن واجب است بلکه کفن نمودن و نماز کردن بر آن و واجب است غسل
دادن و کفن نمودن و حنوط کردن قطعه که در آن استخوان باشد هرگاه از میت جدا شده باشد
بلکه احوط الحاق جدا شده از زنده و استخوان بی گوشت است با آن نیز و همچنین طفلی که در شکم
چهار ماهه شده باشد و سقط بشود واجب است در آن غسل و کفن و حنوط و دفن نمودن
و اما نماز بر او واجب و نه سنت و هرگاه چهار ماهه نگذشته باشد واجب است او را در کهنه پیچیده دفن

کردن و واجبست ازاله نجاست نمودن از بدن میت پیش از غسل و پوشانیدن عورت او الا از محرم و در حالت غسل مثل سایر
احوال چنانچه واجبست رو بقبله نمایند میت را در حال احتضار اگر رو بقبله نباشد یعنی که بر پشت بخوابانند و رو و بدن و کف
پاهای او را بجانب قبله نمایند و منقطع میشود وجوب مذکور بمحقق شدن وفات که در بدن نمودن و احوط مراعات آنست بعد از
بیرون رفتن روح تا بدفن نمودن نیز و فرقی در وجوب مذکور نیست میانکه محتضر مرد باشد یا زن یا طفل باشد یا بالغ و واجبست
غسل دادن کسیکه واجب شده باشد کشتن او بحجم یا قصاص یا غیر آنها و غسل کرده باشد یا حاکم شرع یا از جانب خود غسالی
که واجبست از برای میت و اگر بعد از سه غسل بمیرد واجب است غسل دادن او را   در کیفیت غسل   واجبست غسل دادن میت
به سه غسل بسدر و کافور و آب خالص و واجبست ترتیب میانه اغسال مذکور و فرقی نیست در این حکم میانکه میت جنب باشد یا حایض یا نه
یا نباشد و احوط غسل دادن میت است بغسل ترتیبی هر چند احوط کفایت نمودن غسل ارتماسی است و کیفیت هر یک از ترتیبی و ارتماسی
بنحویست که در غسل جنابت گذشت و همچنین شرط است نیت در هر یک از سه غسل و نیت هر یک غسل را مقارن شروع در آن نماید و اگر هیچ یک یا بعضی
نشود سه تیمم بدهند میت را بقصد هر یک از سه غسل و یک تیمم از بدل مجموع اظهر کفایت آخر است و همچنین اگر بترسد بر میت
از غسل دادن از هم ریختن پوست یا گوشت یا پوست او مثل آنکه سوخته باشد یا آبله دار شده باشد و بیک تیمم بدهند او را و احوط
سه تیمم است چنانکه گذشت و تیمم را باید بدست خود بعمل آورد نه بدست میت و احوط مباح بودن مکان غسل است
در تکفین   واجبست کفن نمودن میت چه مرد باشد چه زن چه خنثی به سه پارچه و لفافه و لنگ و پیراهن است که اولا
سر ناف تا زانو را بپوشاند و شرط است در پیراهن که از شانه تا نصف ساق بپوشاند و در لنگ آنکه میانه ناف و زانو را داشته باشد
و در لفافه آنکه از طول بقدری زیاد باشد که بتوان دو سر گره زد و از عرض بقدری زیاده باشد که در روی یکدیگر و طرف آن افتد
بلکه احوط در پیراهن بلند بودنست از سینه تا نصف ساق احوط و اظهر آنست که زاید بر قدر واجب را بی رضای اذن کبار ورثه نکنند
چنانچه اگر صغیر داشته باشد سهم صغیر بر طرف زند و اگر مقدور نشود بسه پارچه اکتفا نمایند بانچه مقدور است چه یک پارچه
چه دو پارچه بلکه اگر مقدور نشود مگر پوشانیدن عورت نیز واجبست و کیفیت تکفین آنست که لنگ مقدم بر

پیراهن و پیراهن مقدم بر لفافه و احوط آنست که هر یک از پارچه بپوشاند تمام بدن را اگر در زیر آنست و جایز نیست مغصوب بودن
کفن و نجس بودن و حریر محض بودن و پوست بودن هر چند تزکیه از حیوان شده و ماکول اللحم باشد و احوط آنست
که کفن ننمایند از چیزیکه از مو و کرک بافته باشند هر گاه از ماکول باشد و هر گاه از غیر ماکول باشد معروف میانه اصحاب
آنست که جایز نیست و کفن واجب بیرون کرده میشود از اصل مال میت هر چند مدیون باشد و کفن زن که کفن او
بر شوهر است هر چند زن مالدار باشد و واجبست بعد از غسل حنوط نمودن و آن مسح نمودن هفت موضع
سجود است بکافور و کفایت میکند در آن مسمی و اگر پیش بدارد حنوط را بر غسل کفایت میکند و فرقی نیست در حنوط
میانه مرد و زن و خنثی ممسوح و صغیر و کبیر لکن مخصوص است بغیر محرم باشد و اگر محرم باشد بوی خوش
نزدیک او نبرند چه در حنوط چه تغسیل   در نماز میت و در آن دو فصل است   بدانکه نماز
واجبست بر هر که شیعه اثنی عشری باشد مطلقا چه شهید باشد و چه کشته شده باشد بقصاص یا خود خود را
کشته باشد یا ختنه نکرده یا غیر ایشان از اهل کبایر و همچنین واجبست بر سنی چه در حال تقیه و چه در حال
غیر تقیه و جایز نیست نماز بر کفار چه کافر اصلی چه مرتد چه ذمی چه غیر ذمی و لیکن جایز است بر بعض از فرق مثل
ناصبی یا غلی کردن نماز بنحویکه میبایست و ملحق میشود بمسلم مرده که در بلاد اسلام یافت شود و اطفال و مجانین و دیوانه
اگر متولد شده باشند از مؤمن یا مؤمنه و همچنین واجبست نماز بر لقیط دار الاسلام بلکه مشهور چنین است در لقیط
لقیط دار الکفر نیز هرگاه در آن کافری باشد که ممکن تولد آن لقیط از آن   بدانکه نماز میت واجبست
بوجوب کفایی بر هر مکلفی لیکن شرط است در صحت بودن آنکه مؤمن اثنی عشری باشد و از جمیع مکلفین بلوغ طفل که اگر
ممیز بجا آورد صحیح است از او و لیکن ساقط نمیشود از مکلفین تکلیف ظاهری و اولای بنماز او ولای بتغسیل
و بتفصیل گذشت و جایز نیست نماز بر میت بدون اذن ولی چه فرادی چه بجماعت و اگر اذن ندهد و ولی احدی را
بر جماعت و خود نیز اقدام نکند با آنکه اگر منوط بعض شرعیه باشد منشا ساقط شدن ولایت میشود و نماز

زاید خواهد کرد باذن ولی یا خود خواهد کرد و اگر بسبب علتی شرعی نباشد احوط بجا آوردن است و هر چند ساقط
شود و اگر درین حال خالی از قوتی نیست و احوط اذن گرفتن از حاکم شرع است [illegible] با امکان و با عدم امکان اذن عدول
مؤمنین و کیفیت نماز آنست که نیت کند و پنج تکبیر بگوید که اول آنها تکبیرة الاحرام است و دعاها میان تکبیرها
بعد از اول شهادتین و دوم صلوة بر پیغمبر و آل [illegible] و سیم دعا از برای مؤمنین چهارم از برای میت پس بعد از تکبیرة الاحرام
بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و بعد از تکبیر دوم بگوید اللهم صل علی محمد
و آل محمد و بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر
لهذا المیت و بعد از تکبیر پنجم [illegible] و این دعا در وقتی است که شیعه اثنی عشری باشد پس اگر طفل
باشد چه نماز بر او واجب باشد چه نباشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لابویه و لنا سلفا و فرطا و اجرا
اگر پدر و مادر طفل مؤمن باشند و اگر یکی از ایشان کافر [illegible] باشد [illegible] و اگر میت مجهول الحال باشد
بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم ان کان یحب الخیر و اهله فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه خوب است و اگر مخالف
یا ناصبی [illegible] نماز کند در مخالف بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم املا جوفه نارا و قبره نارا و سلط
علیه الحیات و العقارب و در نماز ناصبی بگوید اللهم اخز عبدک فی عبادک و بلادک اللهم اصله
اشد نارک اللهم اذقه حر عذابک فانه کان یوالی اعدائک و یعادی اولیائک و یبغض اهل بیت نبیک
و تکبیر پنجم در نماز این دو صنف [illegible] و اگر میت مستضعف باشد بگوید اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک
و قهم عذاب الجحیم و واجب است در [illegible] نیت و روی بقبله بودن با امکان و [illegible] سر میت بطرف
راست نمازگزار [illegible] مگر آنکه مأموم باشد و هرگاه عکس بگذارند میت را باطل میشود نماز چه از روی عمد
چه از روی فراموشی و چه از روی جهل و همچنین شرط است [illegible] در حال نماز
در [illegible] واجب است دفن نمودن میت [illegible] بنحوی که [illegible] محفوظ بماند

جسد او از [illegible] و واجب است [illegible] و روی او بقبله [illegible] کشتی
باشد و دفن او ممکن نباشد بگذارند او را [illegible] مثل خمره و سر او را ببندند و در دریا اندازند یا آنکه بر پای او
آنکه چیزی مثل سنگ ببندند و او را در دریا اندازند و لیکن احوط بجا آوردن اول است با امکان و اگر میت زن غیر
مسلم باشد چه کتابیه و چه غیر کتابیه و حامله باشد بطفل مؤمن واجب است او را پشت بقبله دفن کنند تا آنکه
روی طفل بقبله باشد و هرگاه طفل خارج شده باشد حرام است نبش نمودن قبر مگر در صورتی که بعضی از آنها را
ذکر کرده ایم و همچنین حرام است نقل کردن میت را بعد از دفن بغیر مشاهد مشرفه در قول مشهور و حرام است
دست زدن بصورت و خراشیدن آن و کندن مو [illegible] باشد چه در غیر [illegible] و همچنین شق نمودن [illegible]
در غیر پدر و برادر — در تیمم و در آن چند فصل است — در [illegible] منتقل شدن از وضو و غسل بسوی تیمم بدانکه
سبب تیمم ممکن نشدن وضو و غسل است و آن بچند چیز حاصل میشود اول نداشتن آب بقدر آنچه کفایت کند او را در طهارات
که بر او واجب شده است از وضو [illegible] هر چند بقدر بعضی از آن آب داشته باشد و اگر آب بقدر باشد که کفایت نماید از برای ازاله
نوعی نجاست از بدن [illegible] نجاست را بآن آب و تیمم کند هرگاه آن نجاست معفو نباشد و یافت شود چیزی که با آن تیمم کند و اگر [illegible]
طهارت را مقدم بدارد دوم ترسیدن [illegible] یا دزد [illegible] مال یا عرض خود بجهت حاضر شدن
آب یا اسباب آب کشیدن یا گرم کردن یا محتاج [illegible] باشد [illegible] او یا امثال آن و اگر [illegible] شدید
[illegible] تحصیل آب [illegible] هرگاه [illegible] نشود یا آنکه [illegible] باشند
[illegible] زیاده [illegible] از کندن چاه [illegible] مشقت شدید
باید [illegible] آوردن از چاه هر چند [illegible] و آب بیرون آورد [illegible]
نباشد [illegible] استعمال آب بتلف یا حادث شدن مرضی یا طول کشیدن ناخوشی یا صعب شدن
علاج ناخوشی و امثال اینها و کفایت میکند در معرفت حصول مظنه بهم رسانیدن چه از مظنه یا از تجربه

چه از قول طبیب عادل [illegible] کفایت نمودن [illegible] اگر باعث شود [illegible] حصول اذیت
[illegible] دست یا صورت [illegible] تیمم در این حال [illegible] طهارت اختیار واجب خواهد [illegible]
و از جمله اعذار از برای تیمم تشنگی است هر چند بالفعل نباشد و مظنه داشته باشد بهم رسیدن [illegible] کفایت
نمودن [illegible] و از جمله اعذار از برای تیمم [illegible] و واجب است طلب
آب بر مکلف هرگاه ممکن باشد و ضرری [illegible] و یقین نداشته باشد نبودن آب [illegible]
باشد و مقدار طلب یک تیر پرتاب است از تیر انداز معتدل اگر زمین پست و بلند باشد [illegible]
[illegible] باشد و اگر نباشد [illegible] در هر چهار سمت و اگر [illegible] طلب کند و نماز کند با وسعت وقت نماز
باطل است و اگر صبر نمود تا تنگی وقت نماز صحیح است — در آنچه با آن تیمم کرده شود — [illegible] خالص تیمم کردن
اشکال است [illegible] هرگاه قدرت نداشته [illegible] خاک [illegible] زمین و سنگ تیمم نمودن بغبار [illegible] اشکال است
و همچنین هرگاه هیچ یک از آنچه ذکر شد میسر نشود [illegible] سنگ [illegible] اشکال است و [illegible] میسر نشود [illegible]
[illegible] احوط جمع نمودن [illegible] تیمم باغبار و سنگ [illegible] در اختیار نمودن
غبار [illegible] جمع نمودن غبار [illegible] و هرگاه هیچ غبار
بهم نرسد [illegible] هرگاه [illegible] خاک [illegible] تیمم [illegible] هرگاه هیچ یک از آنچه ذکر شد میسر نشود [illegible]
میسر شود [illegible] بشرط آنکه قدرت نداشته باشد [illegible] وقت [illegible]
در وقتی که [illegible] صحیح است تیمم [illegible] خاک [illegible] کیفیت تیمم [illegible] اگر سنگ [illegible]
میسر شود [illegible] جمع [illegible] قادر باشد [illegible] تیمم نمودن [illegible] احوط ترک نمودن [illegible] بلکه
قول [illegible] خالی از قوتی نیست [illegible] ساقط میشود تیمم و نماز [illegible]
با وضو [illegible] یا غسل [illegible] بعضی قائل شده اند [illegible] بعضی قائل شده اند [illegible] احتیاط [illegible] قضا

و در [illegible] انواع خاک از سرخ و سفید و سیاه و غیر آن [illegible] تیمم نمودن بخاک مستعمل و در تیمم بخاک قبر
هرگاه [illegible] باشد [illegible] تیمم نمودن بخاک غصبی و بغیر [illegible] و معادن [illegible]
[illegible] و احوط [illegible] ترک نمودن تیمم [illegible] خاکستر [illegible] زمین [illegible] و مکروه است تیمم نمودن
بزمین شوره زار — در بیان کیفیت تیمم — واجب است زدن باطن دو کف دست با هم بر زمین [illegible]
ممکن باشد و در حالتی که هر دو کف دست [illegible] باشد و همچنین واجب است مسح کردن پیشانی از رستنگاه موی سر تا بطرف
بالای دماغ بباطن هر دو کف با یکدیگر و احوط علاوه نمودن جبینین است [illegible] و طرف پیشانی و همچنین علاوه
نمودن ابروها و همچنین واجب است مسح کردن پشت هر یک از دو کف از زند تا سر انگشتان بباطن کف دیگر
و هرگاه ممکن نشود مسح نمودن بباطن کف مسح میکند بظاهر آن و معتبر است در پیشانی و دو کف تمام را مسح نمودن
و در [illegible] که عبارت از باطن دو کف باشد تمام مسح نمودن معتبر نیست هر چند احوط است و از اطراف [illegible]
از اعضای تیمم چیزی زیاد نماید از برای جزم نمودن بحصول قدر واجب و واجب است در تیمم نیت قربت و احوط قصد
تعیین وجوب [illegible] استحباب [illegible] ذکر شد در وضو [illegible] رفع حدث [illegible] خلاف [illegible] معقول
نیست و احوط تعیین نمودن بدل بودن از وضو یا غسل است و اما اگر تیمم بدل از وضو یا غسل هر دو [illegible] باشد
معین است تعیین نماید که بدل از وضو [illegible] یا بدل از غسل و احوط آنست که [illegible] جهت مباح
نماز از وضو یا غسل از جهت آنکه واجب است یا مستحب قربة الی الله و در عدد زدن دست بر زمین خلاف است
و اظهر کفایت نمودن یک دفعه زدن است چه آنکه تیمم بدل از وضو باشد یا غسل هر چند احوط جمع میان یکدفعه زدن
و دو دفعه زدن خصوصا در تیمم بدل از غسل [illegible] و واجب است [illegible] یکدفعه دستها را بزمین زدن
و مسح جبهه و پشت دستها [illegible] باشد [illegible] آنکه هر دو دست را بزمین زند [illegible]
مسح نماید و دفعه دیگر بزمین زند و دستها را مسح نماید و واجب است ترتیب در تیمم [illegible]

نمودن پیشانی و مسح نمودن پشت دست پیش از مسح نمودن روی دست و مسح نمودن دست راست مقدم بودن بر دست چپ و لیکن
این در صورتی است که یک دفعه دو دست را بر زمین بزنند و اما در صورتیکه دو دفعه بزنند دفعه دویم را پیش از مسح نمودن
دو دست باید باشد و همچنین واجب است در تیمم طاهر بودن خاک و بجا آوردن خود شخص همچنانکه در وضو
مذکور شد و همچنین واجب است موالات هر چند تیمم بدل از غسل باشد و مراد با پی در پی بودن عرفی است و همچنین واجب
است در هر حال است که خاک و ماسح و ممسوح مباح باشد و تیمم پیش از وقت فریضه صحیح نیست و در وقت فریضه صحیح است در حال
تنگ بودن وقت و در وسعت وقت محل اشکال است و احوط تاخیر نمودن است خواه امید رفع شدن عذر داشته
باشد یا نه هر چند اظهر جواز تقدیم است در اول وقت هرگاه علم داشته باشد که عذر بر طرف نمیشود تا آخر وقت و فرقی
نیست در جواز تیمم در حال تنگ بودن وقت میان نماز واجب و سنت یومیه و غیر یومیه و اگر کسی نماز کند به تیمم صحیح واجب
نیست بر او اعاده نماز چه در حضر باشد چه در سفر چه در وقت باشد چه در خارج وقت و متعمد بر جنابت باشد یا نبودن
آب در صورتیکه متعمد بر جنابت باشد تیمم از برای ترس از آن باشد که از سرما ناخوش شده باشد که متعذر باشد برای ازاله نجاست
غیر معفو از رخت یا بدن و همچنین است حکم بدن و اگر تیمم از برای فریضه حاضره نمود
بعد از آن میتواند که داخل در نماز دیگر شود در اول وقت و واجب نیست انتظار تا آخر وقت و اگر قضا در ذمه
شخص باشد میتواند که تیمم از برای ادای یک نماز در هر وقت که اراده نماز داشته باشد و جایز است نماز بسیار بجا آورد به یک تیمم
و اگر بعد از آنکه تیمم نمود و پیش از شروع در نماز آب پیدا کند و ممکن شود او را استعمال نمودن آب باطل شد تیمم او
نمودن آب پیدا کند و چه نکند و احوط تمام نمودن نماز و قضا و اعاده آنست و باید دانست که آنچه ذکر شد بنا بر قول
بجواز تیمم در وسعت وقت است اما بنا بر قول آنکه تیمم جایز نیست مگر در تنگی وقت اشکالی نیست در اتمام واجب است
و اگر کسی تیمم کند بدل از غسل و بعد از آن حدث اصغر شد واجب است تیمم کردن بدل از غسل و احوط آنست
که جمع نماید میان وضو و تیمم بر تقدیری که قادر بر جمع نمودن میان وضو و تیمم است بر تقدیری که قادر نباشد بر آب

از احداث

[illegible margin note]

یکی بدل از وضو و یکی بدل از غسل در تیمم واجب بدل آنکه واجب است از برای نماز واجب و طواف واجب و شرط است از برای
صحت نماز چه واجب و چه سنت بشرط متمکن نبودن از وضو یا غسل بشرط متمکن بودن از تیمم و واجب است تیمم نمودن از برای
واجب میشود طهارت بدل از برای آن و مثل روزه ماه مبارک رمضان و قضای آن و تیمم از برای دخول مسجد الحرام
و مسجد مدینه و درنگ نمودن در سایر مساجد و مس نمودن کتابت قرآن اگر واجب شود هر یک از امور مذکوره مثل وضو
و واجب است بر کسی که محتلم شود در یکی از مسجد الحرام و مسجد مدینه و درنگ نمودن در آن برای بیرون آمدن از آن
هرگاه غسل ممکن نباشد یا باعث تلویث مسجد شود بنجاست و هرگاه غسل ممکن باشد و زمان کمتر از زمان تیمم یا مساوی
با زمان آن باشد و باعث تلویث مسجد بنجاست نشود وجوب را بی خالی از قوت نیست و بعضی ملحق کرده اند جنب حایض
و نفسا را در وجوب غسل از برای بیرون آمدن و آن احوط است و واجب میشود تیمم بغیر اینها و تفصیل شرایط آن
در کتاب غیر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی در طهارت از خبث و در آن چند باب است در انواع نجاسات
و آن ده قسم است بول و غایط است از هر حیوانی که حلال گوشت نباشد و صاحب نفس سائله باشد یعنی
خون او جهنده که بیرون میاید از رگ در وقت بریدن و فرقی نیست در غیر ماکول اللحم آنکه انسان باشد یا حیوان
صحرائی باشد یا دریائی از طیور باشد یا غیر طیور خفاش باشد یا غیر خفاش حرام گوشت حرمت اصلی باشد یا عارضی مثل جلال
و حیوانی که شیر خوک خورده باشد تا آنکه گوشت که قوی شده باشد استخوان و بهیمه یا غیر بهیمه که موطوء انسان شده باشد
در فرق چه ... منی است از حیوانی که صاحب نفس سائله باشد هر چند ماکول اللحم باشد خون حیوانیست
که صاحب نفس سائله باشد هر چند ماکول اللحم باشد یا غیر آن کم باشد یا بسیار چه از انسان باشد چه از غیر انسان باشد مگر
خونی که باقیمانده در ذبیحه ماکول اللحم بعد از بیرون آمدن خون متعارف آن در بدن شود طاهر است و همچنین خونیکه
مشتبه بخون طاهر شود است و خون سمک و امثال آن ... هر چند اجزای باشد که حیوة در آن حلول نکرده
باشد ... میته است هرگاه از حیوانی باشد که صاحب نفس سائله باشد ... آدمی که نجاست

[illegible margin notes]
در عرق جنب از حرام ... حرام گوشت ... اجتناب ... الاحوط ... الاقوی الطهارة

از غسل دادن بلکه پیش از سرد شدن است و علاوه بر آن بنابر اقوی و احوط و اجزاء میته نجس است خواه جدا
از آن در حال حیوة یا در غیر حال حیوة اگر از اجزائی باشد که حیوة در آن حلول کرده باشد و در اجزای صغاری که از بدن
جدا میشود مثل آنچه از لب جدا میشود در بعضی اوقات اظهر طهارت و احوط اجتناب کلب است و خنزیر بری
و یهود و نصاری و مجوس و همچنین است حکم در اجزای آنها هر چند اجزائی باشد که حیوة در آن حلول نکرده باشد مثل
و ظاهر ... کافر است که انکار الوهیت یا رسالت یا ضروری از ضروریات دین نماید و احوط اجتناب است از اولاد
کفار پیش از بلوغ چنانکه اجتناب است از ... و لیکن طهارت ... اقوی است و اما ... و العبره کفار ظاهر
ما دامیکه علم بنجاست بمباشرت ایشان برطوبت ... بهم نرسد و مطلق ... کتابت میکنند ... نجاست
شراب و هر مسکری که در اصل روان باشد هر چند ... و مشهور الحاق ... است بآن هرگاه قلیان
بهم رساند و بعضی علاوه نموده اعتبار اشتداد را ... و اظهر و احوط اجتناب ... ظاهر نهم
و الا حکم بنجاست ... اشکال است فقاع است و آن ... را باید ... جمعی ذکر نموده اند و معتبر
در آن صدق ... عرفی ... عرق جنب است از حرام خواه در وقت حصول جنابت خواه در ... باشد خواه
در زمان ... از زنا باشد یا از لواط و وطی بهائم یا غیر اینها از ... حرمت ذاتی باشد ... وطی حایض و وطی در دهم
روز ... عرق شتر جلال است بلکه مطلق حیوان جلال یازدهم
بنابر احوط در احکام نجاسات واجب است ازاله نجاسات ... شرط است از ازاله نجاسات از دوازدهم
رخت و بدن از برای صحت بودن نماز و طواف ... معفو بودن و از محل سجود پیشانی از برای سجده کردن در نماز
و از ظروف از برای استعمال ... که مشروط به طهارت است از خوردن و آشامیدن و نظیف نمودن
هرگاه استعمال مستلزم متعدی نجاست باشد و از ماکول از برای خوردن و واجب است ازاله از ... از مساجد ... حرمی
از مصحف ... مختص ... حرام است ... مسجد

و معفو است

و معفو است خون قروح و جروح مادامیکه خون منقطع نشود بالمره چه جاری باشد دائما یا نه چه مشقت
در تطهیر او داشته باشد یا نه در رخت باشد یا در بدن چه مقدور آن باشد عوض نمودن رخت یا نه به سهولت و کهنه
منع او بخشکیدن نماید یا نه ممکن باشد چاره آن بدوا یا نه مجروح نموده باشد خودش بعصیان یا نه و همچنین معفو است
عرق ... که از انسان اکثر میشود بنحوی که از آن خالی باشد و لیکن عفو از آن چه ... شود مخصوص
بما جروح و قروح است پس اگر رخت دیگری بپوشد عفو از برای او نیست و همچنین اگر شک کند که خون از جروح
یا قروح است یا غیر از آن و معفو است خون کمتر از درهم در رخت بلکه در بدن و در ... عفو هر چند احوط
اجتناب است لیکن این حکم در غیر خون حیض و استحاضه و نفاس است بلکه خون غیر نجس العین و غیر ماکول اللحم بر
بلکه خالی از ... احوط در تعیین مقدار درهم اکتفا بقدر ناخن ابهام متعارف است یا بمقدار مجتمع ... به
و اظهر ... است که ... باشد و همچنین معفو است نجاسات اشیائی که نماز با تمام نشود در آن چه
آن لباس باشد چه عنوان چه در محل خود باشد یا نه هر چند عمامه پیچیده باشد و احوط در آن ... اجتناب است
چنانچه هرگاه عبارات ... نموده ... و ظاهر آنست که باطل نمیشود نماز و ... مربیه صبی اگر یک جامه باشد
میکند شستن او را روزی یک مرتبه از بول هر وقت که خواهد لیکن بهتر آنست که در آخر روز بشوید که چهار نماز را با طهارت بکند
بودن نجاست بجا آورده باشد و واجب است در شستن بول از رخت و بدن دو دفعه هرگاه شسته شود با غیر جاری مگر
بول طفل شیرخوار ... که در این ... اکتفا ... تمام محل را که بول بآن رسیده باشد یا غلبه آب بر بول
تا ... از محل بیرون نرود و لیکن احوط بیرون کردن آنست و اما در آب جاری اکتفا میکند بیک دفعه بلکه در آب
کر ... بلکه یک دفعه هر چند احوط تعدد است در غیر رخت و بدن ... از سایر نجاسات احوط آنست که بشوید
در غیر ظروف هر چند اظهر اکتفا نمودن بیک دفعه است ... ظرف باید سه دفعه شسته شود از هر نجاستی
نجاست ... موش و شراب و ولوغ سگ و خوک که عبارتست از آشامیدن آنها از ظرف بطرف ... با پس در مردن موش

خصوصا در نوعی زمان که عبارت از چیزیست احوط آنست که هفت مرتبه شسته شود هر چند [illegible] مرتبه هر چند
احوط آنست که هفت مرتبه شسته شود هر چند ظاهر کفایت سه مرتبه است و هر گاه ظرف از چوب یا سفال باشد یا روغن مالیده باشد احوط
اجتناب است هر چند اقوی قبول تطهیر و ظاهر است اما در ولوغ خوک و سگ پس بر جوانب اجتناب هفت مرتبه شستن و در [illegible]
پس هفت مرتبه شستن هر چند احوط آنست که هفت مرتبه شسته شود لیکن شستن اول باید با خاک باشد و احوط آنست که خاک [illegible]
نجاست یک مرتبه و خاک امتزاج یابد و موضع نجاست [illegible] یک مرتبه و بعد از آن [illegible] و خاک شستن
و آهن و اشباه و امثال اینها بعوض خاک کفایت نمیکند و معروف تطهیر این چیزها که آب [illegible] اگر شسته
شود با قلیل مگر بول رضیع که احتیاج بفشردن ندارد هر چند احوط است و واجب است تطهیر نجاسات بر طرف کردن عین نجاست
[illegible] و بوهای آن و فرق نیست در وجوب بر طرف کردن میان غسل و منجس و هر گاه موضع نجاست مشتبه شود اگر [illegible]
باشد معین است شستن هر موضعی از آن که احتمال نجاست در آن باشد و اگر احتمال در تمام آن باشد واجب است شستن جمیع
و اگر اشتباه در چند لباس باشد یا غیر لباس باشد هر گاه غیر محصور است واجب نیست شستن و اگر محصور باشد واجب است شستن جمیع و اگر ممکن
نشود شستن لباس از برای نماز کردن جایز است برهنه نماز کند بلکه متعین است و اگر مانعی از برهنه شدن بهم رسد مثل سرما [illegible]
مضطر شود با او نماز کند با نجس و اعاده و قضای او نیست و اگر دو لباس باشد از برای نماز کدام یک نجس و یکی پاک [illegible]
باشد و ممکن نشود بجای او غیر آن و نه شستن اینها نماز را در هر دو میکند و هر گاه نماز را بجا آورد با نجس بودن [illegible]
پس واجب است اعاده نماز را در وقت و قضا نمودن بعد از وقت و اگر فراموش نمود از آن [illegible] و بعد از نماز
بخاطرش آمد اعاده و قضا واجب است و اگر در بین نماز بخاطرش آمد اعاده واجب است و اگر وقت اعاده باقی مانده باشد
کند و ظاهر واجب بودن قضا است و لیکن احوط ترک نکردن قضا است و اگر ندانست نجس بودن [illegible] اگر
[illegible] بعد از فراغ از نماز و بیرون وقت قضا نیست و هر چنین هر گاه در وقت علم بهم رساند و اگر علم بهم [illegible]
در بین نماز باطل است نماز و واجب است اعاده و هر گاه علم بهم رساند پیش بودن نجاست را و اگر علم بهم [illegible] نماز

بوده است و ممکن باشد او را تطهیر نمودن بدون فعل منافی تطهیر نماید و تمام کند نماز را و اگر ممکن نشود نماز باطل است و واجب است
اعاده نماز را و اگر علم بنجاست بهم رساند بعد از آن که بود وقت نماز را تمام کرده و اعاده بر او نیست — در مطهرات
والحکم فیها و در آن چند فصل است — در آب مطلق است با مضاف هر چه به بدن رسیده بنجاست [illegible]
آن خارج طاهر است و اما مطهر نیست پس آب مضاف رفع نمیکند نه حدث را و نه خبث را بلکه نجس میشود بملاقات نجاست هر چند [illegible]
باشد یا بیشتر از کر باشد و اما آب مطلق پاک است و هر چیز را پاک میکند به شرط آن که پاک شدن نداشته باشد و اگر برسد بنجاست [illegible]
منقسم میشود باقسام چند — آب جاری که عبارت از آبی است که از زمین بجوشد و جاری باشد بر زمین و در حکم آنست آبی که
بجوشد از زمین و ایستاده باشد و مانند آب چاه و آن نجس نمیشود به رسیدن نجاست مگر آنکه رنگ یا طعم یا بوی آن
بنجاست متغیر شود و جاری بعضی که باشد چه نباشد و حوضهای کوچک حمام که متصل بخزینه میباشد که در [illegible]
و حیاض متعارف در حکم آب جاری است در پاک بودن و نجس نشدن بمجرد رسیدن نجاست بشرط آنکه متصل باشد بخزینه و [illegible]
در خزینه به قدر کر باشد لیکن در صورت تغییر [illegible] تطهیر آب آن شرط است که آب خزینه بقدر کر باشد بعد از [illegible]
شدن تغیر و فرقی نیست در آنچه ذکر شد میان حمام و غیر حمام — آب باران و حکم آن حکم آب جاری است در نجس
نشدن بمجرد رسیدن نجاست بآن و پاک نمودن غیر آن بارید هر چند جاری نشود چه در زمین جمع شده باشد
چه از ناودان بیاید چه اندک و بسیار باشد چه بقطعه چه خود با استقامت بیاید یا باد از آسمان [illegible] فرقی نیست
میان آنچه ظاهر آنچه آب باران باو برسد و باطن در پاک شدن حاجت بفشردن ندارد — آب ایستاده اگر
آن بقدر کر باشد نجس نمیشود مگر تغییر نمودن رنگ یا طعم یا بوی آن بنجاست چنانکه تمام آن متغیر شود چه قدری
از آن و مراد از تغیر که گفتیم تغیر حسی است یعنی حقیقت متغیر شود بنحوی که رنگ آن بچشم یا طعم آن بذوق و بوی
آن بدماغ ادراک شود و اعتبار نیست تغییر از صفت رنگ و طعم و بوی و غیر اینها صفت هر گاه صفت منجس [illegible]
خود اصلی باشد یا آنکه کسب کرده باشد از غیر نجاست و نه هر گاه حاصل شده باشد بمجاورت شدن آب بنجاست

و نه قرص بودن او و صاع مذکور در اوزان نجاست بطهارت و کر بحسب وزن هزار و دویست رطل عراقی است که بوزن شاه عباسی [illegible]
عباسی باشد شصت و چهار من بنقیصه بیست مثقال میشود و بوزن تبریز هشت من عباسی صد و بیست و هشت من بنقیصه چهل مثقال
که عبارت از ده نار میشود و بوزن تبریزی شاهی صد و سی و شش من و نیم بنقیصه بیست نار میشود و بمساحت سه وجب و نیم
در طول و سه وجب و نیم در عرض و سه وجب و نیم در عمق است و اگر آب را حوض و مثل آن اختلاف داشته باشد طول و عرض و عمق
یا بعضی از آن باید مجموع حاصل ضرب چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد و معتاد این است اگر آب بقدر کر نباشد هر چند بقدر یک مثقال کم باشد
نجس میشود برسیدن نجاست هر چند آب جاری بر نجاست شود یا نجاستی باشد که اجتناب نمودن از آن ممکن نباشد [illegible]
سوزن از خون و اگر شک کند که آب بقدر کر رسیده یا نه حکم باید بشود بانکه نرسیده است چنانکه اگر شک کند بعد از آنکه
بقدر کر بوده که کم شده یا نه حکم باید بکند بانکه باقی است بر قدر مذکور و طاهر میشود آب متغیر باینکه بعد تشویش بر سیدن نجاست
و متغیر است صرف شدن آب مطهر و کفایت نمیکند بمجرد اتصال — آب چاه و آن نجس میشود مگر با تغیر بکیر آب کر نجس میشود
باید چنانچه گذشت و لیکن مستحب است کشیدن آب چاه را هر گاه واقع شود در آن نجاست بلکه غیر نجاست در آن و احوط علم [illegible]
و آن به بیست و نه قسم منقسم میشود — کشیدن تمام آب چاه از برای نجاستی که تغیر بدهد طعم یا بوی یا رنگ آن را از برای ریختن
فقاع و شراب و باقی مسکرات اگر مایع باشد بنفسه چه کم باشد چه بسیار مگر شراب که هر قطره از آن سی دلو کفایت میکند هر چند
افضل کشیدن تمام آب است و همچنین سنت است کشیدن تمام آب از برای منی و خون حیض و نفاس و استحاضه و کافر
و شتر چه نر باشد چه ماده و از برای آب انگور که بجوش بیاید و دو ثلث آن نرفته باشد و از برای عرق جنب از حرام
و عرق شتر جلال و سگ و خوک هر گاه زنده بیرون بیایند بنا بر احوط و فضله و بول غیر ماکول اللحم حتی انسان لیکن [illegible]
بول صبی و مرده هر چند مستحب کشیدن جمیع آب است نه اینها و همچنین از برای بول و فضله خرس العین
و خون او و از برای فیل و گاو و خر آن بمیرد یا زنده بیرون آید و سایر نجاستی که نص وارد نشده باشد از برای
کشیدن آب [illegible] این نجاسات اخلاء منصوص نشده هر چند نجس باشد و اگر ممکن نباشد کشیدن تمام آب چاه [illegible]

را مستمر باشد بجوشیدن بسیار بیرون آمدن آب با بسیاری آب چهار نفر مرد بنوبت آب بکشند یک روز از طلوع صبح
صادق تا مغرب به تقسیم اسباب شروع در عمل باید قدری پیش از صبح باشد و فراغ بعد از مغرب و اگر اختلاف در عمل بهم رسد
مثل آنکه هر دو نفر در عمل با بعضی مشغول اعمال شوند عمل را باید اعاده کند — کشیدن یک کر آب از برای آمدن
اسب و استر و الاغ و گاو و ماده — کشیدن هفتاد دلو از برای مردن انسان مسلم چه مرد باشد چه زن چه بالغ باشد چه طفل
کشیدن پنجاه دلو از برای ریختن خون بسیار در چاه از طاهر العین غیر خون حیض و استحاضه و نفاس و خون ذبیح
گوسفند اگر فاسد و بیرون آمده باشد و جهل او و خوب است و از برای غایط انسان اگر تر باشد یا از هم پاشیده باشد و در سوم الغائط [illegible]
دلو نیز خوب لیکن احوط پنجاه دلو است — کشیدن چهل دلو از برای مردن بول مرد و مردن گربه و شغال و روباه و خرگوش و [illegible]
و شبه آن — کشیدن سی دلو از برای وقوع آب بارش که در آن بول و غایط و فضله سگ باشد یا [illegible] از اینها
کشیدن ده دلو از برای غایط خشک یا خون کم — کشیدن هفت دلو از برای مردن طیر از کبوتر تا مرغ
و مردن موش هر گاه آن بر پا باشد یا نفخ کند و غسل کردن جنب بمجرد داخل شدن آن در آب و افتادن
سگ هر گاه بیرون بیاید زنده و بول صبی غیر بالغ هر گاه خورا باشد و از برای مردن مار و ابرص هر گاه نفخ کرده باشد
کشیدن پنج دلو از برای فضله مرغ خانگی جلال بلکه مطلق مرغ چه جلال باشد چه غیر جلال — سه دلو از برای
وزغ و عقرب و مار و همچنین از برای موش اگر از هم نپاشیده باشد و نفخ نکرده — کشیدن یک دلو از برای افتادن
گنجشک و مانند آن در حال حیات و از برای بول رضیع در بین دو ساله و مردن گنجشک و [illegible]
آن و در دلو معتبر است عادت نوع چاه در آنچه مناسب آنست و اگر عادت دلو کوچک از دلو بزرگ بکشند کفایت میکند
و در بزرگ بودن دلو طریق متعارف معتبر است و در کشیدن تمام آب دلو خاصی معتبر نیست چنانکه در تشخیص [illegible]
و اسلام و قصد و نیت معتبر نیست بلکه فرقی در میان انسان و حیوان نیز معتبر نیست و در جمیع اقسام کشیدن آب بعد از
بیرون آوردن باعث آنست مگر در صورت کشیدن تمام آب هر گاه در بین کشیدن بیرون بیاید کفایت میکند و اگر

کشیدن آب متعدد باشد مثل آنکه در موش در چاه بمیرد حکم به متعدد میشود مادامیکه آب چاه باشد چه مثل هر چاه باشد
افتادن در موش یا مثل آن نباشد مثل افتادن بلعوش [illegible] انچه خورده پس ان از بعض العین نجس است و از طاهر
العین طاهر است هر چند از غیر ماکول اللحم باشد یا از طیور بی باشد که نجاست مجهوری نه هر کاه موضع ملاقات انها طاهر باشد
یا از مسوخ باشد — در بیان مطهرات و آن چند چیز است — افتاب جان پاک میکند زمین و بوریا و حصیر را
از بول هر کاه بخشکاند او را عین آفتاب هر چند هوا خالی از باد نباشد بلکه طاهر است که پاک میکند هر نجاستی را که
از برای ان جرم نباشد هر چند آن نجاست بجز زمین و بوریا و حصیر نباشد بلکه بغیر آن از چیزها که نقل آن شایع
نیست مثل درخت و میوه و علف و باقی چیزها که از زمین میروید مادامیکه در محل خود باشد و قطع نشده باشد و هم چنین است حکم
دیوار و سقف حجره و در و پنجره و ادرسی و ستون در زمین چنانکه فوقین [illegible] آنکه سنت باشد [illegible]
خاک فرش شده باشد با جو و سنگ و [illegible] و کچ و آهک و [illegible] باشد و اگر نجاست خشکیده باشد [illegible]
از او کند و آفتاب او بخشکاند کفایت میکند و فرقی نیست در پاک نمودن میان ظاهر و باطن هر گاه رطوبت متصل باشد [illegible]
به باطن و اگر ظاهر خشک شده باشد و نجاست باطن منفصل باشد از ظاهر [illegible] آفتاب پاک میشود — زمین و آب
و آن پاک میکند ته قدم و ته چکمه و ته نعلین را هر گاه نجس باشد بسبب راه رفتن یا مالیدن بر زمین [illegible] نجاست [illegible]
شود هر چند به رفتن نقل یا نوعی [illegible] اگر نجاست [illegible] و هم چنین پاک میشود [illegible]
[illegible] باشد و نه عصا [illegible] را و زمین [illegible] بلکه نه [illegible] و [illegible] را و لیکن اکتفا [illegible]
ذکر شد احوط است بلکه احوط ان اکتفا بنعلین و چکمه است و شرط است خشک بودن زمین و طهارت آن و رطوبت
داشتن ما سح از نعلین و قدم و امثال آن هر چند احوط است — استحاله [illegible] حقیقت نجس [illegible]
بحقیقت چیز دیگر که نجس نباشد و صورت نوعیه نجس یا متنجس بصورت نوعیه چیز دیگر که از نجاسات نباشد و [illegible]
به تبدیل اوصاف [illegible] اعتبار ندارد و باعث پاک شدن نمیشود و در استحاله انواع بسیار میباشد [illegible]

[illegible] شدن باد و در شدن منی و مثل آن از [illegible] که از چوب نجس حاصل شود احوط اجتناب است و هم چنین
در خلف هر گاه کلوان نجس باشد بنابر اقوی و هم چنین است کرم شدن مدفوع و نمک شدن سگ و بول شدن آب
نجس از برای حیوان ماکول اللحم و هم چنین است شیر یا سرکین یا حیض شدن فضای نجس هر چه باشد
[illegible] و هم چنین استحاله شدن نجس یا متنجس به بخار هر گاه ملحق به بالا رفتن اجزای آب بهم رسد و هم چنین است
استحاله عصیر نجس به سرکه و هم چنین است شراب هر چند بعلاج باشد خواه انچه علاج میشود باقی بماند یا مستهلک شود
اسلام است و ان پاک میکند بدن و رطوبت کافر را از آب دهان و دهن و بلغم و امثال آن و هم چنین
انچه متصل به بدن او باشد از موی و ناخن و موی و دندان و اما ظروف و انچه بر طوبت ملاقات آن نموده
باشد نجس است و هم چنین است لباسی که پوشیده باشد هر گاه در حال کفر نجس شده باشد بعرق یا رطوبت دیگر
و احوط اجتناب است از عرقی که در حال کفر بهم رسیده باشد در بدن آن و [illegible] باشد در حین اسلام و هر گاه اسلام بیاورد
و مادر صغیر پاک میشود — نقص یعنی کم شدن شراب انگور که بجوش آمده نجس است که نجاست آن بجهه جوشیدن باشد
که پاک میشود به بر طرف شدن دو ثلث بعد از غلیان چه بآتش باشد چه بآفتاب و چه بهوا و پاک میشود ظرف آن
والا طبخ از ظروف و غیر آن و دست و جرب کسی که متوجه عمل است شرط آنکه عامل و آلات تابع عاملیت و آلیت [illegible]
حال پاک شدن و هم چنین پاک میشود آن اگر پخته باشد بوضوحی که در حال غلیان بخشکد و طوبت آن نفسی که دو ثلث آن کم
شود دو ثلث لیکن احوط اجتناب است و اگر شک داشته باشد در اینکه دو ثلث آن بر طرف شده باشد باقی است به نجس بودن
حرام است اگر چه [illegible] شک داشته باشد در اینکه انگور است یا غوره بجوش آمدن حرام میشود و نه نجس — انتقال
چیزیست که محکوم بنجاست باشد یا متنجس باشد [illegible] شود بمحلی که محکوم بطهارت باشد [illegible] اسم آن شود
چون حیوان نفس سائله مثل انسان یا حیوان هر گاه بخورد از حیوانی که صاحب نفس سائله نباشد مثل کیک و پشه و [illegible]
در وقتی که علم داشته باشد یعنی مثل اینکه مشاهده احساس نماید و اگر چه [illegible] نه داند طهارت [illegible]

و از این باب است که نجس شده باشد هر گاه بر نجاست [illegible] بدهند [illegible] داخل شود پاک میشود [illegible]
انکه جزو آنها محسوب شود و اگر شک کند در اینکه منتقل شده از محل نجس بمحل طاهر یا نه محکوم است بنجس بودن
سنت و کهنه استنجای حیوان نیز انطور که گذشت — استبرا و آن حکم بطهارت رطوبت مشتبه بیرون آمده
و منی میشود و اگر استبرا نکرده باشد نجس است — جدا شدن غساله و آن پاک کننده است رطوبتی را که باقی مانده
بعد از فشردن — بر طرف شدن عین نجاست از بدن حیوان غیر انسان و بر طرف شدن از بواطن مثل باطن دماغ و گوش
و دهن و هم چنین انچه در بین دندانها میماند از غذا هر گاه نجس شود و احوط آنست که اگر نجس شود دهن را
از بول و دیگر نجاست قطره مضمضه بار دیگر از غیر بول باشد [illegible] مضمضه کند هر چند احوط در آن سه مرتبه است
بیرون آمدن خون از محل ذبح بعد از خون حیوان یا از محل نحر بمقدار متعارف بقدر یک خون متعارف
از آن رفته باشد که با این حکم بطهارت خون باقیمانده میشود — غایب شدن و آن مطهر بودن بدن مسلم
است با علم او بنجاست و احتمال ازاله آن — در بیان ظروف — جایز است استعمال کردن ظروف غیر از طلا و نقره و هم چنین
مباح است عادت هر چند از جواهر نفیسه باشد و از غیر آن با طهارت و مغصوب نبودن در مطهر بلکه ماطلا و اما طرفی که از چوب
باشد جایز نیست استعمال آن و هم چنین ظروف طلا و نقره و لیکن حرام نمیشود انچه در ظروف است از خوردنی و آشامیدنی و غیر
آن و هم چنین رفع جنابت میشود و هم چنین از ظروف غصبی هر چند فعل حرام کرده باشد و هر گاه وضو یا غسل یکی از آنها باطل
اظهر صحت است و احوط اعاده است که در صورتی که منحصر باشد ظرف در ظرف غصبی و ممکن نباشد وضو یا غسل بدون استعمال
کردن از ظرف کرد وضو یا غسل یا حرام و باطل است و حرام است استعمال کردن ظرف طلا و نقره در حال اضطرار [illegible]
وجه در [illegible] و لیکن احوط جمع نمودن میان وضو یا غسل و تیمم است و حرام است نگاه داشتن آنها و احوط اجتناب است [illegible]
میان [illegible] طلا و نقره استعمال کردن حرام است [illegible] و لوله و [illegible] نشاندان و [illegible]
اجتناب احوط است و هم چنین است حکم استعمال ظروفی که نقط طلا و نقره در آن کشیده باشند یا آب طلا مطلا کرده

باشند یا در آن اجزای طلا نشیده باشد لیکن احوط اجتناب است و حرام است گذاشتن در هر موضع مفضض در حال خوردن
و جایز است قرآن بلکه هر کتابی را جدول طلا و نقره کشیدن بلکه تمام کاغذ را آب طلا و نقره زدن و بر روی آن نوشتن
و هم چنین جایز است طلا نمودن دسته شمشیر و حلقه سر شمشیر و طرف زین اسب و هم چنین جایز است زینت مشاهد
مقدسه بقندیل طلا و نقره و زینت مرهم و پوشش ضرایح مقدسه طلا باز کردن و جایز است بمصرف در بیان خانه و اطاق و سقف
از طلا و نقره و احوط ترک است در ظرفی که پاره طلا و نقره بشکند از [illegible] که ازان مسی ندارد
در نماز است و در آن چند مبحث است — در مقدمات نماز است و در آن چند باب است — در عدد نماز
واجب بدانکه نماز واجب شش قسم است نماز یومیه و جمعه و عیدین و آیات و طواف و واجب بامر خارج مثل استیجار و عهد
و قسم و نماز یکی از پدر فوت شده باشد و ابعد واجب است از نماز یومیه بر هر مکلفی که خالی از حیض و نفاس باشد و قاصر
باشد شرعی و طهارت بآب اختیاری یا اضطراری در شبانه روزی پنج بار که جمع هفده رکعت است در حضر از برای هر یک از ظهر
و عصر و عشا چهار رکعت و از برای مغرب سه رکعت و از برای صبح دو رکعت مکر در سفر که بجهه واجب است عوض ظهر و عصر و عشا دو رکعت
بنا بر تخییر [illegible] که بعد از این مذکور خواهد شد و در سفر در حال خوف از چهار رکعتی دو رکعت کم میشود و باقی
نمی ماند که در حضر چیزی کم نمیشود — در اوقات نمازهای یومیه واجب بدانکه از برای هر یک از انها دو وقت است
اول آن از برای فضیلت و دوم از برای کفایت نمودن در بیان اول وقت اول نماز ظهر زوال افتاب است از دایره نصف النهار
در سمت الراس تا آنکه سایه شاخص مثل شاخص شود و وقت دوم بعد از گذشتن وقت اول است تا آنکه باقی بماند تا مغرب مقدار
ادا نمودن نماز عصر و وقت اول نماز عصر بعد از گذشتن مقدار ادای واجب نماز ظهر است تا آنکه سایه دو مثل شاخص
شود و وقت دوم آن بعد از گذشتن وقت اول است تا مغرب و وقت اول نماز مغرب [illegible] از طرف مشرق
شفق مغربی و احمر جهت که در سمت مغرب بهم میرسد بعد از غروب آفتاب و وقت دوم بعد از وقت اول است تا آنکه باقی بماند
باقی تا نصف شب بمقدار کردن نماز عشا و وقت اول نماز عشا بعد از گذشتن مقدار ادای واجب نماز مغرب است تا ثلث شب

و وقت دوم بعد از گذشتن وقت اول است تا نصف شب و وقت اول نماز صبح طلوع صبح صادق است تا اسفرار صبح
و وقت دوم بعد از وقت اول است تا طلوع آفتاب شناخته میشود وقت مغرب به برطرف شدن سرخی که در طرف
مشرق است وگذشتن ان از سمت سر و شناخته میشود نصف شب که آخر نماز عشا است بگذشتن از سمت
الراس ستاره ها که طلوع میکنند در وقت غروب و شناخته میشود طلوع صبح صادق که اول اغاز صبح است
به سفیدی که در عرض افق پهن میشود و شناخته میشود زوال که عبارت از مایل کردن آفتاب است
ابروی راست از هوا کسیکه روی بنقطه جنوب بایستد و همچنین بو باز شدن سایه شاخص است بعد
از کم شدن ان یا بحادث شدن ان بعد از برطرف شدن ان ولیکن اول تقریبیست نه تحقیقی و سیم در حالیست
که آفتاب از سمت الراس بلا عبور کند مثل مکه معظمه در بعض اوقات و در قسم دوم در عنوان صورت غالبا لهذا غالب
احوال تشخیص بانده هم میشود و جایز نیست تاخیر نمودن نماز را از وقتی که از برای ان تحدید شده است و نه مقدم داشتن
بر ان و اگر نماز کرد پیش از وقت نماز باطل است چه تمام نماز پیش از وقت واقع شده باشد چه بعض ان چه عمدا
کرده باشد چه فراموشی چه مسئله را دانسته باشد یا نه چه وقت را شناسد چه نشناسد و هرگاه
تمام نماز در وقت واقع شده باشد از کسیکه چنین میدانست که وقت داخل شده باشد نماز صحیح است و اما
اگر فراموش کرده باشد واجب بودن در وقت ظاهر صحیح است و جایز نیست اعتماد نمودن بظن در داخل شدن
وقت با ممکن بودن علم هر چند حاصل شده باشد و ظن ان از قول یک عادل بلکه دو عادل بلکه بنا بر احوط جایز
هرگاه ممکن نشود علم ولیکن احوط آنست که صبر کند تا یقین بوقت حاصل شود و هرگاه ظاهر شود که ظن او خطا
بوده است باید اعاده کند نماز را هرگاه وقت داخل نشده باشد در بین نماز و اگر داخل شده باشد هر چند در پیش
از سلام باشد اعاده نکند و اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشا شود پیش از ظهر و مغرب پس اگر ملتفت
شود در حالتیکه در نماز باشد عدول کند به نیت نماز سابق چه ظهر باشد چه مغرب و اگر بعد از فراغ

باشد عدول بسابق ندارد و هرگاه در وقت مختص نماز ظهر یا مغرب واقع شده باشد و بعد از نماز ظهر یا مغرب بجا آورد جایز است
و از فرایض یومیه هر چند قضا انها باشد بعد از داخل شدن اوقات فرایض و قبل از ادای انها چنانچه جایز است نافله گزاردن کسیکه
در ذمه او قضا و نیست باشد چه نافله روز و چه نافله شب

در قبله است و آن کعبه معظمه است از برای کسیکه
حاضر است در مسجد الحرام و کسیکه در حکم حاضر است و از برای کسی که دور است قبله ان از مکه جهت و سمت کعبه است و رو نمودن
بان واجب است در جمیع نمازهای واجبی و شرط است در جمیع انها و در نماز مستحبی استقراره باشد چه نشسته باشد و چه خوابیده باشد
ولیکن در خوابیده اگر بپهلو باشد بجا باشد و در مثل حالتیکه در قفای خود خوابیده است و اگر ممکن شود او را روی بقبله در بعض
احوال واجب است ... و همچنین شرط است روی بقبله نمودن در اجزای فراموش شده در نماز فریضه و در سجود سهو
و در حال احتضار و نماز جنازه و دفن نمودن میت و ذبح نمودن حیوان و واجب است تحصیل علم بقبله را
با قدرت چه در عمق و چه در جهت و اگر ممکن نباشد علم کفایت میکند ظن چه حاصل از قول عادل باشد
یا کافر یا غیر ان و اگر عاجز شود از تحصیل مظنه نماز کند بچهار سمت با وسعت وقت و اگر نماز کرد بمظنه
و بعد ظاهر شد که پشت بقبله بوده است اعاده کند و اگر وقت باقی است و اگر وقت گذشته است قضا
ندارد و همچنین اگر ظاهر شد که نماز در بین یمین و یسار قبله بوده است و اگر در میان یمین و یسار واقع شده
باشد باطل چیزی نیست و اگر ظاهر شد در میان نماز که روی بقبله نبوده بسمت قبله اگر انحراف بسمت یمین
و یسار نرسیده باشد و اگر رسیده باشد اعاده کند و اگر بعد از فارغ شدن از نماز مشتبه شود که آن قبله
منحرف بوده است یا نه لازم نیست اعاده ولیکن احوط اعاده است
در مکان نماز بدانکه جایز نیست نماز در هر مکانی که خالی باشد از نجاستی که تعدی نماید بجامه یا بدن
التصرف باشد چه ملک او باشد بحسب عین یا منفعت یا اجاره یا تحبیس یا وصیت منفعت از برای
شخص باشد یا غیر انها چه مأذون التصرف باشد از برای نماز کننده خواه باذن عام باشد یا باذن خاص

نماز کردن خواه باذن صریح باشد یا بفحوی خواه مباح الاصل باشد مثل زمین موات یا غیر ان و شاهد حال مالک بر رضا
باشد یا بنکه رابطه در میان مصلی و مالک باشد از صداقت و غیر ان که منشا رضای مالک باشد و معتبر است که علم بهم رساند
برضای شاهد حال و اما اگر علم بهم نرساند و مظنه بهم رساند نمی تواند نماز کند در ملک غیر ولیکن این در غیر صحرا و باغات است
که مانع از داخل شدن نداشته باشد مثل بیابان که نماز در ان ها مادامیکه اثر راضی نبودن مالک نباشد صحیح است بلکه
جایز است در انها هر چند مالک یتیم و دیوانه باشد و همچنین جایز است نماز کردن در خانه پدر و مادر و فرزند و جد و جده
و خواهر و عمه و خالو و خاله و صدیق بدون اذن ایشان بلکه در شک در رضای ایشان بلکه راضی نبودن ایشان ولکن احوط
بر تقدیر مظنه داشتن بر راضی نبودن ایشان ترک است و احوط ازان ترک نمودن نماز است باذن نداشتن از ایشان در اخذ اذن
در خانه و جایز نیست نماز کردن در مکان غصبی و باطل است با علم بغصبیت و اختیار و اما اگر علم نداشته باشد بغصب بودن
مکان و ان حرام کرده است و نه نماز باطل است بخلاف آنکه بداند غصب بودن او را و نداند حرمت را هرگاه علم بفساد در شرع داشته باشد
نماز او باطل است و همچنین هرگاه نداند حرمت را و نه فساد را مقصر در تحصیل احکام باشد نماز او نیز باطل است اگر مقصر
در تحصیل نباشد در وقت علم بحکم بهم رساند و واجب است بر او اعاده کردن نماز را و اگر بعد از وقت علم بهم رساند احوط قضا است
ولیکن در وجوب ان اشکال است بلکه واجب نبودن ان خالی از قوت نیست و اما آنکه اگر مضطر شود بنماز کردن در مکان
غصبی مثل آنکه اکراه نماید ظالمی او را بر نماز کردن نماز او صحیح است چنانچه هرگاه حبس نماید او را در انجا یا بترسد اگر بیرون رود تلف
از بیرون رفتن بر نفس خود و هرگاه تصرف نماز زاید از تصرف نمودن در ان مکان نباشد مثل آنکه خالی از حرکت باشد
هر چند بواسطه باشد خواه ایستاده باشد و خواه نشسته با عمل ان ارکان و اگر زاید باشد تصرف نماز بر تصرف
نمودن در ان مکان موقوف تصرف زاید بر اذن مالک و هرگاه اذن ندهد بتصرف زاید نمی تواند نماز کرد مثل آنکه
نهی نماید از ایستادن باید نشسته نماز کند و فرقی در حبس میان باطل و حق نیست و اما محبوس بحق
مقدور عنه نیست و هرگاه کسی فراموش کرده باشد غصبیت را معذور است و نماز او صحیح است مگر آنکه خود

غاصب باشد که معذور نیست ولیکن در بطلان نماز او اشکال است و احوط اعاده است و هرگاه فراموش کرده باشد حکم را پس اگر
متذکر شود فراموشی را حکم ان حکم جاهل مقصر است و اگر متذکر نشده حکم ان حکم جاهل غیر مقصر است و شرط است طهارت
مقدار واجب از سجده پیشانی و اگر سجده کرد بر نجاستی که نداند ان باطل است احوط اعاده بلکه قضا است هر چند واجب نبودن اعاده
خالی از قوت نیست چنانچه واجب نبودن در نهایت قوت است و همچنین است حکم فراموشی و جایز نیست بجا آوردن نماز واجب
سواره و نه در حال راه رفتن خواه در حضر باشد خواه در سفر مگر در حالت ضرورت و فرقی نیست در حکم مذکور میان نماز یومیه
و غیر یومیه بلکه میان نماز واجبی اصلی و عارضی

در لباس نمازگزار است و واجب و شرط است پوشانیدن
عورت در نماز واجب یا فوریت و شعور رود در نماز سنت شرط است چه آنکه نظر کنند باشد یا نباشد و عورت مرد قبل
و دبر و بیضتین است و الیتین و مابین سره و رکبه از عورت نیست و نه مابین رکبه و نصف ساق ولیکن احوط پوشانیدن
جمیع است و عورت زن که واجب است پوشانیدن ان در نماز تمام بدن است مگر قدر واجب روی و دو کف دست
و دو قدم هر چند احوط پوشانیدن جمیع است مگر قدر واجب از موضع سجده از پیشانی و واجب است بر او پوشانیدن موی سر
نیز و واجب است طهارت لباس و بدن در نماز و شرط است در صحت ان و همچنین شرط است که جایز التصرف
باشد بتفصیلی که در باب مکان نمازگزار گذشت و جایز نیست در رخت و لباس غصبی چه پوشاننده عورت باشد چه نباشد
بلکه باطل است هرگاه با اختیار و علم بغصبیت داشته باشد پس اگر مجبور باشد در نماز در آن یا علم بغصبیت نداشته
باشد نماز او صحیح است و همچنین است حکم ان هرگاه فراموش کرده باشد غصب بودن او و جایز است بودن لباس از
جمیع نباتات مثل پنبه و کتان و غیره و همچنین از پوست حیوان ماکول اللحم با تذکیه بودن هر چند با غیر دباغی شده باشد
و همچنین جایز است بودن رخت نمازگزار از پشم و کرک و مو و پر حیوان ماکول اللحم هر چند تذکیه نشده باشد
کنده شده باشد بعد بفعل پوکنده واجب است شستن موضعی که رسیده باشد به رطوبت و جایز است
پوشیدن رختی که از وبر و خز یا سنجاب یافته باشند بلکه هرگاه از پوست هم است باشد ولیکن احوط اجتناب است از نماز

کردن در غیر و بر و خز جایز است از برای مرد پوشیدن حریر ممزوج با چیزی که نماز در او صحیح است هر چند ممزوج در مرتبه باشد بلکه مقدار کمی که
ممزوج نبوده باشد چون که پنهان باشد در او چون محض حرام است پس در حریر خالص پوشیدن هر چند در غیر نماز باشد و نماز باو
باطل است هر چند پوشاننده عورت نباشد و جایز است پوشیدن حریر از برای زنان و بر مرد در حال اضطرار مثل سرما یا مرض که معالجه آن به پوشیدن حریر
باشد و جایز نیست نماز در آن چه تمام نماز باو تمام نمیشود مانند عرقچین کلاه و بند و جامه و جوراب و نعلین و جایز است
بر دوختن چیزی بر نشستن و بر زمین پوشیدن حریر و نشستن و سر تکیه بر جامه حریر بودن و مستحب لباس بودن و احوط آنست
که از چهار انگشت متصل زیاده نباشد و مثل مستحب است که کلاه بودن و تکمه و غیره که باز حریر را مستحب ندانند
پیراهن و یا فه قبا و تنبان و مثال آنست چه بزرگ و چه کوچک و جایز است پوشیدن حریر از برای بچه [illegible]
و چه در غیر نماز و جایز نیست بر مرد پوشیدن لباس طلا باف بلکه نماز با او باطل است و اگر کهنه شود زرش و طلای
آن بر نیز جایز است پوشیدن آن و حرام است بر مرد انگشتر طلا در دست کردن و حرام است همراه داشتن طلا را
چه در نماز و چه در غیر آن چه سکه دار باشد و چه غیر سکه دار و بر زنان حرام نیست طلا پوشیدن و با آن
نماز کردن و حرام است نماز در پوست میته و فاسد است چه نماز در آن بشود یا نه چه لباس باشد و چه غیر لباس
و همچنین جایز نیست نماز و باطل است در پوست غیر ماکول اللحم و در پشم و کرک و موی آن بلکه در جمیع فضلات
و غیر آن از بول و روث و عرق و آب دهن و نخامه و اشک چشم و استخوان و غیر اینها چه آنکه لباس باشد
یا جزو لباس یا غیر لباس حتی یک موکه بر جبه بچسبد و چه چیزی باشد که تمام شود نماز در آن و چه نشود
و لیکن هرگاه اینها در ظرفی است که کوشی داشته باشد که توان خورد و اگر شک داشته باشد در چیزی که
آن از ماکول اللحم است یا غیر جایز نیست نماز در آن و اگر نماز کرده در چیزی غیر ماکول اللحم به اعتقاد [illegible] یا غفلت
یا ندانستگی نماز او فاسد است و اما اشیاء در اینکه آن از ماکول اللحم است شده باشد جایز بودن نماز در آن
مگر در صورتی که بدانند که حرام است خوردن گوشت آن حیوان و متعلق باشد [illegible] ولیکن است

[illegible]

اماره [illegible] در مقدمه نماز است و در آن یک مقدمه و چند باب است — در اذان و اقامه است بدانکه
چهار تکبیر است بلفظ الله اکبر و دو شهادت توحید بلفظ اشهد ان لا اله الا الله و دو شهادت برسالت بلفظ
اشهد ان محمدا رسول الله و شش حیعلات بلفظ حی علی الصلوة دو مرتبه و بلفظ حی علی الفلاح دو مرتبه و
بلفظ حی علی خیر العمل دو و تکبیر مانند پیش دو و تهلیل بلفظ لا اله الا الله و شهادت بر ولایت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام جزو اذان نیست ولیکن بقصد رجحان فی نفسه یا بعد از ذکر اسم رسول خدا
صلی الله علیه و آله خوبست و اگر بقصد جزئیت بکند حرام است چنانچه اگر در اول اذان نیت نماید مجموع را
و قصد کند که تمام وظیفه نماز است باطل و حرام است و اقامه مثل اذان است مگر آنکه در اول آن دو تکبیر است
و در آخر آن یک تهلیل است بعد زیاد کردن دو قد قامت الصلوة بعد از حی علی خیر العمل و تکبیر پس فصول اذان
هیجده فصل است و فصول اقامه هفده است و جایز است در هر یک از اذان و اقامه اکتفا بیک فصل در حال
تعجیل و سفر و لکن اکتفا نمودن باقامه تنها بهتر است از گفتن هر دو برای آنست و سنت است اذان و اقامه
هر دو در نمازهای یومیه چه ادا باشد و چه قضا چه فرادا باشد و چه بجماعت چه مرد باشد و چه زن و کسی که نماز
قضا در ذمه او بسیار باشد و خواهد چند نماز بکند اذان و اقامه بگوید از برای اول نماز از آن چند نماز یکبار اذان
و در یک جا آورد در آن وقت و بعد از آن در باقی رخصت است که اکتفا کند باقامه و افضل گفتن اقامه است در تمام
و همچنین رخصت است ترک اذان دوم هرگاه جمع کند میان دو نماز واجب چه در حضر و چه در سفر بلکه در غیر رخصت
است در گفتن اذان هرجا جمع کند میان دو نماز بلکه در غیر اینها از نمازهای واجبی و سنتی اذان و اقامه [illegible] لکن
در نماز عیدین و نماز آیات و طلب باران و نماز میت هرگاه بجماعت شود سنت است که مؤذن سه دفعه بگوید الصلوة و وقت
گفتن آن متصل بایستادن بنماز یا بعد از ایستادن و پیش از شروع در نماز است و احوط ترک اذان و اقامه است
در مواضع اذان نماز عصر در روز جمعه خصوصا هرگاه جمع کند با آن فریضه و همچنین است اذان در نماز عصر

در عرفه

هرگاه در عرفات باشد و همچنین از نماز عشای کسی که در مسجد الحرام بکند و مثل این مواضع است [illegible] اقوی
اذان و اقامه از کسی که وارد بشود که نماز جماعت کند و امام فارغ شده باشد هر چند از اهل جماعت
یکنفر باقی بوده باشد در تعقیب چه در مسجد باشد چه در غیر مسجد بلکه هرگاه اراده جماعت داشته باشد
ساقط است بلکه هرگاه امام مشغول نماز بوده باشد و فارغ نشده باشد در نیت غیر سقوط و فرق است
در سقوط که اطلاع داشته باشد که در اینجا جماعت میشود یا ندانسته باشد و باید [illegible] امام را یا ندانند
فسق امام را ولیکن باید که نماز جماعت صحیح باشد است از تمام مؤمنین یا بعض از ایشان بر وجه صحیح یا آنکه
مجهول الحال باشد که ندانند انعقاد جماعت بر وجه صحیح ساقط نیست اذان و اقامه و شرط نیست وحدت [illegible]
بلکه هرگاه هر دو نماز متفق باشد مثل ظهر و ظهر و عصر و عصر یا آنکه وقت هر دو یکی باشد مثل ظهر و عصر و مغرب
و عشا کفایت میکند در سقوط پس داخل شود وقت نمازیکه حاصل بوده ساقط نیست مثل آنکه هرگاه امام نماز
عصر را کرده شخص وارد شد که نماز مغرب بکند ساقط نمیشود اذان و اقامه و فرق نیست در اینکه هر دو نماز
ادا بوده باشد یا اول ادا و دوم قضا یا اول قضا و دوم ادا بوده چنانچه فرق نیست مابین آنکه بداند شخص
که وارد میشود که در آن جماعت اذان و اقامه گفته‌اند یا ندانند بلکه کفایت میکند هرگاه قدر که بدانند که نگفته‌اند
چنانچه فرقی نیست نیز مابین آنکه امام و شخص وارد حاضر باشند یا مسافر یا آنکه امام حاضر باشد و ماموم
یا امام مسافر باشد و وارد حاضر و مخصوص نیست این سقوط بجماعتی که وارد بشوند اول دفعه بلکه
ساقط است از هر که وارد شود مادامیکه از جماعت اول بعضی باشند هر چند جماعت دوم وارد شده و متفرق
شده باشند و هرگاه زنان وارد شوند بر جماعت زنان مردان ساقط میشود اذان و اقامه از ایشان
نیز در آنچه ذکر شد سقوط آن از مردان — در نیت است و حقیقت آن و آنچه معتبر است در آن قصد
و تعیین نمودن در آنچه مشترک باشد و قصد قربت که یکی از شروط صحت وضو و غسل و واجب است

و نیت

و سنت است نیت ادا در ادا و قضا در قضا در غیر وقت و اتمام در حضر و قصر در سفر و غیر اینها [illegible] و نیت [illegible] لیکن
احوط اعتبار نمودن جمیع این چیزهاست که ذکر شد و معتبر نیست تلفظ در نیت بلکه در نمازهای پنجگانه و چه مکروه است
هرگاه اقامه کننده باشند و وقت نیت اول نماز است و حاصل میشود باینکه در حین شروع بتکبیرة الاحرام با نیت
باشد و معتبر است استمرار داشتن نیت را تا آخر نماز و واجب نیست در جمیع نمازهای واجبی و شرط است [illegible]
لکن شرط وجودی است باین معنی که ترک نمودن نماز را باطل میکند چه ترک شود بعمد و چه بغیر عمد و چه بسهو [illegible]
و باطل نمیشود نماز بغافل شدن از نیت — در قیام واجب است ایستادن در نماز واجبی خواه
یومیه باشد یا غیر یومیه در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع و آن جزو از قیام است که از آن برکوع میرود
و در حال قرائت و بعد از رکوع هر چند در حال فکر سنت باشد و قیام متصل برکوع رکن است یعنی عمدا یا سهوا
چیزی است که ترک کردن آن نماز را باطل میکند هر چند سهوا باشد و شرط صحت است در حال نیت و سنت است
در سنتهای غیر آنچه گذشت باین معنی که میتواند ترک قیام و آن عمل سنت و بجا آورد انعمل را نشسته میتواند
بعمل آورد زیرا که عمل هر چند سنت است ولیکن قیام شرط صحت آن است و قیام معتبر در نماز انتصاب است
و محقق میشود براست کردن پشت را و باید در حال قیام باختیار تکیه نکند بر چیزی بحیثیتی که اگر بر
داشته شود هر آینه بیفتد و اگر راست ایستد باطل میشود نماز هرگاه عمدا چنین نموده باشد و چه بغیر اختیار
و اگر تکیه بکند باطل میشود هرگاه عمدا چنین نموده باشد و واجب است ایستادن بر دو پای و پای سالمی [illegible]
باید در یکدیگر که [illegible] روی از صورت قیام و همچنین باید استقرار داشته باشد در حال قیام
و اگر عاجز شد از ایستادن بدون تکیه کردن پس تکیه کند اگر بتواند و اگر عاجز شد از ایستادن در تمام نماز
و قادر باشد از ایستادن [illegible] واجب است ایستادن بقدر یکه ممکن است و اگر مردد شود در میان
ایستادن جزو پیش و جزو بعد بایستد در جزو اول و اگر عاجز شد از ایستادن بنشیند در موضع که عاجز است

و معتبر در جواز نشستن عجز است که در وسع خود نبیند اما که متحمل شود و اگر با عاجز بودن ایستاده نماز کرد
باطل است و کفایت میکند در عجز الرشد بدی که شاق باشد متحمل شدن او را یا باعث شود زیاد شدن مرض را
یا حادث شدن مرض دیگری یا مظنه کفایت میکند در این امور و اگر عاجز شد از نشستن بدون تکیه باید
تکیه کند و اگر عاجز شود از راست نشستن بنشیند راست بهر قدر که ممکن او است و اگر عاجز شود هر چند
با جوف باشد بخوابد و بخوابد بر دست راست و مقدم دارد بر دست چپ اگر تواند بخوابد بر
چپ مقدم بدارد بر پشت خوابیدن و اگر نتواند باید در این احوال ایماء بچشم کند و اگر ... عاجز شود
و احوط تاخیر نماز است برای صاحب عذر تا آخر وقت خصوصا با امید بر طرف شدن عذر
در تکبیرة الاحرام بدانکه واجب است تکبیرة الاحرام و رکن در نماز که باطل میشود نماز بترک آن خواه عمد
باشد یا سهو یا جهل و همچنین حکم در رکنی و مجزی است از آن تکبیر رکوع و مجزی است تکبیر از برای تکبیر
الاحرام و رکوع و نیز از ماموم در حالتیکه برسد برکوع امام را و معتبر است در آن ...
در نماز آن بآن قصد افتتاح باشد پس اگر شروع به تکبیر کند و تمام نشده داخل رکوع شود ماموم یا غیر او
بادرین و خواستن بگوید نماز باطل است و واجب است تلفظ کردن بر تکبیرة الاحرام بلفظ الله اکبر بدون قطع
چنانچه بگوید وجه ... و اگر اخلال نماید بجزئی از آن نماز باطل است و نیز باطل است اگر بگوید الله اکبر یا بدل
اکبر بالله را بلفظی که در معنی او باشد یا ترجمه کند او را و اگر ممکن نباشد او را تلفظ کردن بر تکبیرة
الاحرام واجب است یاد گرفتن هر چند با جوده باشد و تاخیر از اول وقت بجهت یاد گرفتن با امکان یاد گرفتن
و واجب است و اگر ممکن نباشد یا وقت تنگ باشد داخل در نماز میشود با آنچه مقدور باشد و اگر اخلال
... و اگر هیچ ممکن او نباشد اکتفا بترجمه آن میکند و اگر چند زبان باشد احوط تقدیم
زبان سریانی و عربی است بر غیر و بعد از آن تقدیم زبان فارسی مقدم است و احوط است چنانچه ...

نیز احوط است و لال بهر قدر که ممکن میشود او را بگوید و اگر قدرت بآن بهیچ وجه نداشته باشد احوط آنست که
در قلب بگذراند با اشاره بانگشت و حرکت دادن زبان و مخیر است در هفت تکبیر افتتاح هر یک را خواهد تکبیرة الاحرام
قرار دهد و اگر افضل قرار دادن آخر است و اگر شک کند در تکبیرة الاحرام پس اگر داخل شده در قرائت هر چند باستعاذه
باشد التفات نکند و اگر نکرده باشد از محل آن بجا آورد او را و همچنین است حکم هر فعلی از افعال نماز و اگر
شک کند ... تکبیرة الاحرام یا تکبیر رکوع یا بعد از رکوع بنا بر اول گذارد ... در قرائت است و واجب است
قرائت حمد در نماز فریضه خواه منفرد باشد یا با امام در هر رکعتی از نماز دو رکعتی و در هر یک از دو رکعت اول نماز
سه رکعتی و چهار رکعتی و در هر یک از سه رکعت نماز ... چنانچه خواهد آمد و اما حکم ماموم پس اگر رکعت اول امام رسیده
باشد واجب نیست خواندن حمد ... در رکعت اول یا رکعت اولی ... در رکعت آخر امام ... شود و اگر مسبوق
باشد حکم آن خواهد آمد انشاء الله تعالی و خواندن حمد رکن نیست بلکه جزو واجب است در نماز و واجب ...
در نماز ... واجب ... و شرطیت آن در حال علم است پس اگر فراموش کند حمد را باطل نیست و لکن
اگر هنوز داخل رکوع نشده باشد و بخاطرش بیاید بخواند خواه قبل از سوره باشد یا بعد و اگر بعد از سوره باشد
حمد را بخواند و بعد از آن اعاده کند سوره را و اگر برکوع رفته باشد و بخاطرش بیاید بر او چیزی نیست و همچنین
اگر چنین بداند که رکعتی که در آن میباشد سیم یا چهارم است و باین جهت ترک شود و بخاطرش بیاید تا آنکه
برکوع رفت چنانچه اگر پیش از رکوع بخاطرش آید تلافی کند و اگر شک کند در خواندن حمد یا سوره بعد از
داخل شدن در رکوع اعتبار ندارد و همچنین هرگاه شک کند در خواندن حمد بعد از داخل شدن در سوره
اعتبار ندارد بلکه اگر شک کند در آیه بعد از داخل شدن در آیه دیگر نیز اعتبار ندارد لیکن ... احوط
آنست که برگردد و آن را بخواند و متعین است خواندن حمد را بعربی بر وجه صحیح ... و احوط ...
... قراءت نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و عاصم و حمزه و کسائی احوط ... قراءت ابی جعفر

و یعقوب و خلف است و همچنین باید حروف از مخارج ادا شود ...
و بسمله در اول ... باید بخواند و همچنین در سایر سورهای قرآن غیر سوره برائت و اگر اخلال بکلمه کرد واجب نیست اعاده آنچه
پیش از آن است بلکه کفایت میکند بادای همان کلمه بخلاف آنکه اگر اخلال نماید بجزء کلمه باید اعاده نماید کلمه را و همچنین باید
نماید حرکات و سکنات و بنا و اعراب را و هرگاه وقف نماید ... احوط ... و ادغام ...
ولیکن وجوب اینها و غیر آن از ... و واجب نیست مد و ادغام در کلمه
واحده و ... واجب باشد و احوط ... بلکه هر جا که ادغام ...
... و اگر ممکن نباشد
یا وقت تنگ باشد باید نماز را بجماعت بکند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد احوط آنست که ... خواندن
و اگر ممکن نباشد از روی قرآن بخواند اگر تواند و اگر نتواند بخواند از حمد آنچه را که تواند هر چند بقدر آیه باشد
و واجب است مکرر خواندن ... و اگر ... باشد از برای نماز ... خواندن چیزی که
از سوره حمد بخواند ... از سوره دیگر و اگر آن نیز ... باشد احوط آنست که تهلیل
و تکبیر و تسبیح بگوید و واجب است که مکرر نماید ... از تهلیل و تکبیر و تسبیح بقدر خواندن حمد
... در مقام ... و اگر ... آنچه
آنچه که ممکن او باشد و واجب نیست بر او نماز جماعت و حرام است گفتن آمین در آخر حمد ...
... ظاهر است و احوط است در دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی و رکعت آخر نماز سه رکعتی مخیر است
نماز گذارنده در میان خواندن حمد و تسبیح یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر یک دفعه
لیکن احوط خواندن آن است سه دفعه و همچنین احوط است خواندن استغفار در آخر ...
که باشد ... حمد ... در رکعت آخر ... و افضل است تسبیح از حمد ... امام ...

ماموم ... از برای منفرد و در دو رکعت آخر سوره نیست و همچنین در او بسمله نیست بر تقدیر اختیار کردن تسبیحات
بلکه هرگاه بسمله بگوید بقصد اینکه در اینجا بسمله باید گفت حرام است و بدعت ... تسبیح ... بخواند
و اگر شک کند در عدد تسبیحات بنا بر کمتر گذارد و اگر شروع در تسبیحات نمود و تمام نکرده خواهد برگردد حمد بخواند جایز
و احوط ترک است و جایز نیست در یک رکعت قدری از حمد و قدری از تسبیحات بخواند لیکن در رکعتی حمد و در دیگری تسبیحات
... احوط ترک است و واجب است خواندن سوره تمام در نماز دو رکعتی فریضه و در دو رکعت اول نماز چهار رکعتی
و سه رکعتی ... و اگر سهوا پیش انداخت سوره را بر حمد پس اگر بخاطرش بیاید قبل از رکوع اعاده نماید
سوره را و اگر بخاطرش بیاید بعد از داخل شدن در رکوع بر او چیزی نیست و حرام است در فریضه خواندن دو سوره را
در یک رکعت و باطل است نماز و همچنین حرام خواندن سورهای طولانی که خواندن آن باعث شود که بعضی از افعال
نماز در غیر وقت واقع شود و همچنین حرام است خواندن چهار سوره که سجده واجب دارند ... خواهد آمد
... و اگر سهوا ... شود ... نماز ... بعد از رکوع ...
و نماز او صحیح است و اگر ... پیش از رکوع و پیش از آیه سجده قطع کند آن سوره را و سوره دیگر بخواند ... نصف
گذشته باشد ... و اما اگر بعد از آیه سجده باشد ... ظاهر کفایت است ... سجده تلاوت بعد از فراغ از سوره
ظاهر کفایت است ... سوره دیگر خواندن ... اگر بعد از نماز بکند ... احوط ... در حال نماز ...
و الضحی و الم نشرح یک سوره است و ... و لایلاف ... و واجب است ... و حرام است ... نماز ...
قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون بسوره دیگر هر چند یکی از آن سوره دیگر ... جمعه و منافقین در نماز
و نماز ظهر روز جمعه ... سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون جایز است ... کردن هرگاه ...
باشد از نصف سوره ... و واجب است تعیین نمودن سوره ... بسمله ...
به بسمله و واجب نیست تعیین نمودن سوره ... پیش از بسمله و اگر ... سوره دیگر اعاده بسمله

نماید و اگر بعد از تعیین سوره شروع نماید و بسمله گفت اعاده نماید و اگر اکتفا بان نمود نماز باطلست و واجبست جهر از برای مرد در قرائت نماز صبح و دو رکعت اول نماز مغرب و عشا و واجبست اخفات نمودن قرائت در هر دو رکعت اول نماز ظهر و عصر و همچنین در رکعت سیم نماز مغرب و دو رکعت اخر نماز عشا و ظهر و عصر چه قرائت بخواند چه تسبیح و باطل میشود
نماز بجهر کردن در مقام اخفات و اخفات در مقام جهر هرگاه عامد باشد اگر فراموش کرده باشد یا جاهل باشد نماز
او صحیح است و قضا و اعاده بر وی نیست و اما زن پس واجب نیست بر آن جهر بلکه مخیر است در ما جهر کردن
و اخفات نمودن در مواضع که واجب است بر مرد جهر هرگاه نامحرم نبوده باشد که صدای او را بشنود و اگر عذر داشته باشد
احوط آنست که جهر نکند هر چند که لازم بودن شکست و در مواضعی که واجبست اخفات نمودن بر زن احوط و جوب
اخفاتست بلکه ان خالی از رجحانیست و فرق در جهر و اخفات میان ادا و قضا نیست و لیکن ماموم مسبوق هرگاه رکعت
آخر امام و در رکعت اول خودش واجبست قرائت نماید و اخفات کند هر چند نماز جهری باشد و بعد از مفارقت از امام
حکم ان حکم منفرد است و کمترین مرتبه جهر آنست که کسی نامحرم نزد گوش او بوده باشد هرگاه گوش او سنگین نباشد
نیز باشد صدای او را بشنود و اخیر مرتبه جهر آنست که بر سبیل افراط در بلند نمودن صدا نرسد و کمترین مرتبه اخفات آنست
که خود بشنود صدای خود را با توجه خود و نبودن مانع و اخفات آنست که بمرتبه جهر نرسد در رکوع و در
هر رکعتی از نماز واجب یک دفعه مکرر بغیر از آنکه در هر رکعتی پنج دفعه و واجبست چنانچه خواهد آمد و ان
رکنست در نماز که باطل میشود نماز بترک آن عمدا و سهوا و جهلا و اگر ترک کند سهوا و بخاطرش بیاید
تا آنکه بسجود برود و دو سجده را بعمل بیاورد باطلست نماز حتی در غیر دو رکعت اول و اگر بخاطر او بیاید
بعد از داخل شدن در سجده دوم نماز او نیز باطلست و اگر بخاطر او بیاید پیش از سجده کردن رکوع را بجا آورد
و بعد سجده رود و اگر ترک کرده باشد ایستادن متصل برکوع رود و اگر ایستادن را بعمل آورده باشد و بعد
از خم شدن برکوع فراموش نموده بر خیزد و بصورت رکوع کننده تا برسد برکوع و برکوع را بجا آورد و اگر قدری

خم شده بود بر نهج رکوع نرسیده و فراموش نمود رکوع را احوط آنست که بر گردد تا بر شده که رکوع را فراموش نموده
بوده و اگر یک رکوع در نماز زیاد کند نماز او باطلست چه در دو رکعت اول و چه در غیر ان و چه بقدر
تشهد نشسته و چه نه نشسته و اگر شک کند در کردن رکوع و ایستاده است باید بکند و اگر ایستاده است
و نمیداند که ایستادن بعد از رکوع است یا پیش از رکوع باید رکوع را بکند و اگر داخل در سجود شده است شک
اعتبار ندارد و هرگاه خم شد بجهت سجده کردن و شک کرد که رکوع را کرده یا نه در ان شک نیز اعتبار ندارد
و اگر زیاد رکوع را بکند و بخاطرش بیاید در حال رکوع که از ان بجا آورده بوده است نماز او باطلست و واجبست
در رکوع خم شدن بنحوی که ممکن باشد و اگر اندکی از ان چیزی را بزند و کف دست را در زانو در
در حال اختیار و اگر کسی بصورت راکع باشد بعیب اصلی خلقی یا بسبب مرض و پیری واجبست اینکه خم
شود بقدر مذکور هر قدر که ممکن است و اگر خم شود هر چند تکیه نمودن بچیزی که باشد یا بیکی از جانب
باشد و اگر نتواند خم شود بهیچ وجه اشاره کند بسر اگر ممکن او باشد و اگر ممکن نباشد اشاره کند بچشم
هر دو و اگر ممکن نباشد اشاره کند بیک چشم و همچنین واجبست ذکر گفتن و در نگ کردن بقدر گفتن
ذکر با قدرت و راست شدن از رکوع بقدر یکه راست بایستد و اگر ممکن نشود راست شدن از رکوع
واجب نیست و واجبست درنگ کردن در ایستادن بعد از رکوع و کفایت میکند در ان مسمی درنگ
کردن در عرف و باهیچ یک از ذکر گفتن و درنگ کردن در حال ذکر و راست شدن از رکوع و درنگ نمودن
بعد از رکوع رکن نیست و تعیین نماید ذکر را هرگاه از ایشان واجب را در نظر داشته باشد هرگاه بگوید احوط
آنست در اوّل و حکم امور مذکوره در حال سهو مثل حکم آنست در حال شک و حکم شک تکبیرة الاحرام
گذشت و کافیست در ذکر رکوع یکمرتبه گفتن سبحان ربی العظیم یا سه دفعه سبحان الله و احوط زیاد کردن
و بجا آوردنست بعد از سبحان ربی العظیم بلکه احوط ان است سه دفعه گفتن ان با وسعت وقت و در حال

مزبور کفایت میکند سبحان الله و واجبست در ذکر مذکور عربی بودن و موالات و ان حروف را از مخارج طبیعیه
و مخالف نکردن در حرکات اعرابیه بنا   در سجود و واجبست در هر رکعتی از نماز واجب و سجده و اگر ترک شود
دو سجده در یک رکعت نماز باطلست خواه عمدا باشد یا سهوا یا جهلا و اگر فراموش کرده یک سجده را باطل نمیشود و اگر بخاطرش
بیاید پیش از رکوع که یک سجده را نکرده است یا هر دو را نکرده است بسجده رود و دو سجده را بعمل آورد و اگر بخاطرش
بیاید در حال رکوع یا بعد از رکوع پس اگر کرده باشد دو سجده را باطل نماز باطلست و اگر یک سجده را نکرده باشد نماز او صحیحست
لکن بعد از فراغ از نماز واجبست قضا کند یکی را و بجهت سجده سهو بجا آورد و لکن این در غیر رکعت اخر است و اما در
رکعت آخر پس اگر پیش از سلام است که یا از نماز بیرون نرفته بجا آورد و بعد از ان اعاده کند تشهد را و اگر بعد از سلام
بخاطرش آمده باشد قضا نماید و یا اول قضا نماید سجده فراموش شده را و بعد از آن سجده سهو را بجا آورد و حکم شک
گذشت در تکبیرة الاحرام و اگر شک کند در کردن و نکردن و اگر شک کرد که یک سجده کرده است یا دو سجده کرده بنا بر کمتر
گذارد و اگر داخل شده است در فعلی یکی مثل تشهد یا راست شدن و اگر داخل شده است در فعل دیگر اعتبار ندارد
و اگر شک کند در اینکه دو سجده را کرده است یا سه سجده اعتبار ندارد چه چیز از رو واضح شده در فعل دیگر باشد چه بعد از ان
و واجبست خم شدن بقدر یکه مساوی شود موضع پیشانی با موضع ایستادن یا زیاده از قدر چهار انگشت منضم بلند
بلند نشود جایز نیست نه پایین تر بودن موضع پیشانی از موضع ایستادن و احوط در صورت زیادتی نبودن
از این قدر است و در باقی مواضع سجود معتبر نیست زیادتی بودن و پایین بودن هر چند احوط آنست که زیادتی از
... واقع شود پیشانی بر موضع که بلندی باشد از چهار انگشت متصل نیست بیا کشیدن پیشانی تا بموضع
که بقدر چهار انگشت باشد یا کمی باشد یا برداشتن از ان موضع و گذاشتن در موضعی که چنین بوده باشد و اگر
واقع شود پیشانی بر چیزی که جایز نباشد سجده کردن بر ان و بلند باشد بقدر چهار انگشت یا کمتر متعین است
کشیدن تا بموضعی که سجده بر ان صحیح باشد و معتبر در خم شدن بسجود بنحویست که در رکوع گذشت و هرگاه

که نتواند سجده کند واجبست بلند کردن موضع سجود را بقدریکه ممکن باشد خم شدن بان قدر و سجده کند
بر ان چه جایز است بر ان سجده کردن و اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد خم شود بقدریکه میتواند و اگر خم شدن
هیچ ممکن نباشد بسر اشاره کند بچشم و اگر انهم ممکن نباشد اشاره کند بیک چشم و واجبست برداشتن چیزی که بر ان سجده
کند هرگاه نتواند خم شود و اگر نتواند بردارد و احوط آنست که اشاره در سجود بیشتر باشد و چه بچشم بیشتر باشد از اشاره
در رکوع و اگر ممکن باشد گذاشتن بعض اعضای سجود را واجبست که بگذارد عضوی را که ممکنست گذاشتن ان و اگر تر در
شود در کاگذاشتن پیشانی و غیر پیشانی او واجبست در حال اختیار گذاشتن هفت عضو را بر زمین و ان پیشانی و دو کف دست
و دو سر زانو و دو انگشت بزرگ ان پای که معروف با بهام است و کافیست در گذاردن اعضای مذکوره قدر مسمی و قول بعضی بتعیین
مقدار درهم در موضع پیشانی و مجموع کفین ضعیفست و لیکن احوطست و فرقی نیست در دو ابهام میان ظاهر و باطن و اطراف
و احوط اکتفا نمودن بباطن و اطراف است و باید سنگینی هفت اعضای سجده را بر زمین انداخته ... در گذاشتن کفایت نمیکند
در محل پیشانی بودن از چیزهائی که در باب مکان نماز گذشت و واجبست در سجده ذکر و درنگ کردن بقدر ذکر و برداشتن سر از سجده
از سجده و درنگ کردن در نشستن بعد از برداشتن سر از سجده اولی و خلافست در نشستن بعد از سجود و مختار در ان وجوب ان
احتیاط بجهت نحویست که در رکوع گذشت مگر انکه در تسبیح کبری بدل کند العظیم را به الاعلی   در تشهد و سلام
و در ان دو فصلست   در تشهد و واجبست تشهد در هر رکعتی یکدفعه بعد از رکعت دوم و دیگر
در هر رکعتی و چهار رکعتی دو دفعه یکدفعه بعد از رکعت دوم و یکدفعه بعد از رکعت آخر و در نوافل نیست شرط صحت
است و واجبست نشستن بقدر ادا کردن ذکر واجب و همچنین واجبست قرار گرفتن در حال ذکر و واجبست
در ان شهادتین و صلوة بر پیغمبر و آل آنجناب و احوط آنست که چنین بگوید که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و احوط ان است که چنین بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و واجبست عربیت و ترتیب بنهج مذکور و موالات

بعضی برین خوانده و تشهد رکن نیست پس اگر فراموش کرد تشهد اول را و بخاطرش بیاید پیش از رکوع برگردد و تشهد را
بجا آورد و اگر بخاطرش بیاید بعد از داخل شدن در رکوع نماز را اتمام کند و بعد از نماز واجبست قضا کند و دو سجده
بعد از آن بکند و اما تشهد آخر پس اگر پیش از سلام بخاطرش بیاید که نخوانده است بخواند و اگر بعد از سلام بخاطرش
بیاید قضا نماید چه حدثی از او صادر شده باشد یا نه و اگر حدث پیش از تشهد یا بعد از تشهد پیش از سلام شود نماز باطلست
و فرقی نیست در وجوب سجده میان تشهد اول و دوم بلکه مطلقا واجبست سجده سهو بعد از قضا نمودن تشهد
حکم شک در تشهد بنحویست که گذشت در باب تکبیرة الاحرام   در سلام واجبست سلام در نماز
واجبی بلکه جزو نمازست در خارج از آن و بیرون میرود بیکی از سلام علینا و علی عباد الله الصالحین و السلام
علیکم و احوط علاوه نمودن و رحمة الله هرچند ظاهر آنست که مستحبست علاوه نمودن و برکاته بر و رحمة الله
و احوط جمع نمودن میان دو سلام است بترتیب مذکور و بنابر تقدیر بسلام اول از نماز بیرون میرود و دوم سنت
و بهتر آنست که امام و منفرد تسلیم دوم را بجانب قبله بگویند ولیکن اشاره کند منفرد بگوشه چشم از جانب
راست و امام اشاره کند بصفحه روی بجانب راست و مأموم نیز بنحو مذکور اگر در جانب چپ او شخص نباشد
و اگر در جانب چپ او شخص باشد سلام دیگر سنت است بگوید بجانب چپ آن شخص بالغ باشد و چه نه و بصفحه روی
اشاره بجانب کند و بعضی دیوار را قائم مقام شخص شمرده اند و گفته سلام مذکور برای شخص نیز بهتر است اگر
مأموم پیش انداز سلام از نماز بیرون نرفته باشد بسلام اول خارج خواهد شد از نماز   در چند
چیز که اهتمام بشان بسیار است هرچند که از نمازهای سالم بیرون است اول در قنوت است
در رکعت دوم در هر نمازی حتی شفع و احوط در آن نخواندنست در رکعت اول جمعه و عید رمضان و قربان
و احوط ترک نکردنست در نمازهای یومیه و واجبی خصوصا در نمازهای جهریه ولیکن در عید رمضان
و قربان مستحبست که قنوت در هر رکعتی که قنوت دارد و اما در نماز وتر و عید در رکعت اول پنج قنوت است و در رکعت

دوم چهار قنوت است چنانچه خواهد آمد و محل قنوت در غیر رکعت دوم از نماز جمعه پیش از رکوع است و در رکعت دوم از جمعه
بعد از رکوع است و ساقط میشود قنوت از مأموم مسبوق در جماعت اگر سوره را نتواند بخواند و جایز نیست در این صورت
بعد از رکوع خواندن و اگر فراموش کند تا برکوع رود و بعد از رکوع بجای آورد چه در نماز جماعت و چه فرادی و چه
در واجب و چه در نماز نافله و چه در جمعه و چه در غیر آن و اگر بخاطرش بیاید در حال خم شدن برکوع
احوط ترک نمودن آنست و اگر بخاطرش بیاید بعد از رفتن برکوع بخواند قنوت را و اگر بعد از
سر برداشتن باید و بعد از داخل در سجود بخاطرش بیاید یا بعد از فارغ شدن از نماز قضا کند آن را
در هر یک از این چند صورت بعد از نماز هرچند فاصله بسیار شده باشد در وقت بیرون
رفته باشد و بهتر آنست که نشسته قضا کند و رو بقبله باشد و شرایط نماز در آن نیست
هرچند احوط اعتبار آنست و سنت است در قنوت در هر نمازی بلند خواندن چه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی
مگر از برای مأموم مسبوق در حال بودن او با امام و همچنین سنت است در حال قنوت برداشتن دستها
بمحاذی روی در حالتیکه دستها را باز کند و پشت دستها بر زمین و کف دست را باسمان و سنت است
نظر کردن بر روی دستها و طول دادن در قنوت و خواندن دعاها که وارد شده است مثل کلمات فرج و غیره
و کلمات فرج افضلست و آن اینست که لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله
رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و سلام
علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و جایز است خواندن هر دعا که در حفظ داشته باشد از تسبیح
و تحمید یا طلب کردن چیز مباح از امور دنیا و آخرت و جایز است قنوت بفارسی و جایز نیست جمیع
احوال نماز چه عربی و چه فارسی   در تعقیب و فضیلت آن بسیار است و افضل آن بعد از نماز بعض
و سنت است ابتدا کردن در تعقیب بنمازهای یومیه و واجبی بلکه هرگاه نماز نافله سیر نوبت الله اکبر

هرچند احوط اکتفا نمودن بآن است در نماز واجبی بلکه نمازهای یومیه و واجبی در هر نوبت دستها را برداشته بنحویکه در تکبیرة
الاحرام گذشت و بعد از آن بگوید لا اله الا الله وحده وحده و انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و غلب الاحزاب وحده
فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر و در حدیث است که اول آنچه کفایت میکند از دعا بعد از نماز فریضه
اینست که بگوید اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک
فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الآخرة و در بعض اخبار در اول وارد شده است اللهم صل علی محمد
و آل محمد و سنت است تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها و این افضل تعقیبات است در نماز واجب و سنت در هر روز و
کیفیت آن باین نحو است که بگوید اول سی و چهار دفعه الله اکبر و بعد از آن سی و سه دفعه الحمد لله و بعد از آن سی و سه
سبحان الله و سنت است که بعد از هر فریضه سوره قل هو الله احد خواندن و همچنین پیش از آنکه برخیزد دوازده بار
بخواند سه دفعه استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه و در حدیث است که هر کس که
بخواند او مرزیده میشود گناهان او هرچند مثل کف دریاها باشد و همچنین سنت است بعد از نماز صبح و مغرب در هر یک
هفت مرتبه بخواند بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم که باعث دفع هفتاد نوع از بلا میشود
که پست ترین آنها ریح و برص و دیوانگی است و اگر از اشقیا باشد محو میشود از دیوان او و نوشته میشود در دیوان
سنت است بعد از فریضه سی دفعه خواندن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و آن دفع میکند هدم و غرق
و سوختن و افتادن در چاه و مردن زیر دیوار و درنده و مردن بد و بلیه که در آن روز نازل شود و بعد از آن
بعضی چیزها خواندن ... سنت است بعد از نماز صبح ده دفعه خواندن سبحان الله العظیم و بحمده
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم که عافیت میبخشد بآن جناب احدیت از کوری و دیوانگی و جذام و برص و فقر
و هرم و بعد از نماز مغرب بخواند سه دفعه الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره که عطا کند
خدا بتعالی خیر بسیار و بعد از هر نماز بخواند اعوذ بوجهک الکریم و عزتک التی لا ترام و بقدرتک التی لا یمتنع

منها شیء من شر الدنیا و الآخرة و من شر الاوجاع کلها که باعث میشود جمیع خیر دنیا و آخرت را   در سجده شکر
و ثواب آن بسیار است و سنت مؤکد است بعد از نماز واجب و بعد از نافله بجهت شکر بر توفیق یافتن از برای کرامت
و بهتر آنست که آن بعد از نماز و تعقیب قرار دهد و بهتر است در نماز مغرب میان بجا آوردن دو سجده را بعد از
فریضه و بعد از نافله و افضل است که بعد از فریضه بجا آورد و بهتر بجا آوردن در هر دو است و سنت است
طول دادن دو سجده را هر قدر که بتواند و بگذارد دو ذراع را بر زمین در حال سجود و بچسباند سینه و شکم
خود را بر زمین و بخاک و زمین گذارد و جبینین و خدان را هر دو را در میان دو سجده و بعد از آن سجده
اگر اکتفا بآن نماید و سنت است مقدم داشتن جبین راست بر جبین چپ و همچنین خد راست را
بر خد چپ و بگذاشتن جبین و خد ... دعای که وارد شده است در سجده و جایز است دعا بغیر آن هرچه خواهد
شد است افضل است و اقل مرتبه آنست که سه مرتبه شکر الله بگوید و بعضی تعقیب نماز ظهر صد دفعه شکرا لله
بگوید و بعد از تعقیب نماز عصر صد دفعه حمدا لله بگوید و سنت صد مرتبه شکرا شکرا یا عفوا یا عفوا بگوید و سنت است
بعد از سر برداشتن مسح کند موضع سجود را پس بعد از آن مسح کند بدست خود روی و سینه خود را و بهتر آنست
که بدست راست باشد و سنت است تکبیر بگوید بعد از سر برداشتن از سجده و سنت است وقتیکه بیرون
میرود از جای نماز از طرف راست بیرون رود   در سجده های قرآنست و آن واجبست در چهار سوره
که الم تنزیل و حم فصلت و سوره و النجم و سوره اقرا باشد و سنت است در سوره اعراف و رعد و بنی اسرائیل
و مریم و حج در دو جا و فرقان و نمل و ص و اذا السماء انشقت بلکه در غیر اینها در هر جای او سجده باشد
سنت است و وقت سجده بعد از فارغ شدن از آیه سجده است بر خواننده آیه و گوش دهنده او بشرط
و بر شنونده بنابر احوط بلکه وجوب خالی از قوت نیست هرگاه سجده واجب باشد و اما در سجده مستحب
فرقی نیست در خواننده و شنونده در هیچ یک فرقی نیست ... جنبی و حائض چنانچه فرق نیست در وجوب

سیوم بگوش رسنده و شنونده میان آنکه خواننده بالغ باشد یا نه مسلمان باشد یا غیر مسلمان عاقل باشد
یا دیوانه وجوب سجده کردن منعقد میشود بعد چند خواندن آیه هرچند از برای تعلیم باشد و سجده ساقط
هنوز نکرده باشد و شرط نیست در آن طهارت و نه روی بقبله کردن و نه پوشانیدن عورت
و نه خالی بودن رخت یا بدن از نجاست و واجب نیست در آن ذکر بلکه مستحب است و بهتر آنست که بگوید
سجدت لك یا رب تعبدا و رقا لا مستکبرا عن عبادتك و لا مستنکفا و لا متعظما بل انا عبد ذلیل
خائف مستجیر و واجب نیست در آن تکبیر نه در وقت سر گذاشتن و نه در وقت سر برداشتن لیکن
در وقت برداشتن سنت است و شرط است در آن نیت و احوط مقارن بودن آنست با وقت تمام
شدن و وقت سر گذاشتن و احوط گذاردن هفت موضع سجود است بر زمین یا غیر آن هرچند
کفایت نمودن گذاردن پیشانی خالی از قوت نیست و شرط است که محل گذاردن پیشانی خالی از غصب
و پوشیدنی متعارف باشد بلکه احوط بودن آنست از چیزی که سجده بر آن صحیح باشد سجده کردن ... نماز
و وجوب سجده فوریست و هرگاه ترك نمود بعد یا سهوا واجب است که بجا آورد و دانستن آنکه ادا است
یا قضا بی ثمر است چو اگر قصد قربت کفایت میکند هرچند قضا بودن خالی از قوت نیست
زن و طفل ... بدانکه زن حکم مرد است در شرایط و اجزاء واجب و سنتها مگر سنت ... جمع کند
میان قدمهای خود در ایستادن و از هر جهت گذارد دستها را بر پستانها و در حال رکوع بگذارد
دستها را بالای زانو بر ران و در حال رفتن بسجود اعضای خود را بهم چسباند و ابتدا کند در نشستن
بر زانو پیش از دست و بنشیند بر ران و الیه و بعد بسجده رود و در حال سجده بر زمین چسباند
اعضای خود را بیکدیگر بگذارد و پهن کند ذراع را بر زمین و دو کف پا را بر زمین گذارد و در حال
برخاستن بهمواری راست برخیزد و بلند نکند خود را اول و اما طفل پس او نماز مستحب است که ...

تحریم بیع و سفر بعد از اذان و پیش از نماز لیکن بر تقدیر معامله نمودن اظهر صحت معامله است
و کسی که در یابد خطبه و رکعت اول را جمعه از آن محسوب است و اگر در یابد رکوع رکعت دوم
امام را یا در رکوع او را در یابد هرچند ذکر را در نیابد و اگر در نیابد امام را هیچ یک از این دو صورت
نمی نماز جمعه از آن محسوب نمیشود و نماز ظهر و عصر بوی واجب است و احوط اهتمام نمودن در
رسیدن به تکبیر رکوع است با امام   در نماز عید رمضان و عید قربان و وقت آن ما بین
طلوع آفتاب تا زوال لیکن مستحب است تاخیر نمودن آن تا به بلند شدن آفتاب و سنت است
زیادتی تاخیر کردن در عید رمضان از عید قربان بقدر افطار کردن و بیرون کردن زکوة
فطره و هرگاه وقت نماز گذشت و نکرد قضا ندارد و آن واجب است و شرط است بشرایط
نماز یومیه و جمعه بلکه شرط بودن وجود امام یا نایب امام خاص در اینجا ظاهر است اشکال
غیر خواندن دو خطبه که در آن خلاف است و اقوی وجوب است و آن دو رکعت است
چه آنکه شرایط وجوب حاصل باشد یا نباشد و چه جماعت کرده شود و چه بفرادی
و کیفیت مانند نماز صبح است لکن در رکعت اول بعد از حمد و سوره پنج تکبیر میگوید
و در رکعت دوم چهار تکبیر غیر از تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع و بعد از هر تکبیری
قنوت میخواند که تمام نه قنوت میشود پنج در رکعت اول و چهار در رکعت دوم و اظهر
وجوب قنوتات و تکبیرات است و سنت است خواندن سورة الشمس در رکعت اول
و غاشیه در رکعت دوم چنانچه سنت است جهر نمودن در قرائت آن برای امام و منفرد
و بهتر آنست که در قنوت عید این دعا که وارد شده است بخصوص خوانده شود
و این با اختلافی در اخبار وارد شده و هر یک خوب است و اولی اینست که اللهم اهل

الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوی والمغفرة اسئلك بحق
هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا ولمحمد صلی الله علیه واله ذخرا وشرفا وکرامة ومزیدا ان تصلی علی
محمد وال محمد وان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا وال محمد وان تخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمدا
وال محمد صلواتك علیه وعلیهم اللهم انی اسئلك خیر ما سئلك به عبادك الصالحون واعوذ بك مما
استعاذ منه عبادك المخلصون و دو خطبه که در اینجا میباشد مثل جمعه است مگر آنکه سزاوار است
که امام ذکر بکند در خطبه روز عید رمضان آنچه متعلق بزکوة فطره است از شرایط و قدر و وقت
و در عید قربان آنچه متعلق بقربانی است و محل دو خطبه در اینجا بعد از نماز است و واجب نیست
حاضر شدن در حال خطبه و گوش دادن بان و با اختلال شرایط مذکوره مثل زمان غیبت امام
واجب نیست بلکه نماز سنت است چه جماعت کرده شود چه بفرادی و معتبر نیست نماز در حال اضطراب
دور بودن یک فرسخ در میان دو نماز هرچند احوط است اعتبار نمودن آن و واجب نیست این نماز
بر کسیکه واجب نیست بر آن جمعه ولیکن مستحب است مثل مسافر و غلام و امثال ایشان غیر زنان و احوط
ترك نمودن ایشانست مگر پیران از ایشان و هرگاه عید در روز جمعه اتفاق افتد مخیر است کسی که بنماز عید
حاضر شده بنماز جمعه هرچند منزل او دور باشد و احوط ترك ننمودن است خصوصا بر کسی که نزدیک
باشد و سنت است که تکبیر بگوید در عید رمضان بعد از چهار نماز که اول آن مغرب شب عید است
و آخر آن نماز عید و در عید قربان بعد از پانزده نماز که اول آن نماز ظهر روز عید است و آخر آن نماز
صبح روز سیزدهم از برای کسی که در منی باشد و بعد از ده نماز از برای کسیکه در غیر منی باشد
و احوط آنست که ترك نشود و صورت آن در عید رمضان اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
والله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و در عید قربان اولی آنست که آنچه ذکر شد بخوانند
بعلاوه

و بعلاوه الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما ابلانا   در نماز کسوف
و خسوف و زلزله و باقی آیات واجب میشود بر مرد و زن و خنثی بگرفتن آفتاب و ماه چه تمام
قرص بگیرد و چه بعض آن و بلرزیدن زمین و چه بنحوی باشد که باعث ترس شود یا نه و بسبب
بادهای بسیار تند و سرخی و تاریکی شدید و رعد و برق غیر متعارف و غیر اینها از امور یکه
ترساننده اغلب مردم باشد و آن دو رکعت است در هر رکعتی پنج رکوع و دو سجود است که تمام
ده رکعت میشود در هر رکعت از آن واجب است خواندن تمام حمد اگر در هر رکعتی یک سوره
تمام بخواند بعد از حمد و همچنین در هر رکعتی که سوره را تمام نماید و در رکعت اول و ششم
از آن چه سوره را تمام کند و چه نکند و مخیر است میان خواندن حمد و سوره تمام و میان
خواندن حمد در رکعت اول و تفریق نمودن هر آیه از سوره را بر ده رکعت بلکه جایز است
تبعیض در پنج رکعت بیک سوره و در پنج رکعت دیگر پنج سوره خواندن و همچنین جایز است
جمع نمودن در یکی از پنج رکعت میان خواندن تمام سوره و خواندن بعض آن ولیکن نهایت
احتیاط در آنست که در هر رکعتی پنج سوره بخواند در هر پنج رکعت یک سوره تمام نماید و وقت
نماز کسوف و خسوف از اول گرفتن است تا ظاهر شدن تمام قرص ولیکن احوط آنست که موخر
از وقت شروع در ظاهر شدن و نماز زلزله و باقی امور ترساننده تا با خر عمر است
لکن بعید نیست که واجب باشد فورا و احوط آنست که تاخیر نشود از وقتی که ممکن است
نماز کردن و شرط است در ادای نماز آیات و علاوه بر آنچه شرط است در نماز یومیه مطلع زن
بوقت و همچنین شرط است وسعت داشتن وقت بقدر ادای نماز بر وجه اخف
و اقل در نماز کسوف و خسوف و در زلزله شرط نیست و واجب است قضا نماز کسوف

رخسوف یا گرفتن تمام قرص خواه ترک نموده باشد بعمد یا سهو و خواه مطلع شده باشد یا نشده باشد
و هر گاه تمام قرص نگرفته باشد اگر علم بهم رسانده در وقت قضای آن نماز واجبست چه ترک بعمد و چه
بر وجه سهو و اما باقی آیات پس واجبست اگر علم بهم رسانده باشد در حال آیات بلکه احوط است
نکردنست مطلقا خصوصا در زلزله لیکن در قضا بودن آن اشکالست و قول باداء بودن خالی
از قوت نیست و هر گاه حاصل شد آیات در وقت نماز یومیه پس میباید داشت هر یک را که وقت آن تنگ است
و اگر هر دو تنگ است پیش دارد نماز یومیه را و اگر وقت هر دو وسعت داشته باشد مخیر است که
هر کدام را بخواهد مقدم بدارد و احوط پیش داشتن نماز یومیه است   در نمازی که واجب میشود
بالتزام و از آنجملست نذر و شرطست در آنچه شرطست در یومیه مگر وقت بعلاوه آنچه
تعیین نماید از زمان یا مکان یا هیئتی که مشروع باشد مانند نماز جعفر طیار و اگر نذر کند
که نماز بکند و تقیید نکند بقیدی از قیود مذکوره و واجب میشود در آن مکان و زمان
معین و اگر نذر کند در یکرکعت دو رکوع یا یک رکوع یا یک سجده آن نذر باطل است و اگر تعیین رکعت
ننماید و باطلاق نذر کند کفایت میکند دو رکعت و لی اشکالست در یکرکعت یا چهار رکعت
متصل خلافست و احوط اکتفا بدو رکعت است و صحیح است نذر نافله و فریضه و لیکن واجب میشود
و عدم وقت در نماز موقته و عهد و قسم مثل نذر است در احکام مذکوره و از جمله اسباب التزام
اسباب استیجار نماز است از برای میت و آن جایز است و مثل آنست روزه و زیارت و تلاوت قرآن
و از جمله اسباب التزام آنست که هر گاه فوت پدر و قرار گرفته باشد در ذمه او نماز و ترک
نموده باشد بسبب عذر واجبست قضا نماید آن را و مراد بولی در اینجا پسر بزرگ است یا این
معنی که بزرگتر از آن نباشد پس اگر دختر بزرگتر باشد واجبست بر او قضا شرطست

حاضر بودن

حاضر بودن و بالغ بودن پسر در حین فوت پدر اگر در حین فوت پدر طفل باشد یا غایب باشد
و بعد از دو سال خبر شود واجبست بر او قضا و اگر میت ولی نداشته باشد یا داشته باشد
و از او نماز ترک شده باشد بدون عذر یا بسبب مسامحه در اخذ مسائل چه مقصر باشد چه
نباشد و مجان وصیت نکرده باشد واجب نیست بر ورثه بعمل آوردن و نه استیجار نمودن
از اثر ترکه بلکه مطلق عبادات بدنیه محضه و اگر وصیت نماید بیرون کرده میشود از ثلث
مال مگر آنکه ورثه امضا بدارند که بیرون میشود از اصل و اگر میت ولی پیش از کردن قضا
واجب نیست بر ولی آن قضا نمودن آن و نه بر باقی اولیاء میت و هر گاه ورثه میت نماز
استیجاری باشد واجب نیست بر پسر بزرگ بعمل آوردن آن اگر تبرعا از برای میت شخص قضا
نماید آن عمل اسقاط میشود از ولی و جایز نیست از برای ولی استیجار نمودن غیر را بجهة نماز
خصوصا هر گاه کردن نماز بر ولی مشکل باشد   در بیان مهم از نمازهای سنت است
و در آن چند فصل است   در نوافل مرتبه است و سنت است بر هر که عاقل و بالغ
و خالی از حیض و نفاس باشد و قادر باشد بر یکی از دو طهارت اختیاری و اضطراری
در هر شبانه روزی در حضر سی و چهار رکعت نماز و اکتفا بحد تنها را انها میتوان کرد
و توضیح آنها باینست که بعد از زوال آفتاب هشت رکعت باید کرد و بعد از نماز ظهر هشت
رکعت و بعد از نماز مغرب چهار رکعت و بعد از نماز عشا دو رکعت و افضل در این
دو رکعت ایستاده بجا آوردن است و در این دو خلافست و این دو رکعت محسوب
بیکرکعت و اسم آن وتیره است و سیزده رکعت نافله شب و صبح است که یازده رکعت
از آن شب است و یازدهم آن یکرکعت است و نامیده میشود بوتر و دو رکعت بعد از نماز

نافله صبح است و سنت است در نماز شب در دو رکعت اول از آن در هر رکعتی سی دفعه خواندن
سوره قل هو الله احد و در باقی از آن از سورههای طولانی مثل انعام و کهف و انبیاء
و حامیم هر گاه وقت باشد و سنت است خواندن سوره تبارک تمام در رکعت اول
و سوره کوچکتر را در رکعت ثانی و خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب
الناس و قل هو الله احد در شفع و وتر با قل هو الله احد در هر سه رکعت و مناسبست
در قنوت وتر دعا نمودن چهل و یک مؤمنین چونکه از اسباب اجابت و دفع مکروه و کثرت
رزق است و اما توضیف در آن بخصوص هر چند جمعی ذکر نموده اند و لیکن این ضعیف مطلع
نشده بر آن و امید هست که این عاصی را نیز فراموش نکنند چه در حیات چه در ممات
و طفل و خنثی و ممسوح و زن بالمحسوب از عدد ندارند و در قنوت وتر هفتاد مرتبه
استغفر الله مؤکدست و بگوید هذا مقام العائذ بک من النار هفت دفعه سنت است
در حال استغفار دست چپ را بلند بگیرد و بدست راست بشمارد و مداومت
بر هفتاد استغفار در یکسال نیز سنت است چنانچه گفتن صد مرتبه استغفار
افضلست از هفتاد مرتبه و صورت استغفار اینست استغفر الله و اتوب الیه یا استغفر الله
ربی و اتوب الیه یا استغفر الله لجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی فی امری و اتوب الیه و سنت است
نیز در قنوت مذکور سیصد دفعه العفو گفتن و ترتیب در میان دعای مؤمنین و استغفار
و العفو بنهج مذکور بهتر است و در سفر نافله روز و نافله عشا ساقط میشود
و نافله مغرب و نافله شب و صبح ساقط نمیشود و لیکن سقوط نوافل در وقتی است
که قصر در آن سفر واجب و معین باشد و اما در سفری که نماز را در آن باید تمام کرد

یا مخیر

یا مخیرست در میان قصر و اتمام ساقط نیست و همچنین باقی نوافل مرتبه از موقته و غیر موقته
ساقط نمیشود و اگر دیر بیدار شود در شب و وقت باقی نمانده باشد بقدر تمام نماز شب اکتفا
کند بسه رکعت شفع و وتر و در روز جمعه سنت است چه از برای جمعه کنار و چه غیر آن
بیست رکعت نافله بعلاوه نافله هر روز بچهار رکعت و افضل پیش داشتن تمام بیست رکعت
است بر زوال و باین طریق کردن که شش رکعت از آن در صبح و شش رکعت بعد از آن در بلند
شدن آفتاب و شش رکعت بعد از آن در حوالی زوال و دو رکعت متصل بزوال بکند
و جایز است جمیع را در یک مجلس کردن چه پیش از زوال چه بعد از زوال   در نماز
تحیت مسجد سنت است کسی که وارد میشود در مسجد دو رکعت نماز بگذارد در آن بهر سوره
که خواهد بخواند و ظاهر آنست که کفایت بفریضه و نافله مخصوص میشود از این نماز
و کراهت عبور نمودن در مسجد با این نماز رفع میشود   در نماز جعفر طیار و آن
سنت مؤکدست و فضیلت آن بسیار است و مستحبست در هر روز بکند اگر تواند و اگر
نتواند در هر جمعه یا در هر ماه یا در هر سال و در حدیثست که امرزیده میشود از برای تو
آنچه در میان دو نماز است کنایه از آن چهار رکعتست بدو سلام و سنت است که
در رکعت اول بعد از حمد سوره اذا زلزلت بخواند و در رکعت دوم و العادیات و در سیم
اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و در هر رکعت بعد از قرائت پانزده مرتبه
بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در رکوع ده مرتبه و چون سر از
رکوع بردارد ده مرتبه و در سجده دوم و سر برداشتن از آن مثل سجده اول و در هر
رکعت دیگر مثل این رکعت بکند و احوط ترک ننمودن ذکر رکوع و سجود است بلکه

اظهر نمودن میان تو بضم واین نماز است در این معنی وانرکار را بعد از رکوع و سجود بکوید و جایز است
از نوافل رواتب و قضاء انها فوارد هد وجایز است تسبیحات را بعد از فراغ از نماز بکوید هرکاه
تعجیل داشته باشد و در نماز نشواند بکوید چنانچه هرکاه و را امر ضروری روی دهد و عوض
ازان را کرده باشد جایز است در عقب ان کار بوده و بعد از ان دو رکعت و بکو ر ابکند
وسنت است در سجده اخر نماز بکوید یا من لبس العز والوقار یا من تعطف بالمجد وتکرم
به یا من لا ینبغی التسبیح الا له یا من احصی کل شیء علمه یا ذا النعمة والطول یا ذا المن
والفضل یا ذا القدرة والکرم اسئلک بمعاقد العز من عرشک ومنتهی الرحمة من کتابک
وباسمک الاعظم الاعلی وکلماتک التامات ان تصلی علی محمد وال محمد وان
تفعل بی کذا وکذا یا ارحم الراحمین وحاجت خود را بجای کذا وکذا ذکر کند و بعضی گفته
سنت است که بعد از ان خوابیده شود بطن در کتب ادعیه مذکور است و عمل بانچه در انجا است
خوب است — در نماز لیلة الدفن وان دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد
آیة الکرسی بخواند و در رکعت دوم اولی انست که بعد از حمد ده مرتبه سورهٔ انا انزلناه
بخواند هرکاه سلام گفت بکوید اللهم صل علی محمد وال محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان
واسم ان شخص را بجای فلان ذکر کند وانچه متعارف است که چهل نفر کرده باشند
نصی ندارد و فتوی احدی بر این ضعیف مطلع نشده ومع ذلک بدون قصد خصوصیت
عیبی ندارد و هرکاه دفن نشود چنانچه متعارف است که بعضی اشخاص بعید مناسب
انست که بعد از دفن کرده شود نماز — در نماز غفیله وان دو رکعت است
در میان نماز مغرب و عشا بعد از حمد در رکعت اول بخواند وذا النون اذ ذهب
معاضبا

مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین و در رکعت دوم وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها
الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض
ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و دو دست را بلند کند و بکوید اللهم انی اسئلک
بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد وال محمد وان تفعل بی کذا وکذا و بجای
کذا وکذا حوائج خود را ذکر کند و بکوید اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم
حاجتی فاسئلک بحق محمد واله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی و سؤال کند
پس حاجت خود را و احوط انست که دو رکعت نافله مغرب را باین وجه بکند هرچند
اظهر جواز انست که علیحده و اکر ترک شد و بعضی گفته اند قضا کند وقبول از ایشان خوبست
در نماز اول ماه و مستحب است در روز اول هر ماه دو رکعت نماز و در رکعت اول بعد از
حمد قل هو الله بخواند سی دفعه و در رکعت دوم بعد از حمد سی دفعه انا انزلناه و تصدق کند
بانچه براو سهل باشد و در حدیث است که میخرد باین عمل سلامتی ماه را بتمام و سنت است
بعد از نماز بخواند بسم الله الرحمن الرحیم وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها
ویعلم مستقرها ومستودعها کل فی کتاب مبین بسم الله الرحمن الرحیم وان
یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب
به من یشاء من عباده وهو الغفور الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم سیجعل الله
بعد عسر یسرا ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وافوض امری
الی الله ان الله بصیر بالعباد لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین

رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین وظاهر انست که در
تمام روز میتوان کرد این نمازها — در لواحق نماز و در ان چند باب است — در مبطلات
نماز جایز نیست قطع نمودن نماز در حال اختیار و جایز است با ترس بر ضرر مثل گرفتن غلامی که
فرار نماید و کشتن مار یکبار اراده نماز کند نماید و باطل میشود نماز بصادر شدن حدثی که
باطل میشود وضو یا غسل یا تیمم هرچند فراموش کرده باشد که در نماز است یا در اختیار
صادر شده باشد و همچنین باطل میشود نماز بهر فعلی که محو کند صورت نماز را و از این
باب است سکوت طولانی که محو کننده صورت نماز باشد بلکه احوط ترک فعل کثیر است که محو
نکند صورت نماز را لیکن اکر ان سهوا واقع شود مبطل نیست چنانچه فعل قلیل
یا سکوت طولانی مبطل نیست و باطل میشود نیز نماز بخوردن و اشامیدن اکر باعث
فعل کثیر شود و اکر نشود احوط ترک است ولیکن حکم در بطلان بان اشکال است
واستثنا شده اشامیدن آب در نماز وتر بنحوی که در ارشاد ذکر میشود و اکر در دهن
قندی یا نبات یا مثل ان بکذارد تا انکه اب شود و فرو رود و باطل نمیشود نماز لکن
بطلان نماز به خوردن و اشامیدن در صورتیکه مبطل است در حال عمد است و اکر در حال
فراموشی باشد مبطل نیست چه بر حال کثرت برسد چه نرسد اما اکر بحد کثرت
برسد که محو کند صورت نماز را باطل میشود نماز چه در عمد باشد چه در سهو باشد
و همچنین باطل میشود نماز بتکلم کردن در حال عمد یا ندانستن مسئله بدو حرف
بیشتر چه مهمل باشد وچه غیر مهمل و بیک حرف که از ان فهمیده شود ان کلمات قران
ودعا و ذکر نباشد و اما اکر تکلم نمود بر وجه نسیان باطل نمیشود بان نماز ولیکن واجب
است بران سجدهٔ سهو

است بران سجدهٔ سهو و حکم این که ناله کشیدن و ناو که اه کشیدن حکم کلام است هرکاه دو حرف
از هر یک بشود و هرکاه کشیدن از ترس خدا باشد در این ثبت جایز بودن ان و هم باطل میشود نماز
بخنده قهقهه عمدا و اکر از روی سهو باشد یا تبسم بکند باطل نمیشود و اکر تعجب کند از چیزی و بی
اختیار از او قهقهه صادر شود نماز او باطل است و همچنین باطل میشود نماز بکریه کردن از برای
میت و امور دنیوی مثل تلف شدن مال و اکر از ترس خدا باشد از افضل اعمال در نماز است و هم
چنین باطل میکند نماز را پشت بقبله کردن بعمد بلکه التفات نمودن بجمیع بدن از قبله هرچند
اسئله بار بعمل نباید در روی از قبله کردانیدن هرکاه باستدبار برسد و باقی مبطلات کذشت و اکر سلام
کند کسی در نماز واجب است فورا جواب کفتن چه بالغ باشد سلام کننده چه ممیز چه مذکر باشد
چه مؤنث و واجب است شنوانیدن جواب تحقیقا یا تقدیرا اکر مانعی از رسانیدن باشد مثل
انکه کر باشد سلام کننده یا غوغای باشد که نشنود سلام کننده جواب را هرکاه بنحو متعارف جواب بکوید
و واجب است در نماز بمثل انچه سلام میکند بوده باشد پس نکوید در جواب سلام علیکم السلام علیکم
در احکام سهو است و شک و در ان چهار فصل است — در احکام سهو بانکه نماز
باطل میشود اکر کسی در نماز یک رکعت یا بیشتر زیاد کند خواه عمدا باشد یا سهوا چه بقدر تشهد نشسته
باشد یا نه نشسته باشد و اکر بخاطرش بیاید زیاد کردن یک رکعت را پیش از رکوع بنشیند و تشهد
بخواند و سلام بکوید و اکر یک رکعت یا بیشتر ترک کند از نماز سهوا واجب است که تمام کند نماز را
هرکاه پیش از بجا اوردن چیزی که منافی نماز بوده باشد و همچنین است هرکاه بخاطرش بیاید
بعد از بجا آوردن چیزی که منافی نماز است ولیکن بشرط انکه انچه مبطل نماز باشد بان نه سهوا
و اما اکر از جمله منافیاتی باشد که کردن ان سهوا نیز مبطل نماز باشد مثل حدث نماز باطل است

در سجدهٔ سهو واجب است و سجدهٔ سهو بر کسی که در نماز تکلم کرده باشد بی وجه سهو یا بجا آن
سهو سازند به بیرون رفتن از نماز یا ترک کرده باشد یک سجده را یا تشهد را یا تا برکوع رفته باشد یاد کند
بلکه مطلقا هم چنین که گذشت یا سلام گفته باشد در غیر موضع سلام از روی فراموشی یا شک کرده باشد
در میان چهار و پنج در حال نشستن و واجب نیست در غیر از این ها لیکن احوط آنست که بجهت هر زیادتی
و کمی که مبطل نماز نباشد و از برای خصوص ایستادن بجای نشستن و نشستن بجای ایستادن دو سجده
بجای آورد و اگر در اسباب سجود سهو امام و مأموم هر دو شریک باشند هر دو سجده را بعمل آورند
و اگر سبب سجده از امام یا مأموم صادر شد سجده مخصوص او است و بر دیگری نیست و محل سجدهٔ
سهو بعد از سلام و پیش از کلام است و صورت سجدهٔ سهو آنست که نیت کند که دو سجدهٔ
سهو میکنم از برای ... بعمل آورم ... واقع شده است قربة
الی الله و احوط آنست که ... نماید ... که سجده در آن
واجب است پس بعد از آن بسجده رود پس سر بردارد مثل سجدهٔ نماز و باز بسجده رود و سر بردارد
و تشهد بخواند تشهد خفیفی ... و صلوات بعمل آورد مثل آنکه بگوید اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد تخفیف تشهد احوط است بلکه ...
که متعین است پس سلام بکند بصیغهٔ السلام علیکم با جمع میان این صیغه و السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین ... نماز بالعکس احوط است که بجا آورد ... در سجدهٔ نماز بجای آورد
و ترک کند ... و تفاوت نگذارد در میان سجده نماز و این سجده
مگر ... بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد یا بگوید بسم الله
و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد یا بگوید بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله
و برکاته

و برکات ... و واجب است فورا بجا آورد دو سجده را و اگر تأخیر کند یا ترک نماید نماز او باطل نمیشود
بر تقدیر تأخیر احوط ترک ... نکردن است هر چند فاصله در میان سلام نماز و آن وقت بسیار باشد
و اگر فراموش نمود هر وقت که بخاطرش بیاید بجا آورد و اگر چند سبب از برای سجدهٔ سهو
بهم رسد واجب است از برای هر سببی دو سجده کند و اولی ترتیب در آن است بملاحظهٔ ترتیب
در اسباب   در احکام شک است اگر شخص علم دارد به اجزای نماز از افعال و رکعات اعتبار
به علم است و اگر علم ندارد و ظن دارد ظن کفایت میکند چه در افعال چه در رکعات
و اگر مختلف شود اعتبار بظن اخیر است و اگر شک کند چه در افعال و چه در رکعات واجب است
تحصیل اعتقاد بیک طرف هر چند مظنون باشد یا مظنون شود بان قرار دهد عمل را و اگر شک
کند که آیا ظن است یا شک در حکم شک است و اگر شک قرار بگیرد در چیزی از افعال باشد بجهت
که در ... گذشته و اگر در رکعات باشد خالی نیست از آنکه یا در نماز سنت است یا در نماز فرایض
و اگر در نماز سنت باشد مخیر است در میان بنا گذاشتن بر کمتر و بیشتر اگر بنا گذاشتن بر بیشتر
در نماز زیادتی بهم نرسد مثل آنکه اگر شک کند میان یک و دو ... بنا را بر یک گذارد و در
صورت شک در نماز سنت سجدهٔ سهو و نماز احتیاط لازم نیست و اما اگر شک در عدد رکعات
نماز واجب واقع شود پس هر شکی که در عدد نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و ظهر در سفر
و کسوف و عیدین واقع شود مبطل نماز است و هم چنین است حکم اگر شک در عدد
نماز سه رکعتی باشد یا شک در رکعت میان اول و دوم چهار رکعتی باشد یا در یافتن رکعات واقع شود
یا آنکه نداند که چند رکعت نماز کرده است یا شک کند در میان شش و زیاده بر آن ...
غیر النهایه و اگر شک کند در رکعتی که در آن میباشد یا آن رکعت اخر ظهر است یا اول عصر

باشد که رکعت شیم مغرب است یا اول عشا بنا گذارد بر آنکه از ظهر است در اول و از مغرب است در دوم
و فرق نیست در حکم مذکور میان آنکه شک در نماز حضری باشد یا نماز سفری و اما شک در میان دو و
دو از سه و چهار اگر در حال قیام یا رکوع یا بعد از رکوع و پیش از سجود یا در اثنای سجدهٔ اول یا میان
دو سجده یا پیش از ذکر واجب از سجدهٔ دوم باشد نماز باطل است و هم چنین اگر پیش از سر برداشتن
و بعد از ذکر واجب باشد و اگر شک در حال سر برداشتن سر از سجدهٔ دوم باشد یا بعد از آن باشد
بتفصیلی که میشود و اگر شک در میان دو و پنج و بیشتر باشد نماز باطل است و احوط اتمام و اعاده
است و هم چنین مبطل نماز است شک در میان زاید بر پنج و کمتر از آن شود و شک در نماز چهار رکعتی
بنی مبطل نماز است مگر در هشت صورت   شک میان دو و سه بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم
در این صورت بنا را بر سه گذارد و نماز را اتمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت
نشسته بجای آورد و احوط کردن یک رکعت ایستاده است و احوط از آن اعاده نماز است بعد از کردن
نماز احتیاط   شک میان سه و چهار است در هر حال که باشد در این صورت بنا را بر چهار گذارد
نماز را اتمام کند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجای آورد و احوط در اینجا بجای آوردن
دو رکعت نشسته است   شک میان دو و چهار است بعد از سر برداشتن از سجدهٔ اخیره در این صورت
بنا را بر چهار گذارد و بعد از تمام کردن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجای آورد   شک
میان دو و سه و چهار بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم در این صورت بنا را بر چهار گذارد و نماز
را اتمام کند و بعد از آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجای آورد و دو رکعت نشسته بعد و سلام
و احوط بلکه اظهر پیش داشتن دو رکعت ایستاده است بر دو رکعت نشسته   شک میان چهار
و پنج اگر بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم باشد بنا را بر چهار گذارد و تشهد بخواند و سلام بگوید
و بعد از سلام

و بعد از سلام دو سجدهٔ سهو بجای آورد و اگر در حال قیام باشد قیام را بر هم زند و بنشیند و بنا را
بر چهار گذارد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بعد از تمام کردن نماز بجای آورد و دو
سجدهٔ سهو از برای قیام احتیاطا بجای آورد در این صورت احوط آنست که بعد از نماز احتیاط نماز را
اعاده کند   شک میان سه و پنج در حال قیام باید بنشیند پس شک مذکور بر میگردد بشک میان
دو و چهار و حکم آن مذکور شد و دو سجدهٔ سهو احتیاطا بعمل بیاورد   هفتم شک میان سه
و چهار و پنج در حال قیام بنشیند پس حکم آن حکم شک میان دو و سه و چهار خواهد شد و حکم آن
گذشت و دو سجدهٔ سهو احتیاطا بکند   شک میان پنج و شش در حال قیام بنشیند و تشهد
بخواند و سلام بگوید و دو سجدهٔ سهو بکند یکی از برای آنکه این شک میان چهار و پنج است و
گذشت که در آن دو سجدهٔ سهو هست و یکی از جهت احتیاط بجهت زیادتی قیام و در غیر این چهار صورت
اول و اول صورت ... و صورت پنجم نماز را اتمام کند و اعاده نماید و این در وقتی است که شک
در بین نماز باشد و اما اگر شک بعد از نماز باشد اعتبار ندارد و اگر کثیر الشک باشد شک در بین نماز
نماز اعتبار ندارد چه شک در عدد رکعات باشد یا در افعال آنها و چه شک در دو رکعت اول باشد
یا در دو رکعت اخر بلکه بنا را بر کردن آن فعل که شک نموده است گذارد مگر صورتیکه کردن آن فعل
مبطل نماز باشد در این صورت بنا را بر نکردن آن فعل و صحت نماز گذارد و هم چنین است هر یک از امام
و مأموم اعتبار ندارد با ضبط و حفظ دیگری خواه بر وجه علم باشد خواه بر وجه ظن بلکه هر یک رجوع
نمایند بدیگری و عمل ... بمقتضای آن کنند و کیفیت اطلاع در ... حال دیگری باشد و فراگیرد
و باید مناسب حال ذکر مثل آنکه سبحان الله از برای اعلام بر سه رکعت بخواند پس اگر امام شک
یا مأموم علم دارد کفایت میکند از برای دیگری و هم چنین اگر مظنه دارد و اشکال در این صورت

و تفوت گمان قول انکه مظنه دارد ان امام یا ماموم مظنه ان برای یکی بعمل نرسد والا متبع خواهد
بود بر مظنه خود و اشکال در مثل آنست هر گاه امام یا ماموم یقین داشته باشد بر چیزی و دیگری گمان
داشته باشد بر چیزی دیگر و گمان او مبدل شود بگمان بهم رساندن بر انچه یقین دارد و دیگری بر ان
و اگر هر یک یقین بر چیزی داشته باشد یا گمان بر چیزی رجوع باعتقاد خود بکنند و اگر هر دو شک نمایند و اگر
شک ایشان متحد باشد لازم است عمل در اعمال نمودن بمقتضای ان بنحوی که گذشت و اگر شک ایشان
مختلف باشد و ممکن باشد رجوع هر یک بضابطه دیگری رجوع کنند یا و مثل انکه یکی شک کند میانهٔ
دو و سه و یکی شک کند میانهٔ سه و چهار بنا را بر سه گذارد بجهت انکه اول مطمئن است که از سه
بیشتر نیست و دوم مطمئن است که از سه کمتر نیست پس معین شد سه و اگر شک مختلف باشد و رجوع
هیچ یک بدیگری ممکن نباشد و مثل انکه یک شک در میان دو و سه و دیگری چهار و پنج نماید پس اول
اطمینان دارد بر انکه از سه بیشتر نیست و دوم اطمینان دارد که از چهار کمتر نیست ماموم قصد انفراد
نماید و هر کدام یک عمل نمایند بمقتضای شک خود و اگر چند ماموم متفق نباشند و در میان ایشان نیز
اختلاف باشد اگر از برای بعضی بقول بعضی دیگر مظنه حاصل شود عمل کند بظن خود و اگر مظنه
حاصل نشود و قول بعض ماموم از برای بعض یک جهت نیست هر چند بسیار باشند و هر جای
از برای امام   در احکام نماز احتیاط و ان واجب است و کیفیتش چنانست که نیت کند
که دو رکعت نماز میکنم جهة احتیاط از انچه احتمال دارد که کم شده باشد از نماز قربة الی الله
و شرط نیست در نیت مذکوره تلفظ کردن مثل نیتهای نماز و هم چنین شرط نیست قصد وجوب
ولیکن احوط علم نوشتن است پس بعد از نیت تکبیرة الاحرام بگوید مثل تکبیر در نماز پس قرائت
سوره حمد بکند بدون سوره و اخفات نماید در ان در رکوع و سجود بکند و برخیزد و دیگر رکعت

دیگر

دیگر بنحو مذکور بکند و تشهد بکند و سلام بگوید و اگر دو رکعت نشسته باشد بنحویست که ذکر شد مگر انکه
در این حال نشسته نماز را بجای آورد مثل نماز نافله نشسته و اگر یک رکعت ایستاده باشد تشهد و سلام را
متصل بان نماید و کیفیت یک رکعت بنحویست که در دو رکعت ایستاده ذکر شد و در نماز احتیاط اذان
و اقامه و قنوت نیست و معتبر است در ان احکام نماز از شرایط و موانع و واجب است بجای آوردن ان
بعد از نماز و پیش از واقع شدن منافی نماز اگر ترک نماید نماز احتیاط را و نماز فریضه را اگر شک در ان
نموده اعاده نماید کفایت نخواهد نمود و اگر بفهمد پیش از نماز احتیاط حاجت نبودن بان را نکند نماز احتیاط
را و نماز او صحیح است و هم چنین اگر بعد از فراغ بفهمد حاجت نبودن بان را و اگر فهمید کم بودن نماز را پیش
از نماز احتیاط تا تمامی اتمام کند اگر مبطلی که عمدا و سهوا مبطل باشد بعمل نیاورده باشد هر چند منافی
عمدی بعمل اورده باشد و اگر چیزی که مبطل باشد عمدا و سهوا بجا اورده نماز او باطل است و اگر بفهمد بعد از ان
کردن نماز احتیاط کم بودن فریضه را نماز او صحیح است چه نماز احتیاط مخالف باشد یا موافق باشد
با انچه ترک نموده است و فریضه در عدد و در ترک قیام و اگر بفهمد کم بودن نماز را بعد از تمام کردن نماز
احتیاط ولیکن اصل احتیاط موافق اتفاق نیفتاده باشد مثل انکه دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته
کرد و فهمید که یک رکعت کم بوده است احوط اعاده است هر چند قول بصحت بی وجه نیست و احوط
و احوط اعاده است در جمیع صور با علم بکم بودن بعد از نماز احتیاط یا در بین ان و اگر عمل باحتیاط
نمود و شک کرد که ایا موافق بود یا مخالف نماز او صحیح است   در نماز قضا واجب است
بر کسی که مرتد شود در حال ارتداد وقت یک فریضه و بیشتر بر او بگذرد و یا کسی که ترک کند
نماز واجبی را یا ... بودن شرایط ان یا اخلال بان نماید بجهة خواب یا فراموشی یا بنا فرض آب
و خاک از جهت طهارت یا مست شدن بچیزی که از جانب خود باشد چه دانسته باشد که

بسم

اراده مسکر است چه ندانسته باشد مگر نماز جمعه و عید رمضان و قربان چنانکه گذشت و اما انچه
از نماز واقع شده است در ایام مخالفت از جمله کسانیکه از اهل قبله باشند هر چند محکوم بکفر باشند
مثل غلات یا نباشند مثل سنی و انچه فوت شده باشد از نماز در حال طفولیت یا دیوانگی یا بیهوشی
یا کفر اصلی یا حیض یا نفاس اگر این امور در تمام وقت باشد واجب نیست قضاء و اگر در تمام وقت
نباشد یا انکه دریابد بمقدار نماز را در وقت چه در اول وقت و چه در اخر وقت واجب است قضای ان
نیز و اگر بمقدار یک رکعت از اخر وقت را دریابد بدون عذری از اعذار واجب است نماز و اداء
خواهد بود و اگر ترک کرد قضا واجب است و واجب است در قضا ترتیب با غلبه که فوت شده در قضا
نمازهای یومیه اگر بداند ترتیب را و اگر نداند واجب نیست ترتیب ولیکن احوط است و لهذا واجب نیست
پیش بجا اوردن نماز ادا را بر قضا و قضا را بر ادا بلکه میتواند ادا را پیش بدارد بر قضا ولیکن
احوط پیش داشتن قضا است و تاخیر نمودن ادا تا اخر وقت با انکه مقدار ادای نماز ...
حاظر از وقت بماند خصوصا هر گاه انچه در ذمه او است یک نماز باشد خصوصا هر گاه نماز
روز یا شبیکه در او است بلکه مطلق نمازات روزیکه یک نماز باشد چه یومیه و معتبر
در اتمام و قصر حال فوت است پس اگر نماز قصر فوت شود باید قضا نماید بقصر هر چند در حضر
باشد و اگر در حضر فوت شود قضا کند تمام هر چند در سفر مباح باشد یا راجح باشد و اگر
کسی در اول وقت مسافر باشد اعتبار بحال فوت نماز است پس اگر در آخر مسافر باشد قضا کند قصر
و اگر حاضر باشد قضا کند تمام و اگر کسی را فوت شود در حضر یکنماز از پنج نماز و نداند کدام است
قضا کند یکنماز صبح و یک نماز مغرب و یک نماز چهار رکعتی که قصد کند بان که چهار رکعت
نماز میکنم قضا انچه در ذمه من هست قربة الی الله و مخیر است در جهر و اخفات در چهار

رکعتی

رکعتی و اگر در سفر باشد اکتفا نماید بیک نماز مغرب و یک نماز دو رکعتی نماید یا یک سه رکعتی
در نماز جماعت بدانکه سنت است جماعت در جمیع نمازهای واجبی یومیه و غیر یومیه و موکد است در یومیه
و واجب نیست هیچ نمازی را بجماعت کردن مگر نماز جمعه و عید رمضان و قربان با اجتماع شرایط و مگر بر کسی که
حمد و سوره او درست نباشد و مقصر باشد در درست نمودن حمد و سوره در وقت که هر یک
انفرادی بطریق صحیح یا بجماعت کفایت میشود و اگر در وقت ممکن نشود او را درست کردن
بجهة تنگ بودن وقت و یا مانند ان معتبر است بر او حاضر شدن در جماعت و اگر ممکن نباشد
درست نمودن بهیچ وجه واجب نیست بر او جماعت ولیکن احوط حاضر شدن است و جایز نیست جماعت
در هیچ یک از نمازهای سنتی مگر در نماز استسقاء و عید رمضان و قربان هر گاه شرایط وجوب جمع
نشود و سنت موکد است داخل شدن در نماز جماعت سنی ولیکن حمد و سوره را خود بخواند با اخفات و اگر
قدرت بهم نرساند بر سوره خواندن اکتفا نماید بحمد و اگر قدرت بان نیز بهم نرساند بر سوره خواندن
ساقط است ولیکن احوط اتمام و اعاده است و جهر از ان ساقط است در نماز جهریه و در نماز
اخفات اگر نتواند بنحویکه در ان معتبر است خواندن بخواند هر چند مثل حدیث نفس باشد و اگر
از قرائت فارغ شود پیش از امام تسبیح یا تحمید یا تهلیل یا هر چه در ان ثنا و تمجید بود خدا را
بگوید تا امام فارغ شود و تغییر بکند در باقی امور و اقل عددی که جماعت بان منعقد میشود
دو نفر است یکی امام و دیگری ماموم چه هر دو مرد باشند چه هر دو زن باشند چه انکه ماموم
زن باشد یا صبی غیر بالغ ولیکن احوط و اولی اکتفا نکردن بطفل است و شرط است در
جماعت بالغ بودن امام و عقل ... و سالم بودن از جذام و برص و حد شرعی بعد از توبه
و ... نبودن از برای غیر خودشان و احوط ترک است مطلقا و هم چنین شرط است در امام ایمان

و عدالت و طهارت مولد و مذکر بودن که در میان ماموین مذکر باشند یا جمیع مذکر باشند بلکه احوط مذکر بودن امام است هر چند تمام ماموین زن باشند و همچنین شرط است در امام که نشسته نباشد هرگاه ماموین ایستاده باشند و همچنین است هرگاه امام نتواند بخواند تمام قرائت واجب را یا بعض از آن را یا بعض از حروف را بدل کند به بعضی دیگر و ماموم سالم باشد از آن و همچنین است حکم در امامی که لحن در قرائت میکند و شرط است که نبوده باشد در میان امام و ماموین حایلی که منع نماید دیدن امام را مگر آنکه ماموم زن باشد و امام مرد و همچنین شرط است که نبوده باشد ماموم دور از امام یا صفی که در پیش روی او میباشد آنقدر که او را بسیار دور بنامند بلکه احوط قدری که بگویند پشت سر امام ایستاده است و امام در پیش روی او ایستاده است کفایت میکند و لیکن احوط دوری نبودن امام است از ماموم بیش از یک گام برداشتن و هرگاه یک نفر فاصله در صف پیش باشد یا قلیلی بیشتر باشد ضرر ندارد چنانچه هرگاه در صف اخیر فاصله بسیار میان هر یک از اهل آن باشد ضرر ندارد و اما در صفهای میان احوط ترک است هر چند اظهر آنست که ضرر ندارد مادامیکه دوری زاید بر قدر معتبر نباشد و همچنین شرط است در جماعت که جای ایستادن امام بلندتر از جای ایستادن ماموین نباشد بقدر معتد به اگر زمین سراشیب باشد ضرر ندارد و اما اگر امام پایین و ماموم در بلندی باشد ضرر ندارد چه در سراشیب و چه در غیر سراشیب چه کم و چه زیاد و همچنین شرط است یکی بودن امام و اینکه ماموم قصد اقتدا نماید و تعیین امام بکند اگر قصد کند امامی را و بعد معلوم شود که آن امام دیگری بوده است نماز او باطل است هر چند عادل بوده اند هر دو باشند و اگر اقتدا با امام حاضر نماید و چنین داند که شخصی است و بعد معلوم شود که شخص دیگر بوده است احوط نیز اعاده است و همچنین شرط است که ماموم پیش از امام نایستد و جایز است پهلوی یکدیگر ایستادن چه مرد باشد چه زن چه صغیر باشد چه کبیر و همچنین شرط است موافق بودن نماز امام با ماموم در هیئت و کیفیت پس جایز نیست اقتدا کردن در یومیه به نماز میت یا به نماز عیدین یا به نماز آیات

یا اقتدا کردن در نماز میت یا نماز عیدین یا آیات به نماز یومیه اما موافق بودن در عدد رکعات واجب و همچنین واجب نیست موافق بودن در نوع و صنف پس جایز است اقتدا کردن فریضه کننده به نافله کننده مثل کسی که نماز نکرده باشد به کسی که نماز کرده باشد و نافله کننده به فریضه کننده مثل اقتدا کردن طفل نابالغ و کسی که نماز کرده باشد به کسی که نماز نکرده باشد و نافله کننده به نافله کننده مثل اقتدا در نماز عیدین با جمع نبودن شرایط در نماز استسقا و واجب است متابعت کردن ماموم امام را در افعال یا اینکه پیش از امام هیچ فعلی بجا نیاورده باشد بلکه احوط موخر بودن ماموم است در افعال از امام و اما در اقوال پس تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بگوید و در غیر آن واجب نیست بنابر مشهور و لیکن احوط متابعت است و اگر امام بعد از تکبیر تکبیرة الاحرام دیگر بگوید و ماموم به تکبیرة الاحرام اول داخل نماز شده باشد عدول به نماز بفرادی ... و اگر ماموم سر بردارد از رکوع یا سجود یا برود به رکوع یا سجود پیش از امام سهوا یا خطا برگردد و با امام ملحق شود اگر امام نرسیده باشد و اگر بعد از اطلاع امام رسیده باشد برگشتن نیست و نماز او صحیح است و اگر برنگردد عمدا احوط اعاده است و درک جماعت و فضیلت آن میکند کسی که امام را پیش از رکوع درک کند پس تکبیرة الاحرام بگوید و آن رکعت را از نماز خود محسوب کند و همچنین اگر در رکوع امام را دریابد جماعت و فضیلت اقتدا را یافته است بلکه اگر درک نماید امام را در رکوع بعد از آنکه ذکر را گفته است ادراک نموده است نماز جماعت را در جمیع صور و تکبیر بگوید و اولی واجب بقصد تکبیرة الاحرام و دوم سنت بقصد تکبیر رکوع و اگر بترسد که به رکوع نرسد تکبیرة الاحرام را بگوید و تکبیر رکوع را ترک کند و اگر امام را بیابد در رکوع و اگر بترسد که به صف برسد امام سر از رکوع بردارد در آن مکانی که هست تکبیرة الاحرام بگوید و به رکوع برود و ملحق شود به صف در حال رکوع یا بعد از رکوع و بهتر آنست که گام برندارد بلکه پای خود را بکشد هر چند لازم نیست و جایز است

در حال حرکت کردن مشغول ذکر باشد لیکن احوط آنست که حرکت نکند در حال ذکر و اگر ماموم در اول نماز نبوده و بعد از داخل شدن امام در نماز حاضر شد پس در هر رکعت که ملحق با امام شده از اول نماز قرار دهد و تمام نماید بعد از آنکه امام سلام بگوید و واجب است قرائت کند ماموم در دو رکعت اول اگر باشد دو رکعت آخر امام باشد و اگر نتواند حمد و سوره را بخواند اکتفا نماید بحمد و اگر خواندن حمد هم منافی متابعت باشد باینکه اگر بخواند حمد را متابعت از میان میرود و مثل آنکه رکوع امام را درک نمیکند تمام نماید ... نماید امام را لیکن احوط اعاده است بعد از تمام کردن آن و اگر قرائت را فراموش کرده و وقتی متذکر شود که امام در رکوع داخل شده باشد یا نشده باشد و لیکن خواندن منافی متابعت باشد ساقط است خواندن حمد از او و مشروع بودن خواندن حمد ثابت نیست و اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شود فاسق بودن یا کافر بودن یا بی طهارت بودن یا نیت نداشتن امام نماز ماموم باطل نیست و همچنین اگر در اثنای نماز معلوم شود در این صورت عدول به فرادی کند و نماز خود را تمام کند

در قصر و اتمام واجب است قصر نمودن در نماز چهار رکعتی به ترک نمودن دو رکعت آخر به هشت شرط اول آنکه سفر بقدر مسافت باشد که اگر کمتر باشد قصر نیست و مسافت هشت فرسخ است با راه رفتن یکروز تمام با راه رفتن شتر و قوافل به راه متعارف در روز متوسط و لیکن مسافت مذکوره در رفتن باشد به تنهایی یا در رفتن و برگشتن در چهار روز و اگر در رفتن باشد یا برگشتن در غیر آن روز که بیش از ده روز نیست میان قصر و اتمام و احوط جمع نمودن میان هر دو است به ترتیب پیش داشتن قصر و اما روزه در این قسم واجب نیست و قضای آن واجب است و لیکن احوط ترک نکردن اداء است نیز و معتبر است که آن مسافت چیزی کم نباشد که اگر قلیلی کم شود قصر نمیشود و اگر شک نماید در اینکه سفر بقدر هشت است یا نه و تحقیق و معلوم شدن از شک ممکن نباشد باید تمام کند دوم آنکه مسافر

مسافر قصد مسافت داشته باشد پس اگر مقدار مسافت را بی قصد برود مثل آنکه از پی دزد یا گریخته و مانند آن برود و نداند که بقدر مسافت خواهد بود رفت یا نه یا آنکه برود و در حال رفتن یا نیکی بقصد انجمن در این صورت رفتن هست محسوب از مسافت نیست و باعث قصر نمیشود هر چند بسیار طول بکشد و در برگشتن قصر کند اگر مسافت هشت فرسخ یا بیشتر باشد و همچنین هرگاه بعد از آنکه به قصد رفت قصد هشت فرسخ کند باید قصر کند و اگر بعد از آنکه به قصد رفت اراده کند از هشت فرسخ داشته باشد خلاف است که آیا محسوب بر مقدار برگشتن هر چند مقدار برگشتن به تنهایی بقدر مسافت نباشد یا محسوب نمیشود و احتیاط خوب است جمع کردن میان قصر و اتمام در جمیع غیر حال برگشتن هرگاه بقدر مسافت باشد و فرقی نیست در اعتبار قصد مذکور میان آنکه بالاصاله باشد یا بالتبع مثل غلام و کنیز و زن و مانند اینها هر چند بدان راضی نباشند بلکه مجبور باشند سیم آنکه قصد مسافت را مستمر بدارد تا به نهایت مسافت پس اگر اراده برگشتن نماید پیش از رسیدن بآن چه کفایت کند در حصول مسافت یا متردد شود در رفتن باید نماز را اتمام کند و اگر بیرون رود بقصد مسافت و بعد از آن برای او اتفاق افتد انتظار رفقای در راه رفتن آن موقوف بر رفتن ایشان شود هرگاه بقدر چهار فرسخ و بیشتر رفته باشد قصر کند مگر آنکه اراده ماندن ده روز و بیشتر در آنجا نماید یا متردد بماند تا سی روز و اگر بقدر چهار فرسخ نرفته باشد تمام کند چهارم آنکه جمع نکند با قصد مسافت عزم ماندن ده روز را در اثنای مسافت و نه عارض شود او را این اراده در بین راه که اگر روی دهد باید تمام کند نماز را و در حکم اراده ماندن است در بین مسافت بوطن خود رسیدن و مراد بوطن چیزی است که در عرف بگویند وطن است هر چند در آن ملک نداشته باشد و ملک خانه و منزل در آن نباشد و کفایت میکند در صدق وطن بوطن بودن بلد اهل او وطن پدر او بودن و قصد مفارقت از آن ننمودن

هرچند بخواطر او هرگز نرسیده باشد بیرون رفتن از آن یا ماندن در آن بمجرد ماندن در بلدی بدون قصد
استمرار یا بجهت تحصیل علم یا تجارت هرچند سالها طول بکشد باعث تمام نمودن نماز در آن نمیشود هرگاه
وارد شود در آن بدون قصد اقامه و ماندن از اسباب تمام نمودن هرچند عیال او در آن مدت
همراه او باشند بغیر آنکه بوده باشد از کسانیکه خانه او همراه او باشد مثل آنکه در جمیع اوقات در بیابانها
بسر ببرد و پاره از اعراب از ایلات یا آنکه سفر عمل و شغل او باشد چه نامیده شود باسم خاص مثل مکاری
و ساربان و جمعی کثیر و قاصد و کشتیبان و تاجر و صاحب صنعتی که در گردش باشد در تجارت و صنعت
و امثال اینها و اگر سفر کند صاحب عمل مذکور در غیر عمل خود مثل آنکه مکاری بزیارت برود باید قصر کند
و همچنین قصر کند هرگاه حرکت برا او در سفر شدید شود بحدیکه از عادت بیرون رود و احوط تمام نمودن
نماز است بعد قصر و واجب میشود برای تمام کردن در سفر کردن سیم هرگاه قرار دهد سفر را عمل خود
و در سفر دوم احوط جمع میان قصر و تمام است و منقطع میشود حکم مذکور بقصد ماندن ده روز چه
در وطن باشد چه در غیر وطن بلکه ده روز هرچند بدون نیت باشد هرگاه در وطن باشد و عود میکند
در سفر سیم چنانچه در سفر اول باید قصر کند و در سفر دوم تمام نماید و احوط جمع است و در حکم قصد ده
روز است ده روز بعد از تردد داشتن در مدت سی روز و اگر کسی اشغال ... که سیم
... بکند بدون قصد آنکه سفر را عمل خود قرار دهد باعث تمام کردن نماز در سفر نمیشود هرگاه
ده روز بی قصد در موضعی بماند و نماز را تمام کند نظر بدان است حکم مسئله باعث برگشتن حکم
قصر نمیشود ششم آنکه سفر او حرام نباشد مثل فرار نمودن از جهاد و گریختن غلام و زن غایب
از حرام باشد مثل سفر از برای ضرر مسلمین و مؤمنین و دزدیدن مال ایشان و اعانت ظالم
در ظلم او و معصیت معاصی که در سفر واقع میشود بر سبیل اتفاق مثل غیبت کردن که باعث تمام

گردن نماز

کردن نماز نمیشود و همچنین است سفر بلکه منافی واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل علم واجبی که در سفر
میسر نشود که باعث تمام نمودن نماز نمیشود و در حکم شرط مذکور است صید کردن لهو پس اگر بسفر
برود از برای این مطلب باید نماز را تمام کند و اگر بجهت قوت عیال باشد قصر کند بلکه هرگاه بجهت تجارت
باشد نیز قصر کند که خالی از رجحان نیست و احوط جمع میان قصر و اتمام است هفتم آنکه دور شود
از دیوار شهر یا قریه تا آنکه پیدا نباشد دیوار یا نشنود اذان یا قریه را و معتبر در صدای مؤذن
و چشم نظر کننده و گوش شنونده و بلند متوسط است چنانچه معتبر است در هوا
خالی بودن از شدت باد و غوغا و هرگاه ببیند دیوار یا مؤذن یا شنونده نباشد بنا را بر تقدیر
بگذارند و فرض کند که بر فرض بودن حال چه نحو بوده باشد و چه نحو نبوده و فرقی نیست در این شرط
در میان رفتن و برگشتن هرچند احوط در حال برگشتن جمع میان قصر و تمام است یا تاخیر کند نماز را تا وارد
منزل و فرقی نیست در شرط مذکور میان بلد توطن و بلد اقامه هرگاه سفر سفر معصیت باشد
یا عقب صید لهو رفته باشد باید وقت قصد حرکت نموده باشد معتبر موضع برگشتن است و واجب است
قصر بعد از تحقق شرایط گذشته و معین است بر عالم باین شرایط مگر در چهار موضع که آن مکه و مدینه
و مسجد جامع کوفه و حایر سید الشهدا علیه که در اینها مخیر است بین قصر و تمام و در هر چهار اتمام افضل
است و احوط اول است و اگر تمام نماید نماز را در محل قصر با علم باینکه واجب است قصر فاسد است
نماز و واجب است اعاده نماید اگر وقت باقی است و قضا کند اگر وقت گذشته است و اگر جاهل
بواجب بودن قصر و اتمام کرد اعاده و قضا ندارد هرچه تقصیر کرده باشد در فهمیدن مسئله
چه نکرده باشد و این در صورتی است که جاهل باصل حکم و اتمام باشد هرگاه جاهل باصل حکم
نباشد و جاهل بمحل آن باشد یا بسایر احکام قصر یا جاهل باشد بواجب بودن تمام کردن

و قصر کرده در محلی که تمام باید بکند نماز آن باطل است و اگر فراموش کرده باشد واجب بودن قصر را و تمام کند
اعاده در وقت و اگر بخاطرش نیاید قضا ندارد و اگر وقت بیرون رفته باشد و اگر قصد ماندن ده
روز در موضعی نماید باید تمام کند چه در صحرا چه در معموره و چه در بلد چه در ده و لیکن اگر برگشت
قصد او از ماندن قصر کند مادامیکه یک نماز چهار رکعتی را تمام نکرده باشد و اگر یک نماز تمام کرده باشد
تمام کند تا در اینجا هست و شرط نیست در اقامه بیرون رفتن از حد ترخص و منافی نیست با معنی
اقامه رفتن ... و ... از باغات و مزارع و امثال اینها بلکه ظاهر آنست که هرگاه بیرون
رود از محل اقامه بکمتر از مسافت قصر یا اقامه بهم رساند و نماز را در هر یک از رفتن و برگشتن و محل اقامه
تمام کند اگر اراده اقامه ده روز در محل اقامه بعد از برگشتن داشته باشد بلکه اگر غافل محض باشد
از حال سفر از محل اقامه یا آنکه مترد باشد در سفر نمودن و ماندن بلکه هرچند اراده ماندن ده
روز نداشته باشد لیکن در غیر صورت اراده اقامه ده روز داشتن بعد از برگشتن احوط
علاوه نمودن قصر است بعد از اتمام نیز احوط آنست که پیش از تمام شدن اقامه این عمل را نکند
و اگر کسی در نظر داشته باشد که در دهات و مزارع چند مدت مدید بماند مثل چهار ماه
پنج ماه و امثال آن و در هیچ یک از آن اراده ماندن ده روز نداشته باشد و در میان
مجموع اینها بقدر هشت فرسخ باشد باید تمام نماید و احوط اعاده نمودن قصر است برای
و لیکن هذا اخر الکلام فیما اردناه بسم الله الرحمن الرحیم در صوم و آن
مطلق امساک است و بحسب شرع امساک از اموریست که میاید و شرعا از امور ...
چنانچه فضیلت آن در نهایت وضوح است و ظهور است و شهادت میدهد بر فضیلت
لوازم اسقاط بکند دوری میکند صاحب خود را از رذایل شهوانیه و ضعیف میکند قوه حیوانیه

روزه

روزه بنده را و بخاطر میاورد احوال قیامت را و آنچه بر فقرا و عجزه میکند از گرسنگی و تشنگی و دوری
بسیار از شخص را از امتلای که باعث خواب و کسالت در عبادت و دوری از معارف حقه و درجات
عالیه میشود و آن از امهات مفاسد است چنانچه خلاف آن از امهات سعادت است علاوه بر اینها
و در اخبار نبویه و وصیه صلوات الله علیه و علیهم اجمعین انواع فضیلت از برای آن مذکور است
از انجمله آنکه از امحل نفس و مبعد از شیطان شمرده اند چنانچه بعد میان مشرق و مغرب است
شمرده شده است از چیزهای که بنای اسلام بر او گذارده شده و نیز تالی ایمان و ولایت اهلبیت علیه
و سپر از آتش و زکوة از برای ابدان و از انجمله آنکه شمرده شده است روزه دار آنکه در عبادت بوده است
هرچند در رخت خواب خود خوابیده باشد مادامیکه مسلمانی را غیبت نکند و خواب روزه دار را عبادت
شمرده اند و سکوت و نفس کشیدن او تسبیح و عمل او مقبول و دعای او مستجاب است از انجمله آنست
که بنده روزه میگیرد متقربا الی الله پس داخل میکند او را جناب احدیت به بهشت و صیام زکوة ابدان است
بروزه بگیرید و در حدیث است که از برای خدا تعالی ملائکه میباشد که موکلند بدعا نمودن
از برای روزه داران و نیز مرویست که مؤمن هرگاه روزه بگیرد شهر رمضان متقربا الی الله تعالی
واجب میسازد خدا تعالی از برای او هفت خصلت بیرون میکند حرام از جسد او و نزدیک میکند
او را برحمت خود و کفاره قرار میدهد آن را از برای خطیئه آدم علیه و سهل میکند از برای او سکرات
موت را و ایمن میگرداند از گرسنگی روز قیامت و تشنگی آن و عطا میکند از برای او برات
آزادی از آتش جهنم و اطعام مینماید او را از طیبات جنت و نیز در اخبار مذکور است که
نیست روزه داری که حاضر شود قومی را که چیزی میخورند مگر آنکه تسبیح میکنند اعضای
او و درود میفرستند بر او ملائکه و کسی که روزه بگیرد روزی را در شدت حرارت پس برسد

اوست که موکل میکند خدا تعالی برای او هزار ملک که مسح نمایند و برای او بشارت دهند و برای ان اکل افطار

نمایند پس فرماید جبار احدیت که چه خوش بوی تو و چه خوش است بوی و اخلاق تو ای ملائکه من شاهد

باشید که من امرزیدم او را و در حدیث قدسیست که صوم از برای منست و من جزا میدهم

از برای او و روزه منقسم میشود بواجب و مندوب و مکروه و حرام و از برای هر یک

اقسام چند میباشد که خواهد امد و مطالب متعلقه بانها در چند بحث ذکر میشود

در بیان اول در شرایط و کیفیت و احکام آنست و در ان چند بابست

در شرایط وجوب و صحت شرط اول در شرایط آنست و در ان چند فصلست

در وجوب روزه چند چیز اول و دوم بلوغ و عقل و مراد از هر یک گذشت در مباحث نماز و خنثی مشکل

در بلوغ در حکم مذکرست نه مونث سیم مسافر نبودن بسفری که در ان نماز قصر باشد و ان نیز

معلوم شد در سابق چهارم سلامتی از مرض بلکه جمیع مضاری که بترسد شخص بسبب انها بر نفس

خود یا بر مرض محترمی یا بر تلف شدن چیزی که در حفظ ان واجب باشد یا از مشقت شدیده

که نتوان متحمل ان شد عادت و مثل انها پنجم سلامتی از اغمائی که غالب بر حواس شده باشد

بنابر اظهر و شرطست در صحت نیز چند چیز اول انچه شرطست در وجوب مگر بلوغ که از

طفل ممیز روزه صحیح است و واجب نیست و میاید دوم و سیم ایمان و اسلام است و مراد

از هر یک گذشت در مباحث نماز چهارم انکه زمان قابل باشد از برای روزه مثل عید فطر

و اضحی نباشد در زمانیکه کفایت بیکماه و یکروز از اول رجب روزه متوالی نداشته باشد نباشد

در جائیکه دو ماه متتابع واجب باشد و هر شهر رمضان که روزه غیر ان واقع نمیشود در ان

پس اگر روزه غیر ماه رمضان در ماه رمضان قصد نماید نه از ان محسوب میشود نه از ماه

رمضان

رمضان بجز انکه کسی میخواهد روزه سنت بگیرد باید قضا ماه رمضان بلکه غیر ان نیز مثل کفاره ان و نخوانده

در ذمه او نباشد لکن قضا از غیر نباشد مثل استیجار باشد بلکه مطلقا بنابر اقرب و در ششم اذن

از برای غلام بلکه مطلق مملوک و زن در روزه مستحب و اما در واجب موسع عدم اعتبار اذنست بلکه

مخالف نمیکنند زن و در اما احتیاط خوبست در ان و در ولد بالنسبه بوالد بلکه بوالدین هر چند

در روزه سنت بلکه قول است اشتراط صحت روزه سنت از او بعدم نهی ایشان خصوصا اگر علم بتالم ایشان

هم برساند هفتم اجتهاد یا تقلید در حکم اصل ان روزه که میخواهد ایشان بان نماید جز و شرط اگر ضروری

نباشد مثل وجوب روزه شهر رمضان بلکه هر گاه عالم نیز باشد در روزه نیست تقلید و این حکم مطرد است در جمیع

عبادات پس ان علما اگر کسی سهل انگاری کند یکسی و اخذ مسائل روزه نکند و ترک در روزه و ان نکند

یا اخذ نماید از کسی که بنا بر اعتماد بان نماید بجز امساک بنحو مذکور کفایت در امتثال روزه نمیکند و هم

چنین است حکم در غیر روزه از سایر عبادات بلی اگر غافل محض باشد در واقع از انجهت باینکه امساک نمود

امساک نموده باشد وجوب قضا دلیل ندارد ولیکن در روزه سنت بلکه مطلقا مستحسن چه روزه و چه نماز و جز

غیر انها همینکه بداند عدم حرمت او و مطلع بر قول باستحباب شود از هر که باشد از علما یا حدیثی در ان جناب

ان بیند یا قول بوجوب باشد یا اطلاع بعدم وجوب یا ان از مجتهد کفایت در رجحان فعل ان میکند

و از این بابست انچه در کتب شیعه باشد از سنن اما بشرایط مذکوره و احتیاج بتقلید در خصوص ان

نیست هشتم نیت متقرب الی الله چنانچه در مباحث نماز گذشت پس واجب نمیشود روزه و نه صحیح است بدون

چیزی از شرایط وجوب غیر از بلوغ بجهت انکه صبی یا صبیه هر گاه ممیز باشند اصح آنست که عبادات ایشان

شرعیست نه تمرینی پس باید نیت استحباب بکند لکن اگر نیت وجوبی که ثابت بر مکلفین است بکند خوا

باینکه عاشر شوند ان او صحیح است از کسی که در خواب باشد هر گاه نیت کرده باشد و بعد از ان خواب

باشد مطلقا چه فرو گرفته باشد او را خواب تمام روز یا نه و ملحق نموده اند بعضی بنایم بیهوشی را و اصح عدم الحاق

است خواه مستوعب باشد بیهوشی تمام روز را یا نه و مثل بیهوشی است دیوانه و اینها در وقتی است که

نیت پیش واقع شده باشد بخلاف انکه اگر چنین نباشد صحیح نیست از هیچ یک و اما حایض و نفسا

صحیح نیست از ایشان بخلاف مستحاضه که اگر انچه هست بر وی از نماز غسلها و وضو بجهت نماز بعمل

بیاورد روزه او صحیح است و احوط آنست که ترک نکند انچه بر او هست از وضو گرفتن و تغییر دادن

پنبه و بخوان لکن اظهر عدم توقف صحت روزه است بر غیر غسل و اما انچه موقوفست صحت روزه

بر ان از اغسال اظهر آنست که غسلهای روزست و هم چنین غسل شب گذشته اگر قبل از فجر بعمل نیاورده

و اگر قبل از فجر غسل کند اظهر کفایت آنست در صحت روزه و اما غسل شب اینده در صحت روزه

گذشته ندارد هر چند احوط رعایت انست نیز و هم چنین هر گاه بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر و عصر

خواهد بجهت شرط نیست در صحت روزه ان برای غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورت دوم مبطل روزه

نیست هر چند باعث ترک شود بخلاف اول که اگر از برای نماز ترک شود روزه او باطل است و شرط نیست

تقدیم غسل نماز فجر را بر فجر و فرق نیست در شرایط غسل میان کثیره و متوسطه و اما وضو در استحاضه

قلیله شرط نیست قطعا و اما مریض و انچه بخواهد آنست صحیح نیست از ایشان که متضرر شوند و معتبر است

در تضرر علم یا ظن بلکه احتمال مساوی کفایت میکند در وجه قوی و احتیاط احسن است

و کافیست در حصول ظن اماره یا تجربه یا قول کسی که مفید ظن باشد قول ان هر چند کافر باشد

و اما مسافر صحیح نیست از ان روزه مگر سه روز بدل هدی و هیجده روز بدل بدنه از برای کسی که

بیرون رفته باشد از عرفات قبل از غروب آفتاب عمدا و روزه که نذر کرده باشد که در ان در حضر

و سفر هر دو یا سفر تنها که صحیح است و اما روزه مندوب پس اقوال است و قول بکراهت مکروه است

در راه

در مدینه از برای حاجت خالی از قوت نیست لیکن احوط ترک است و اگر روزه بگیرد صاحب اعذار سابقه مجزی

نخواهد بود از ایشان و واجب است بر ایشان مگر انکه مسافری که جاهل بحکم باشد مجزی است روزه ان و اظهر عدم

الحاق ناسی است بان و اگر منتقل شود جاهل یا ناسی در اثنای روز بمسئله واجب است افطار نمودن

و جاهل در حکم عالم است اگر عالم باشد بحکم اجمالا یا بداند بودن چیزی را

باید افطار کند حایض و نفسا هر گاه حاصل شود عذر ایشان در جزئی از روز هر چند قلیلی یا

بعد از غروب یا منقطع شود لحظه بعد از فجر و واجب نیست بر طفل در وقتی که بالغ شود و کافر که مسلم

شود در اثنای روز تمام کردن روزه بنابر اظهر و اشهر لیکن مستحب است بر او تمام نمودن اگر افطار

نکرده باشد و بالغ شود بغیر مبطل بلکه احوط در طفل عدم ترک است مطلقا و بر کافر اگر پیش از زوال

داخل در اسلام شود و افطار ننموده باشد و هم چنین است حال دیوانه و بیهوش اگر عذر ایشان زایل شود در

و بیهوش از ایشان در اثنای روز و اما مریض و مسافر پس اگر بعد از مرض و سفر رسانند مریض و حاضر شود

مسافر پیش از زوال و افطار ننموده باشد پیش از ان و حضور واجب نیست بر ایشان روزه و نه صحیح است

بلکه مستحب است بر ایشان و امساک نمودن از مفطرات اگر افطار نکرده باشد واجب است بر ایشان

تمام نمودن روزه و اگر حاصل شود عذر ایشان در اثنای روز پس مریض افطار کند مطلقا چه پیش از

زوال باشد چه بعد از زوال و اما مسافر پس اظهر آنست که اگر خارج شود قبل از زوال واجب است

افطار نماید مطلقا چه در شب نیت سفر نموده باشد یا نه و اگر خارج شود بعد از زوال اتمام نماید

روزه را لیکن احوط آنست که سفر نماید قبل از زوال و عکس در صورتیکه نیت سفر را در شب نماید

یا عدم نیت در شب تمام نماید روزه را و قضا کند در هیچ صورتی هر گاه عاجز شوند از روزه

گرفتن چه متعین باشد بر ایشان روزه چه متعسر و هم چنین است کسی که ناخوشی عطاش

واشته باشد وان دو زنیست که ساحب ان سیر اینشان شود و نمیتواند ترك ان بخورد نمایند تر تمام روزه فرقی
نیست در حکم او در میان تعذر روزه و تعسر ان ولیکن واجبست هر یك از پیر مرد و پیر زن و ذو العطاش انکه
تصدق نماید از روزی یك مد طعام بنابر اظهر و اشهر و مستحب است که دو مد باشد و بعضی قائل بوجوب شده اند
وان ضعیفست و مد چهار یك صاع است و صاع را دانستی در زکوة فطره و اولی انست که کندم بدهد و جو
تصدق دران مد مخصوص نیست بصورت تعسر و مشقت بنابر اقوی چنانچه اقوی در ذو العطاش اختصاص
آنست بصورت یاس یا بودن از مرض و صدا در یاس در حکم اهل خیرست اما اگر امید زوال ان باشد اظهر عدم لزوم
تصدق است چه بودن ان حاصل شود چه نشود ولیکن احوط عموم حکم است در جمیع صور مذکوره از اصناف
سه کانه و واجب نیست قضا بر پیر مرد و پیر زن مطلقا چه بر ایشان اسان شود روزه کرفتن بعد یا نه لیکن در صورت
اول احوط قضا کردنست و اما ذو العطاش پس اگر بیماری مرض از برای او حاصل شود در میان ان رمضان و رمضان
دیکر واجبست بر ان قضا و واجب نیست اگر برو حاصل نشود و جایزست بر انکه سیراب بخورد بنابر اظهر و بعضی
کفته اند اکتفا کند بقدری که دفع ضرر کند و ان احوطست و همچنین واجبست افطار نماید و ترك روزه کند
زن حامله که وضع حمل او نزدیك باشد هر کاه بترسد بر خود یا فرزند خود یا بر هر دو چه از تشنکی و چه از کرسنکی
و همچنین زنیکه شیر دهد طفل را کم باشد شیر او بترسد بر ضرر طفل بسبب روزه کرفتن و فرقی نیست در
میان انکه بترسد بر تشنکی یا کرسنکی طفل یا مرض هر یك و تصدق نماید زن در عوض هر روزی یك مد از
طعام و قدر ان کذشت و قضا کند بعد از زوال العذر و هر کاه خوف داشته باشد از ضرر بر نفس خود اینست
اظهر و اشهر سقوط صدقه است و فرقی نیست در مرضعه میان مادر و مستاجره و متبرعه در تعلق صدقه
و در طفل میان ولد نسبی و رضاعی و حلال زاده و حرام زاده و هر کاه ممکن باشد بدل از برای مرضعه
با رفع ضرر از طفل روزه را نمیتواند افطار نماید و لازمست که تصدق از مال مرضعه باشد و اگر جماعت

نمایند

که بایستی افطار نماید روزه را بکیرند روزه ایشان باطلست و سقوط قضا نیست در هر صورتیکه قضا داشته
باشد   در بیان ماهیت و کیفیت روزه است و در ان چند فصل است   در انچه متعلق
بنیتست اما حقیقت ان بنحویست که کذشت در مباحث نماز باینکه کفایت میکند قصد بفعل معین
تقربا الی الله و ضرور نیست در ان اخطار و نه تعیین چیزی از مشخصات و وجوب و صفات مکر انکه
محتاج باشد بتعیین فعل یا در نظر مکلف و شرایط ان در اینجا ظاهرست از نماز و مثال ان و توان مبطلات
چه بوجه عمد باشد یا نه مکر در مثل یوم الشك اگر بعد معلوم شد که از ماه رمضان بوده چنانچه میاید پس
کفایت میکند در نیت ماه رمضان اینکه امساك میکنم از اموری که مینماید قربة الی الله بدون قصد وجوب
و تعیین اگر بداند که ماه رمضانست و اگر نداند روزه بکیرد بنیت غیر ماه رمضان و بعد معلوم شود که
ان ماه رمضان بوده کفایت میکند و مسقط قضا خواهد بود و مثل رمضانست در این حکم نذر معین جهت حاجت
بتعیین یا علم یا بی نذر معین و عهد و یمین و استیجار و اما کفارات مطلق و روزه مندوب محتاج است
بتعیین و اما وقت نیت پس در شبست هر چند در جزء اخر ان باشد و کفایت میکند هر کاه در اول طلوع صبح
صادق داعی بر امساك مخصوص در زمان مخصوص باقی باشد و قصد منافی او نداشته باشد پس لازم
نیست سعی نمودن در تحصیل اول فجر و نه مقارنه فجر اخطار نمودن صورت روزه را در ذهن و اگر
و اگر ترك نماید نیت را عمدا تا داخل صبح شود روزه او صحیح نیست و قضا بر او واجبست و وجوب
کفاره خلافست و اقوی عدم وجوب آنست و همچنین باطلست روزه هر کاه در شب نیت کند که
که فردا افطار میکنم و هر کاه بعد از نیت فعل منافی روزه را بعمل بیاورد پیش از صبح نیت باطل نمیشود
و تجدید نیت ضرور هر چند ان فعل جماع باشد یا اینکه ذکر شد در روزه واجب معین است مثل رمضان و نذر
معین در حال اختیار اما در حال اضطرار مثل انکه نداند روزه اول ماه رمضانست یا ان روزه نذر کرده است

نذر معین نموده است یا فراموش نموده باشد نیت پس وقت نیت باقیست تا بظهر بنابر اشهر و اظهر
و واجبست بر کسیکه علم بهم رساند بوجوب روزه ان روز بخاطرش بیاید بعد از نسیان فورا نیت کند
و اگر نه روزه ان باطلست و اما غیر روزه معین واجب از قضاء روزه ماه رمضان و نذر معین مطلق
و نافله اما روزه واجب پس جایزست تجدید نیت در ان تا بزوال در وقتی که منافی بعمل نیاورده باشد
روزه او صحیح است و بزوال فوت میشود وقت ان بنابر اظهر و اشهر و اما مندوب پس جواز نیت
قبل از زوال اشکالی نیست و اما بعد از زوال پس اشهر و اظهر جواز نیتست و تحقق آنست پیش از غروب افتاب اگر بعد
از نیت چیزی مانده باشد و کفایت نمیکند نیت از برای ماه رمضان چه یك روز چه بیشتر بنابر اقوی و اشهر
و جایزست در اول شهر رمضان نیت روزه کرفتن تمام ماه نماید و اکتفا بان نماید در نزد مشهور قدما
و احوط جمع میان ان و تجدید نمودن در هر شب است بنیت علیحده هر چند کفایت بهم نیست و منعقد نمیشود
در ماه رمضان روزه غیر ماه رمضان نذر در حضر و نه در سفر و نه واجب باصل شرع و نه بنذر و عنوان
و نه مندوب ولیکن اگر جاهل بود باشهر رمضان باشد مثل یوم الشك یا فراموش کرده کفایت از رمضان
میکند چنانچه اگر واقع شود در نذر معین غیر ان بجهل یا سهو اسقاط مینماید از او این مطلب است
در هر نذر معین و در حکم آنست عهد و یمین و بسیار و بر تقدیر سهو و جهل و فرقی نیست میان روزه
واجب و مندوب در اجزاء و اسقاط و بر هر تقدیر کفایت نمیکند روزه مذکوره از انچه نیت نموده باشد
بنابر اظهر و سنت است روزه سی ام شعبان هر کاه شك عارض شود میان انکه ماه شعبان است یا ان رمضان
نظر با خبار مجیبی باشد یا ذکر باران رویت ثابت نشود بلکه مطلقا هر چند بسبب شکی ظاهر نشود و اگر نیت نماید
یوم الشك را از ماه رمضان منعقد نمیشود بنابر اشهر و اظهر و همچنین هر کاه تردید نماید میان روزه
رمضان و شعبان و اگر در یوم الشك ظاهر شد از ماه رمضان بوده در ان با عدم نیت روزه پس اگر پیش

از زوال

از زوال باشد مفطری بعمل نیاورده باشد تجدید نیت کند و ان مجزیست از روزه ماه رمضان و اگر بعد از ظهر معلوم شود که
واجبست امساك کردن و قضا کرفتن عوض ان و اگر نیت روزه نماید و غافل شود از ان در روز یا بخواب برود یا
یا فراموش نماید روزه را در روز بر او چیزی نیست و روزه او صحیح است بی اشکال و اما اگر نیت مفطری نموده
باشد در یکی از احوال مذکوره و افطار بعمل نیاورده باشد در ان اشکال و خلافست لیکن اظهر اتحاد آنست با سابق
در حکم و این در وقتیست که نیت خروج در ثانی حال نموده باشد بخلاف انکه اگر نیت خروج از روزه نموده باشد
فصل ۲ بالفعل و با قصد و با نبرید ازان نماید روزه ان باطلست و اگر طفل بحد بلوغ برسد پیش از زوال تجدید
نماید نیت روزه را و ان مجزیست بخلاف انکه اگر بعد از زوال بحد بلوغ برسد بعضی نیست از روزه واجب و واجب
بر او قضا   در بیان انچه باید از ان امساك نماید چه پیش از زمان تا صبح و چه بقاء بر جنابت در شب
در زمان روزه غیر بقاء بر جنابت از انچه میاید در زمان روزه از محرمات که اگر بفعل آورند روزه باطل
میشود وان ده چیزست اول و دوم اکل و شرب که هر یك مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است مطلقا
چه معتاد باشد اکول مثل آب و نان و چه غیر معتاد باشد مثل خاك و سنك ریزه و فضله درخت که
عادت جاری نشده باشد باکل و شرب انها و چه اکل و چه شرب متعارف باشد چه غیر متعارف هر چند
ماکول و مشروب متعارف باشد مثل فرو بردن بقیه غذا که در بین دندانها مانده اظهر انست که مبطل است
نیز اگر سهوا فرو برد اظهر عدم بطلانست هر چند مقصر باشد در خلال کردن لیکن احوط خلال کردن
است چنانچه احوط قضا نمودنست بر تقدیر ترك خلال و مبطل نیست فرو بردن اب دهان هر چند جمع
بهم رساند از مثل قدر ان و مسلکی بشرطی انکه جزئی از اجزاء انها در اب دهن یافت نشود و فرق نیست
در حکم اب دهن میان انکه فرو برد بطریق عادت یا جمع کند در دهن و فرو برد لیکن در دوم ترك
اولیست و همچنین در فرو بردن نخاع و نخامه هر چند مخلوط بودن انها خلافست و اگر بی ودن

او رود ابر هم یا انغماس یا انغماس او در آب مبطل است بنابر اظهر و اشهر و همچنین است ابر هم بخور و مضر نیست مکیدن
انگشتر بجهت رفع تشنگی و غیر آن و همچنین جایز است طعام بجهت طفل و دانه و نان در حلق مرغ انداختن و چشیدن
نمودن در مبادرها و چشیدن نمک آش و امثال اینها مادامیکه عمدا چیزی فرو نبرد و احوط و اولی ترک است بدون
ضرورت و حاجت بجهت آنکه بعضی حرام دانسته اند و بعضی مکروه و اگر بدون اختیار بحلق او فرو رفت در این مواضع
باطل نمیشود روزه هرچند بجهت غرض صحیح بوده باشد و لیکن احوط ترک است و جایز است مضمضه کردن
از برای صائم بنابر اشهر و اظهر هرچند بجهت غیر وضو باشد بلکه هرچند بجهت خشک شدن باشد و لیکن افضل ترک
آنست در غیر وضو و مکروه است که مبالغه و تکرار کند و مستحب است که بعد از مضمضه سه مرتبه آب دهن را بیندازد
و هرگاه کسی مضمضه کند و آب بحلق او برود پس اگر عمدا فرو برد روزه او باطل است و موجب قضا و کفاره است
و اگر عمدا نباشد پس اگر در وضوی نماز واجبی باشد بر او چیزی نیست و همچنین است اگر بجهت مداوا باشد
یا بجهت ازاله نجاست بکند بنابر اظهر و بعضی ملحق کرده اند مضمضه بعد از چیز خوردن را و این قریب است
و اما اگر در وضوی نافله باشد اظهر لزوم قضا است و همچنین اگر مضمضه را بعنوان عبث و لغو و
از برای خنک شدن کرد و آب بحلق او فرو رفت و اما استنشاق پس اگر بسبب آن داخل شود آب در حلق اظهر آنست
که بر او چیزی نیست بلکه مفسد بودن آن ثابت نیست و جایز است مسواک نمودن حتی بچوب تر بلکه سنت است
مطلقا و لیکن اگر مسواک نمود مسواک را بیرون بیاورد مادامیکه مسواک میکند و اگر بیرون آورد آب از آن
فرو نبرد و جایز است رو دادن و احلیل نمودن تا آنکه بجوف برسد و مفطر نیست بنابر اقوی و همچنین
دوا در جراحت رختن تا بجوف برسد یا امثال اینها و اگر چیزی بر او بن دندان مثل نیزه که فرو برود در شکم او
یا خود باختیار چنین نماید و مثل مذکور است بنابر اقوی چیزی در دماغ کردن بنحوی که وارد بر حلق و داخل
در جوف شود ششم جماع کردن و آن مفسد روزه است چنانچه موجب قضا و کفاره است بنحو مطلق چه در قبل

جماع

وچهارم وجه در فاعل وچه در مفعول هرچند مفعول مرد باشد بنابر احوط و اشهر بلکه بنابر وجه
قوی چه انزال بشود و چه نشود و همچنین در فرج حیوانات بنابر اشهر و اظهر و اگر محتلم شود در روز
روزه مفسد روزه نیست چهارم کذب بر خدا و رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین که مبطل
روزه و موجب قضا و کفاره است لیکن در وقتی مبطل است که بداند کذب است و نسبت او را بهر یکی
از ایشان دهد هرگاه اعتقاد کذب بودن نداشته باشد و نسبت بدهد و در واقع کذب باشد مبطل نیست
و نه موجب قضا و کفاره و اگر نسبت بدهد حکم را بخدا یا رسول یا ائمه علیهم السلام بمجرد دیدن
در بعضی کتب اموات یا شنود از کسی که قابلیت تقلید نداشته باشد یا بگوید بقطع از اجتهاد بمجرد اطلاع
از جمعی از فقها مشکل است و همچنین اگر بگوید که حکم غسل چنین و غسل روزه چنانست و امثال
لیکن اظهر در اخیر عدم بطلانست چنانچه در اول نیز و نیز است عدم ابطال و اظهر از آن هرگاه
نقل کند که فلان کس یکی از مجتهدین است فلان چیز را حکم خدا میداند و حال آنکه آن مخالف واقع
باشد بلکه هرچند خود نیز از او مخالف واقع بداند و احوط الحاق نمودن فحش و هرزه لسان و معصومین
هرچند عدم الحاق است و اما کذب بر غیر خدا و رسول و ائمه موجب قضا و کفاره نمیشود بنابر اظهر
هرچند بر سایر انبیا و اوصیا ایشان باشد پنجم ارتماس در آب که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است
بنابر اظهر و حاصل میشود آن بفرو رفتن در آب بلکه بفرو بردن سر را در آب هرچند بدن
باموی سر بیرون باشد از آب بنابر اقرب و فرق نیست در میان آنکه منافذ سر منسد باشد یا باز
و نه در میان آنکه روزه واجب و مستحب را فاسد و نه در میان آنکه بدفعه فرو برد یا بکشد یا نه مگر
آنکه هر جزوی را علیحده فرو برد بکشد که مجموع در یکحال در زیر آب نباشد که بر این تقدیر نه حرام است
و نه مبطل است و نه مفطر پس اگر سر در زیر آب نماید بقصد غسل کردن غسل او باطل است بنابر اظهر

وعیف

ومنی بودن بنابر آن مفسد روزه نمیشود لیکن این فعل حرام است و اگر بنظر کردن و نگاه کردن خارج شود
خلاف است که آیا موجب قضا و کفاره هست یا نه و اظهر آنست که اگر قصد او انزال باشد یا آنکه عادت این
خروج منی باشد موجب قضا است و نه کفاره و همچنین است حال گوش دادن بصدای زن و سخن او و تخیل
جماع و غیر آن هرگاه باعث خروج منی شود نهم احتقان بمایع است بدون ضرورت و آن حرام و مفسد
روزه و موجب قضا است بلکه موجب کفاره نیز بنابر اظهر و اما بجامد پس آن نه حرام است و نه موجب قضا
و کفاره بنابر اظهر بلکه مکروه است لیکن احوط ترک است دهم بقای بر جنابت است عمدا تا طلوع فجر چه
جنابت بجماع رسیده باشد یا باحتلام یا بسبب دیگر و آن حرام است و مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است
بنابر اشهر و اظهر و این حکم جاری است در روزه شهر رمضان و قضای آن در جمیع اقسام روزه حتی در
صوم مستحب بنابر احوط و ملحق میشود ببقاء بر جنابت بقاء بر حیض و نفاس و استحاضه و تفصیل آن گذشت
لیکن ظاهر ترتیب قضا در اینها نه کفاره بنابر اقرب چنانچه اظهر اختصاص حکم اینها است بشهر رمضان
نه بغیر آن حتی قضاء شهر رمضان و اما غسل مس میت ظاهر عدم وجوب آنست و مثل بقاء بر جنابت است
خوابیدن جنب بقصد عدم غسل یا تردد در آن بنابر اقوی و همچنین است نومیکه بعد از نوم مسبوق
بر جنابت باشد اگر عازم بر غسل باشد و اگر عازم باشد و بخوابد تا صبح کفاره بر او واجب نیست و لیکن قضا
بر او لازم است و این نومه و نومه سابق بر او هیچیک حرام نیست و لیکن احوط ترک نومه ثانیه است
و اگر دفعه سیم بخوابد قضا و کفاره هر دو بر او لازم است هرچند عازم باشد بر غسل و باشد چه نشد
و مثل نوم ثانیه است نوم اول اگر بخوابد بدون نیت داشتن بر غسل تا صبح یا مردد باشد در غسل
و غسل ننمودن و اما اگر غافل شود از جنابت یا از غسل یعنی از صبح یا آنکه شب روزه است مشکل است
حکم بوجوب قضا و اظهر عدم وجوب کفاره است بلکه قضا نیز و اگر ممکن نشود در یکی از جنب و غیر آن

برتقدیر عمدا بودن ارتماس است و اگر سهوا ارتماس نماید باعث فساد روزه نمیشود مگر آنکه بعد از فرو بودن سر
متذکر شود و مبادرت نماید به بیرون آوردن سر از آب و غسل در هر دو صورت صحیح است و اگر آن را نماید سهوا
در آن غسل صحیح است روزه او باطل است غسل آن ششم رسیدن غبار بحلق و حد آن مخرج خاء معجمه است
و آن موجب قضا و کفاره است بنابر اظهر و فرق در غبار چه غبار حلال باشد مثل آرد یا حرام مثل خاک لیکن
نه مطلقا بلکه اگر برسانیدن خود باشد از او یا باعث شدن بر فعلی که آن موجب رسیدن باشد و مثل
آنکه بایستد در موضعیکه غبار باشد و حفظ ننماید از خود بخلاف آنکه هرگاه حفظ نماید از خود بنحویکه باید
بعد از آن ظاهر شد که غبار در حلق شده است یا آنکه بسبب هوا یا سبب بحلق رسیده بدون شعور مضر نیست و همچنین
است هوا باقی ماند که آیا معتبر است در غبار غلظت چنانچه جمعی اعتبار نموده اند میگویم اگر مراد از غلظت
آنست که احساس شود غبار اعتبار وجوب است بخلاف آنکه اگر زیاده از آن اراده شود مشکل است نظر بعموم
نص یا اخبار بعد و بعضی اجماعات منقوله پس اظهر و احوط عموم است و جمعی الحاق نموده اند دود بخاری را که
غلیظ باشد و احوط اجتناب است هرچند در لزوم آن شک است هفتم قی کردن و آن موجب قضا است اگر بعمد اختیار
واقع شود و اگر بی اختیار قی نماید بر او چیزی نیست و اگر بطریق ضرورت شده باشد اثم نیست لیکن
مفسد روزه است و مراد در قی بصدق عرفی است پس بیرون آمدن از باب بیرون آمدن هسته و کرم و نحو
آن بنابر اقوی و همچنین هرگاه غذا بالا بیرون آید بحلق و برگردد مضر نیست و اگر بی غذا هم بیاید
باید از او بیرون و اگر عمدا فرو برد موجب قضا و کفاره میشود بنابر اظهر هشتم استمنا است یعنی اخراج
نمودن منی از خود بر غیر جماع مطلقا چه بتوسط خود باشد یا بدست و غیر دست و چه بتوسط غیر مثل زوجه
یا کنیز یا غیر ایشان بملاعبه و ملامسه یا فعل یا غیر آن و آن موجب قضا و کفاره است بنابر اظهر و همچنین
فعلی که موجب انزال شود عادت هرچند قصد انزال نشود و اگر قصد انزال داشته باشد بفعلی و منی

بنمودن

غسل واجب است تیمم نماید بنا بر اقوی و احوط این تقدیر خلاف است در اینکه واجب است بقا بر این تیمم و نماید
تا صبح یا نه اول احوط است هر چند در تعیین این اشکال است و همچنین است کلام در آن هر گاه محدث به حدث اصغر
دیگر شود باقی ماند در مقام چند مبحث — انکه اینجا مذکور شد که مبطل روزه است در وقتی است که بعمل
بیاورد انرا از روی عمد و اختیار پس هر گاه نسیانا فعل مفطری بعمل بیاورد روزه ان باطل نمیشود بجمیع اقسام روزه
ها از روزه واجب و مستحب و ادا و قضا و معین و غیر معین بنا بر اظهر و اگر بداند که روزه است ولیکن فراموش
کرده باشد که فعل باطل میکند روزه را و آن را بعمل بیاورد در آن اشکال است و در فساد ان خالی نیست و هم
چنین باطل نمیشود هر گاه بدون قصد و اراده فعل مفطر از او واقع شود مثل انکه پشه برود از گلو و در حلق
او داخل شود یا داخل شود غبار غلیظ در حلق او در صورتی که احتراز از آن ممکن نباشد و همچنین هر گاه بغیر
در حلق او چیزی یا لقمه او را بزنند که بی اختیار و بی قصد شود و بخورد و اظهر آنست که اگر او را بترسانند بضرر نفس
یا عیال یا مال یا برادران دینی او بنحوی که لایق بحال او نباشد تحمل آن و قراین شهادت بدهد که اگر افطار نکند بحکم
چنان خواهد شد پس اگر افطار نماید روزه او باطل است و اما در وجوب قضا بر او اشکال است و احوط
قضا است و در این حکم است تقیه از مخالفین بنا بر اظهر و شهید [illegible] تفصیل داده اند و قائل شده اند بعدم
وجوب قضا در صورت اکراه و وجوب در صورت تقیه و اطلاق نموده اند خوف را در صورت اول و در صورت
دوم شرط نموده اند رسیدن ضرر بسبب خوف و تلف و تقیید آن در اخبار ظاهر آنست که [illegible] وجه است و کفایت
میکند خوف ضرر و واجب است در صورتی که جبر یا خوف بر نفس یا عیال یا مال یا نفس روزه را افطار نماید اما
نماید در باقی روزه بنا بر اظهر و اما اگر شک داشته باشد در اینکه فعلی مبطل روزه است یا نه مثل انکه
مجتهد است و ممکن نمیشود او را فهمیدن حکم یا مقلد است و دسترس بمجتهد نیست اظهر عدم جواز
آن فعل است هر چند در لزوم قضا اشکال است چنانچه عدم وجوب کفاره ظاهر است و همچنین است حکم

اگر شک

اگر شک نماید که در حال ارتکاب آن فعل و یا علم داشت باینکه این فعل مفسد است یا انکه شک داشت و قدرت
بر اجتهاد یا اخذ از مجتهد نداشت و اما جاهل پس اگر مقصر است اشکالی در بطلان صوم او نیست بلکه ظاهر
تعلق قضا بلکه تعلق کفاره هم احتمال دارد هر چند اقوی عدم تعلق است و اما اگر غیر مقصر است مبطل نیست و بر او
کفاره نیست قطعا بلکه در تعلق قضا اشکال است بلکه بعید نیست عدم تعلق و اگر کسی چیزی بخورد یا آب
بیاشامد یا جماع کند سهوا پس گمان کند بطلان عمل او و مفطر بعمل آورد و بعد از آن حکم آن حکم جاهل است
انکه قضا او واجب نمیشود مگر از شهر رمضان و نذر معین و اما غیر اینها از واجبات مثل قضاء
شهر رمضان و نذر غیر معین هر چند واجب میشود روزی بدل روزی لکن ان قضا نیست بلکه همان
واجب اول است و اما کفاره پس واجب است در شهر رمضان و نذر معین و صوم اعتکاف اگر واجب شود
بدون اشکال و خلاف است در قضاء شهر رمضان بنا بر اشهر و اظهر و سنت است قضاء روزه سه
روز در هر ماه که خواهد — در بیان مفطراتی که حرام نیست ارتکاب انها و لکن موجب قضا
میشود و انها چند چیز است از انجمله افطار نمودن قبل از مراعات فجر با قدرت بر ان بگمان اینکه باقی است
بر باقی بودن شب بدون شک و بعد ظهور [illegible] جایز است تا یقین بطلوع صبح ندارد و مفطر بعمل آوردن
مثل خوردن و آشامیدن و جماع کردن مگر جنب کند که بقدر غسل کردن وقت نیست لکن بعد معلوم
شود که صبح بوده قضا بر او لازم است با قدرت بر مراعات و اگر ملاحظه و تفحص نماید و مطمئن شود
بباقی بودن شب یا قدرت بر آن نداشته باشد مثل انکه محبوس باشد و بعد معلوم شود که صبح بوده است
لازم نیست بر آن قضا و بر هر تقدیر کفاره لازم نیست و اظهر اختصاص بصحت است بر تقدیر ملاحظه
نمودن بشهر رمضان و واجب چنانچه صور فساد اعم است از واجب و غیر واجب و معین و غیر معین
و از انجمله اعتماد نمودن بقول کسی که خبر بدهد که شب است و باید مطمئن شود و مظنه بقول

او بهم رساند و مفطر بعمل آورد و بعد معلوم شود که صبح طالع بوده و فرقی نیست در خبر دهنده میان انکه ثقه باشد
یا مرد فاسق باشد یا عادل نظر بعموم تعلیل در نص صحیح بلکه هر چند عدلین باشد مگر انکه از قول ایشان علم بهم
رساند یا انکه خود تفحص کند که بر آن قضا لازم نیست و از آن جمله است اگر کسی خبر دهد که صبح است و او گمان
کند که شوخی میکند یا دروغ میگوید چیزی بخورد و بعد معلوم شود که صبح بوده و لازم است بر او قضا
نه کفاره هر چند خبر دهنده عادل باشد بلکه عدلین لیکن احوط اجتناب است بر تقدیر خبر و خصوصا
بر تقدیر اخیر و فرقی نیست که پیش از اخبار مخبر خود تفحص کرده باشد و از انجمله است در نزد اکثر علما ظن
بدخول وقت هر گاه علم بهم رساند بسبب ظلمتی که عارض شده از ابر و غبار و افطار نماید و بعد ظاهر
شود فساد ظن او و این احوط است هر چند در لزوم قضا اشکال است بلکه اقوی عدم وجوب است و از انجمله
شمرده شده است اخبار مخبر بدخول مغرب هر گاه بعد خلاف آن منکشف شود و اقرب آنست که اگر مانع
از تحصیل علم است مثل ابر و حبس و غبار و قول خبر دهنده افاده ظن بکند صورت قضا نخواهد بود و اگر
خبر مذکور با تمکن از علم است جایز نیست اعتماد بر آن و بر تقدیر اعتماد نمودن بآن قضا و کفاره هر دو لازم است
فصل در احکام روزه جایز نیست روزه واجب معین بالذات را افطار کردن مطلقا و بر تقدیر افساد در بعض انها
کفاره واجب میشود و مثل روزه ماه رمضان و نذر معین و شبه آن و جایز است افطار نمودن روزه غیر
معین را پیش از زوال مطلقا چه قضای ماه رمضان باشد و چه غیر آن و قضا چه از خود باشد چه از غیر
و از غیر چه بر وجه تبرع باشد چه بر وجه ولایت چه بر وجه استیجار و مکروه است افطار نمودن بعد
از زوال غیر قضا شهر رمضان و حرام است در آن بنا بر اظهر مگر انکه اجیر باشد بلکه در محل از غیر مطلقا که
جایز است افطار و لیکن احوط ترک است و اگر مضیق باشد وقت قضا چه باعتبار داخل شدن ماه رمضان
دیگر باشد چه باعتبار ظن وفات معین است تمام آن مطلقا و لازم نیست کفاره بر آن اگر باطل کند قبل

از زوال

از زوال و بعضی ملحق نموده اند قضا نذر را بقضاء ماه رمضان در حرمت افطار و بعد از زوال و تعلق کفاره
و آن ضعیف است لیکن احوط است و مکرر میشود کفاره بتکرار موجب آن اگر واقع شود در ایام متعدد چه
کفاره روز اول را داده باشد و چه نداده باشد و اما در یک روز اگر مکرر شود خلاف است و اظهر عدم وجوب
تکرار است مطلقا چه اسباب کفاره از یک جنس باشد یا مختلف باشد و چه جماع باشد یا غیر آن و چه کفاره
در وسط داده باشد یا نه لکن تکرار کفاره در خصوص جماع احوط است بلکه مطلقا و خصوصا در غیر صورت اولی
و هر گاه کسی بعمل آورد چیزی را که موجب کفاره باشد و بعد از آن چیزی که مبطل روزه است روی دهد مثل
حیض و مرض اظهر عدم سقوط کفاره است و اگر در آخر ماه رمضان افطار کند و بعد ثابت شود که روز عید است
در آن کفاره نیست و اگر مردی زن خود را اکراه نماید بر جماع و هر دو صائم باشند واجب است دو کفاره
بر زوج و فرقی نیست در حکم مذکور میان دائمه و منقطعه و اگر زن اطاعت شوهر نموده باشد واجب است بر هر یک
کفاره و اظهر آنست که کنیز و زوجه نائمه و اجنبیه ملحق نمیشوند بزوجه مکرهه در تحمل وطی کننده کفاره را چنانچه
اظهر آنست که ملحق نمیشود اکراه کردن زن شوهر را بر جماع و نه اکراه اجنبی زن و مرد را بر جماع و نه اکراه اجنبی
اجنبیه را و نه اکراه زوج مسافر زوجه صائمه خود را بلکه کفاره بر این تقدیر اصلا نیست و ظاهر میشود
از بعضی تحمیل در اکراه در صورت اخیره و اظهر عدم جواز است و اگر کسی افطار نماید در ماه رمضان بچیزی که
بدیهی دین باشد که آن مبطل روزه است مثل اکل و شرب با اعتقاد حلیت آن باشد پس او مرتد است بلکه
بعضی حکم کرده اند بآنکه افطار نمودن بچیزی که مفطر بودن آن بدیهی دین باشد مثل اکل موجب
و آن ضعیف است و واجب است قتل مرتد مذکور و اگر مسلمان زاده باشد و ممکن نباشد رجوع او نسبه توبه
او در ظاهر قبول نمیشود و هر گاه ممکن نباشد دعوای شبهه در حق او و توبه او قبول میشود یا کم مسلمان زاده نباشد
باید او را توبه داد و توبه او قبول میشود و اگر معتقد عصیان باشد تعزیر باید بشود و اگر عود نمود [illegible] تعزیر باید

فصل ۳

شود و هم چنین تا سه ربیر و اظهر وجوب قضای اوست در مرتبه سیم مراد ابصار و دراب

دو مطلب است در مستحبات است و اهم انها بکار بردن جوارح است در طاعت و محافظت

نمودن انها است از معاصی و تبعات در حدیث است از حضرت پیغمبر صلعم که هر کسی که روزه بگیرد شهر رمضان را

از روی ایمان و طلب ثواب باز دارد چشم و گوش و زبان خود را از مردم قبول مینماید جناب اقدس الهی صوم او را و می‌آمرزد

گناهان سابق و لاحق او را و عطا میکند او را ثواب صابرین و از جمله اداب است روی بقبله نمودن در وقت نظر

کردن بر هلال و تکبیر گفتن خصوصا بر روی هلال و دو دست را بلند کند و خطاب کند بهلال و گفتن

ربی و ربک الله رب العالمین اللهم اهله علینا بالامن والایمان والسلامة والاسلام والمسارعة

الی ما تحب و ترضی اللهم بارک لنا فی شهرنا وارزقنا خیره وعونه واصرف عنا ضره وشره وبلائه

وفتنته و نیز گفتن بعد از برداشتن دو دست و روی بقبله نمودن اللهم اهله علینا بالامن والایمان

والسلامة والاسلام والعافیة المجللة والرزق الواسع ودفع الاسقام اللهم ارزقنا صیامه

وقیامه وتلاوة القرآن فیه اللهم سلمه لنا وتسلمه منا و گفتن ایها الخلق المطیع الدائب السریع

المتردد فی فلک التدبیر المتصرف فی منازل التقدیر آمنت بمن نور بک الظلم واذاب بک البهم وجعلک آیة

من آیات سلطانه وامتحنک بالزیادة والنقصان والطلوع والافول والانارة والکسوف فی کل ذلک انت

له مطیع والی ارادته سریع سبحانه ما احسن ما دبر واتقن ما صنع فی ملکه وجعلک الله هلال شهر حادث

لامر حادث وجعلک الله هلال امن وایمان وسلامة واسلام هلال امنة من العاهات وسلامة

من السیئات اللهم اجعلنا اهدی من طلع علیه وازکی من نظر الیه وصلی الله علی محمد وآله وافعل

بی کذا یا ارحم الراحمین و نیز سنت است بعد از دیدن ماه حرکت از مکان خود بکند و بگوید اللهم انی

اسئلک خیر هذا الشهر بفتحه ونوره ونصره وبرکته وطهوره ورزقه واسئلک خیر ما فیه وخیر ما بعده واعوذ

بلکه من

بک من شر ما فیه و شر ما بعده اللهم ادخله علینا بالامن والایمان والسلامة والاسلام والبرکة والتقوی

والتوفیق لما تحب وترضی و نیز خواندن سایر ادعیه مأثوره و از انجمله است دعای صحیفه سجادیه و دعای که عمانی

خواندن آن را واجب دانسته اند و آن اینست الحمد لله الذی خلقنی وخلقک وقدر منازلک وجعلک مواقیتا

للناس اللهم اهله علینا اهلالا مبارکا اللهم ادخله علینا بالسلامة والاسلام والیقین

والایمان والبر والتقوی والتوفیق لما تحب وترضی و احوط عدم ترک است هر چند قول بوجوب بر نهایت ضعیف

است و از انجمله سحور خوردن در حدیث است از حضرت پیغمبر صلعم که سحور بخورید هر چند بشربتی از آب باشد

و مودن کسی متبینه باشد که رحمتهای خداوند بر سحور خورندگانست و موکد است در واجب و در شهر رمضان

موکد است و اول آن ابست و افضل آن سویق است یا مویز و اب با خرما و آب و هر چه نمود بیشتر خوردن

نصیح افضل است و مستحب است تقدیم نماز مغرب بر افطار مگر در وقتیکه جماعتی منتظر باشند یا منازعه

نماید نفس او یا او در افطار و در انتظار غیر کفایت میکند لکن حکم بعید است کفایت شک و سنت است

افطار نمودن برطب و آب و خرما و آب خصوصا در فصل رطب برطب و در فصل خرما بخرما و هم چنین سنت است

افطار نمودن بآب چه سرد باشد و چه گرم لکن بآب گرم موکد است و شیر و قهوه یا زکندم یا جو و حلوا و

تاکید در ایشیر نیز هست و مجملا هم خوبست در حدیث است که پیغمبر صلعم میفرماید که ابتدا کن به معده و جگر را

پاک میکند و دهن را خوشبو میکند و دندانها را قوت میدهد و جسد را قوت میدهد و بینای

چشم را جلا میدهد و گناهان را میشوید و فرو مینشاند هیجان رگهای او را ساکن میکند سودای غالب را

و قطع میکند بلغم را و برطرف میکند حرارت را از معده و درد سر را دفع میکند و سنت است که بعد

از افطار کردن بگوید اللهم لک صمنا وعلی رزقک افطرنا فتقبله منا ذهب الظمأ وابتلت العروق

وبقی الاجر و نیز سنت است که در نزد لقمه اول بگوید بسم الله الرحمن الرحیم یا واسع المغفرة اغفر لی

نیز خوبست و سنت است خواندن سوره انا انزلناه در وقت افطار خوردن و سحور کردن در حدیث است از حضرت

امام زین العابدین آنکه هر کس بخواند آن در وقت افطار کردن و سحور خوردن خواهد بود در این دو حال مثل

کسی که در خون خود غلطیده باشد در راه خدا و سنت است اعتکاف در شهر رمضان خصوصا در دهه

آخر و خواندن قرآن و تسبیح و تهلیل گفتن و بسیار ذکر کردن و بسیار دعا خواندن و استغفار نمودن

و صلوة بر رسول خدا فرستادن در شب و روز بقدر استطاعت و تصدق بسیار کردن و نیکوئی بر برادران دینی

نمودن و با افطار خوراندن ایشان و با خود احیا نمودن شبهای طاق را و تعطر نمودن در روز روزه خصوصا

در اول نهار قیلوله نمودن و از جمله سنن افضلیت افطار است در روزه مستحب هرگاه روزه دار خوانده شود بطعام

چه خواننده بطعام چه خوانده شده بار رد باشد چه زن چه در اول روز باشد چه در آخر روز چه بر

خواننده بطعام شاق باشد قبول نکردن و چه شاق نباشد و چه طعام را بجهت روزه دار مهیا نموده باشد

و چه آنکه بای بگوید بلکه مستفاد میشود از اخبار فضیلت افطار هر چند بمحض خواهش نمودن خوردن روزه باشد

با افطار کردن بخرما یا مویز و امثال آن باشد و لیکن بر هر تقدیر مشروط است افضلیت بآنکه خواننده بطعام شیعه

اثنی عشری باشد و مقصود از خوردن اجابت مؤمن یا مؤمنه و خوشحالی نمودن او باشد نه مجرد چیز خوردن و طلبی

آنست که اظهار ننماید که روزه است و بر تقدیر اظهار نیز افضل افطار است و اگر معلوم شود که مقصود خواننده

بطعام صرف دفع ننگ و حوالت بخل یا بخوان از خود باشد رجحان ندارد افطار کردن بلکه در بعضی صور خوردن

حرام است مثل آنکه علم بعدم رضای او داشته باشد و کفایت میکند در رجحان قبول اجمال خواندن و ابتدا ذکر شد

از استحباب و رجحان هم باعتبار حال خواننده شده بافطار بود و اما خواننده بافطار را پس سنت است بانه خواهر

استحباب نظر بآنکه بر ثواب و از برای غیر اضافه بر اجر اطعام و لیکن دخلی بافطار ندارد در مکروهات روزه است ۱۵

و آن بسیار است علاوه بر آنچه گذشت مثل استمتاع از زنان بتقبیل و ملاعبه و ملاعبه در وقتی که ظن داشته

بالتزوم

با عدم انزال اگر تحریک شهوت نماید چه پیر باشد چه جوان و اگر تحریک شهوت نکند مکروه نیست و هم چنین

نقلیکه باعث ضعف شود مثل اخراج خون تمام و خون گرفتن چه حجامت باشد و چه بغیر آن لیکن کراهت هر یک

در وقتی است که باعث ضعف شود و هم چنین ترکردن جامه بر بدن و آماز کردن بدن و ریختن آب بر بدن پس مکروه

نیست هر چند بدن بسبب تر خنک شود مکروه نیست از برای مرد در آب نشستن و بودن در حین روزه و مکروه است

از برای زن بنابر احوط در آب نشستن و در آب بودن هر گاه قبل او در زیر آب باشد و اقل مؤکد است بلکه احوط ترک است

چونکه بعضی حرام دانسته اند و قضا آن را واجب دانسته اند و بعضی علاوه نموده است کفاره را و بر تقدیر کردن

احوط عدم ترک قضا است و بعضی ملحق نموده اند بزن خنثی را و بعضی گفته اند فرق نیست در آن میان مشکل و غیر مشکل

و بعضی علاوه نموده اند خصی ممسوح را و بعضی مقطوع الذکر و متابعت ایشان در رجحان ترک خوبست و مکروه

نیست در آب نشستن کسی که غسل او را بعید و کوره باشد یا پیچانیده باشند و هم چنین مکروه است انشا نمودن شعر

در ماه رمضان چه در روز و چه در شب مگر اشعاریکه حق باشد خصوصا آنها که در شان اهل بیت باشد و هم چنین سرمه

کشیدن در چشم اگر آن سرمه طعمی باشد که بحلق برسد بلکه بهتر ترک سرمه کشیدن است مطلقا بلکه دارو نیز

ظاهر کراهت جمیع است و اگر در سرمه مشک یا عنبر باشد کراهت آن شدید است و مکروه است سعوط و

بالاکشیدن چیزی است که از بینی داخل شود چه تعدی بحلق نماید یا ندو بر هر یک از دو تقدیر بعضی موجب قضا

و بعضی موجب قضا و کفاره دانسته اند و احوط ترک است مطلقا و هم چنین بخور لغو و غیبت گفتن و شنیدن

چنانچه بعضی ذکر نموده اند و نزد ایشان مستحب است بنابر اظهر بلکه مستحب است که صائم تمام جوارح او امساک نماید

از آنچه بنا بر آن بکند و هم چنین بوسیدن ریحان و بوئیدن رجس اکثر است بلکه بهتر آنست از برای صائم ترک بوی

مشک و زعفران است بلکه هر بوی سبزه که خوشبو باشد نیز و اما سایر بوهای خوش پس مکروه نیست

بلکه مستحب است بصائم استعمال آنها و هم چنین سفر کردن مکر بسبب ضرورت مثل حج و جهاد و حفظ و نفس و غیر

بانکه نیت روزه روز اول ماه بکند در روز بیست و نهم مکروه نیست و ترک در این اولی است و مکروه نیست افطار
نمودن بجهت استقبال اخوان مؤمن و تشییع نمودن و زیارت رسول خدا و زیارت ائمه اطهار علیهم

در تفصیل اقسام روزهٔ واجب و سنت و مکروه و حرام و در این چند فصل است — در روزهٔ ماه رمضان و کلام فصل

در این گذشت بتفصیل و باقی ماند کلام در علامات دخول ماه رمضان و در این چند بحث است بحث

در اینجا اعتبار این هست و آن چند چیز است اول رؤیت هلال است هر که دید ماه را روزه بر او واجب میشود
هر گاه یقین داشته باشد برؤیت هر چند دیگری ندیده باشد چه عادل باشد چه غیر عادل چه شهادت داده باشد
در نزد حاکم شرع چه نداده باشد و چه شهادت او قبول شده باشد چه نشده باشد و اگر افطار کند واجب است بر او قضا
و کفاره چنانچه اگر روزه بگیرد در روز اول شوال آثم خواهد بود و در وجوب استحباب طلب هلال و تفحص
از آن خلاف است و اظهر قوم و احوط عدم ترک است و هر گاه دیده شود هلال در یکی از بلاد متقاربه که مختلف
نیست مطالع آنها مثل عراق و بغداد و در باقی دیده نشود واجب است بر جمیع اهل آن بلاد و اگر متباعد باشند مثل
بغداد و خراسان و حجاز و عراق پس هر یک حکم خود را دارند و حکم هلال عید نیز چنین است و اگر شخصی از بلدی که
دیده شده است ماه در آن سفر کند به بلدی که دیده نشده است در اینجا بجهت بعد و احوط متابعت نمودن
است با ایشان بلکه اظهر نیز چنین است که [illegible] باشد و بعضی میل باو اعتبار نموده اند دوم گذشتن سی روز است از هلال
شعبان که در این صورت واجب میشود روزه هر چند هلال شهر رمضان دیده نشود و همچنین هلال شوال
معلوم میشود بگذشتن سی روز از هلال شهر رمضان سیم شهادت عدلین است هر گاه موافق باشند در
شهادت در وصف هلال و شهادت بدهند برؤیت و موقوف نیست قبول آن بر حکم حاکم شرع بلکه مقبول است
شهادت ایشان هر چند حاکم شرع رد نماید شهادت ایشان را بجهت عدم معرفت بحال ایشان یا بسبب اشتباه
در حال ایشان پس هر گاه با اختلاف شهادت بدهند مثل اینکه یکی بگوید مجوف بود و دیگری بگوید منقسم بود

یا یکی

یا یکی بگوید در طرف جنوب بود و دیگری بگوید در طرف شمال بود یا یکی بگوید ضعیف بود و دیگری بگوید قوی بود قبول نمیشود
بخلاف آنکه اگر یکی بگوید قبل از غروب دیدیم و دیگری بگوید بعد از غروب دیدیم منافی قبول کردن نیست و اگر یکی شهادت
بدهد بر اول شعبان با آنکه شب شنبه رؤیت نمود و دیگری شهادت بدهد بر اول شهر رمضان با آنکه رؤیت
نمود در شب دوشنبه دو قول است در این اظهر عدم قبول است و اگر شاهدی بگوید امروز روز اول ماه است و اکتفا
نکند بگویدن و جواز اگر آن در جهت که کفایت میکند یا استفسار نماید و معلوم شود وجه آن که آن
وجهی است که میتواند اعتبار نمود و اگر دو نفر شهادت بدهند که دو نفر شهادت دادند برؤیت در قبول آن خلاف
و اظهر عدم قبول است و فرق نیست در قبول شهادت عدلین میان اینکه مانع در هوا باشد یا نباشد و از خارج بلد
باشند یا از داخل چهارم شیاع است با آنکه بگویند جمعی که مراد [illegible] شیوع هلال است در صورت حصول علم
اشکالی نیست و اما در صورت عدم حصول علم خلاف است و محقق [illegible] خلاف در میان علما نموده در اعتبار بحث
رؤیت شایعه و علامه در تحریر نقل اجماع بر آن نموده هر چند در غیر تحریر از ایشان [illegible] عدم وقوع اجماع
و بر هر تقدیر با حصول ظن متاخم علم اعتبار قول است و لیکن احتیاط [illegible] شود خوب است — در اینجه اعتبار
اعتبار در این نیست و آن اجمالا هر چیز است که افادهٔ ظن بکند و حجت شرعی نباشد و تفصیلا چند چیز است
اول خبر کسی غیر عادل [illegible] چه منظم باشد با خبر دیگر بلکه هر چند بحد شیوع برسد اگر افادهٔ علم نکند و اگر
افاده بکند در آن کفایت است سیم جدول [illegible] باشد از حساب [illegible] از نجوم یا غیر آن چهارم [illegible]
تفسیر [illegible] شعبان باشد ابدا ناقص و رمضان ابدا تمام و هر شهر [illegible] ناقص مطلقا
و هر شهر [illegible] از هلال ماه رجب [illegible] غیبوبت ماه قبل
از شفق و بعد از شفق و سایه در شخص [illegible] غایبان شده اعتبار کرده است [illegible] صدوق در مقنع با آنکه
اول اعلامات [illegible] اول قرار داده است و دوم را علامت شب دوم و سیم را علامت شب سیم [illegible]

با آنکه نور ظاهر شود در جرم قمر بطریق دایره و آن از ظاهر صدوق [illegible] نموده که علامت شب دوم دانسته است
و میل بآن نموده است بعضی از اواخر فقها هفتم رؤیت هلال پیش از زوال و از بعضی از قدما علامت
دانسته [illegible] برای آنکه ماه در شب گذشته بوده است جمعی از متاخرین میل بآن نموده اند هشتم بعد ماه رمضان
سال گذشته را در اول ماه رمضان حاضر قرار داده اند چنانچه در روایات وارد شده است و جماعتی عمل بآن
نموده اند در وقتیکه رؤیت [illegible] بکند در تمام ماههای سال و آن بی وجه است لیکن بعضی عمل باین طریق نموده اند نظر بغلبه
و عادت و آن مشکل است و مشهور بر این تقدیر شمردن تمام شهور سال است سی روز نهم مخفی بودن هلال
در روز [illegible] علامت است بر آنکه بعد از آن دو شب اول ماه است چنانچه بعضی از اخبار [illegible] بحث
نسبت داده شده است — در احکام کسانیکه مسدود است بر ایشان طرق معرفت و غیر ایشان پس
اگر شخصی محبوس یا اسیر باشد و ماه رمضان بر او مشتبه شود و علم بآن از برای او میسر نباشد واجب است بر او
اختیار غالب شهری که مظنه دارد که آن ماه رمضان است و روزه بگیرد آن را و اگر مظنه نداشته باشد و ممکن است
تحصیل مظنه از تحصیل آن چاره نیست پس اگر موافق شد عمل او یا واقع یا ظاهر شد بعد که ماه رمضان
بوده است واجب است با مستمر شد اشتباه جزو است از او و اگر ظاهر شد و الا واجب است از او و اگر بعضی
آن پیش از ماه واقع شده باشد نیز باطل است و مثل آن است که اگر واقع شده باشد موافق با روز [illegible]
حرام باشد روزه آن و باید تلافی آن بکند و احوط لزوم استیعاب است بعد از فراق از روزه در
تحصیل علم بموافقت با ماه و مخالفت هر چند اظهر عدم لزوم است و احوط در نیت آنست که تعیین
اداء و قضا نکند هر چند ظاهر جواز نیت اداء است و به تقدیر واقع شدن بعد از ماه رمضان مجزیست
از قضا ظاهر [illegible] اختیار اولی است و بعضی ملحق نموده اند این ماه مذکور را با ماه رمضان در وجوب
کفاره در افساد روزه و وجوب تتابع و اتمام سی روز و اگر نه بینند هلال را و احکام عید را و بعد از آن

از نماز و فطره

از نماز و فطره و مستلزم بر غیر از لزوم تتابع و وجوب اتمام سی روز است هر گاه هلال دیده نشود ظاهر نیست
لیکن اعتبار جمیع احوط است و اگر تحصیل مظنه ممکن نباشد احوط بلکه اظهر تخییر است و در اختیار شهور
و رعایت فاصله در میان دو ماه باید بکند و بعضی از متاخرین حکم نموده اند بر این تقدیر و سقوط تکلیف بصوم فصل
بر وجه اداء و بعضی از انقضاء سال واجب [illegible] قضا را و آن ضعیف و مخالف اتفاق است ظاهرا بحث
در سایر اقسام روزه است و عنقریب خواهد آمد در محل خود از صوم و اعتکاف و کفارات و بدل هدی و نذر
و غیر آن انشاء الله تعالی و در آن چند بحث است — در روزه های مستحب و انواع آن بسیار است از آنجمله
سنت مؤکد است روزهٔ سه روز از هر ماه و آن بنا بر اصح و اظهر پنجشنبه اول از دهه اول است و چهارشنبه اول از
دهه وسط است و پنجشنبه آخر از دههٔ آخر است و سنت قضای آن مطلقا اگر نکرده باشد بدون عذر که
استحباب آن اکثر است و بعد از آنست در جایی اگر فوت شده باشد بسبب سفر و بعد از آنست اگر فوت شده باشد بسبب
مرض اگر عاجز باشد از روزه و مستحب است که تصدق نماید از هر روزی یک مد از طعام یا بدل آن مقدار [illegible] زکوة
گذشت و از آنجمله است نیز روزهٔ ایام البیض از هر ماه که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم باشد بنا بر اصح و اشهر
و همچنین روزهٔ غدیر که هیجدهم ذی الحجه است و دحو الارض که بیست و پنجم ذی القعده است و اول ذی
الحجه که مولد ابراهیم خلیل است که معادل است هر یک از اینها با شصت ماه بلکه روزهٔ روز غدیر [illegible]
است که معادل عبادت از اول دنیاست تا بانقضاء دنیا و نیز سنت است روزهٔ روز اول ماه ذی الحجه تا نهم
و در روایت که آن مساوی است با روزهٔ در تمام عمر خود و سنت است روزهٔ روز ترویه یعنی هشتم ذی الحجه
و آن کفارهٔ یک سال است و روز مولد نبی صلی الله و آن هفدهم ربیع الاول است بنا بر اشهر و روزهٔ آن
معادل روزهٔ شصت سال است و روز بیست نهم ذی القعده است و آن کفارهٔ هفتاد سال است
و روزهٔ روز مبعث که بیست هفتم رجب است و ثواب آن ثواب روزهٔ شصت ماه است و روزهای ماه رجب [illegible]

چهارم ذی الحجه است بنابر اتم و اشهر و روز نوروز و روز عاشورا به وجه حزن نه فضل و بترک اول افطار
نمودن بعد از عصر است به ساعتی بعد از آن و بر این وجه معتبر است و روزه دار است و روز عرفه اگر باعث ضعف
از دعا خواندن کما یکفی نشود و اشتباه در رؤیت هلال نباشد که در این دو صورت مکروه هست و سنت
است روزه گرفتن در روز پنجشنبه و جمعه چه منفرد باشد و چه مجتمع و ماه رجب و شعبان و اخبار در فضیلت
روزه گرفتن این دو ماه بسیار است از آن جمله در حدیثی است که از حضرت صادق علیه السلام که رسول خدا صلعم
فرمود که هر که روزه بگیرد سه روز از رجب می نویسد خدای تعالی از برای او ثواب روزه یک سال
و هر که هفت روز از او روزه بگیرد بسته میشود بر روی او هفت در جهنم و هر که روزه بگیرد هشت روز
از او گشوده میشود از برای او هشت در بهشت و هر که روزه بگیرد پانزده روز او را حساب میکند خدای تعالی
به حساب آسان و هر که روزه بدارد تمام رجب را می نویسد خدای تعالی از برای او رضوان خود را و هر که خدا رضوان
خود را نوشت عذابش نکند و در حدیث دیگر است از حضرت صادق ع اینکه هر که روز اول شعبان را روزه
بدارد واجب میشود بهشت از برای او و هر که روز از او روزه بدارد نظر میکند جناب اقدس الهی به او در هر روز
و شب در دار دنیا و دائم خواهد بود در نظر جناب اقدس الهی بآن در بهشت و هر که روزه دارد سه
روز از او زیارت میکند خدای تعالی او را در عرش خود از بهشت در هر روز و مقصود از نظر نمودن رحمت
و فیض است چنانچه مکرر است که مقصود از زیارت جناب احدیت زیارت بعضی از خواص درگاه الهی است
و هم چنین سنت است روزه گرفتن نایب و آن امساک نمودن از مفطرات است در بعضی روزها تشبیه به روزه داران
و آن در هفت مورد است مسافری که وارد شود به اهل خود یا بلدی که عزم قصد اقامه ده روز یا بیشتر
در آن دارد و بعد از زوال یا پیش از زوال و حال اینکه افطار نموده باشد و مریضی اگر به بهبود رساند و حائض
و نفساء اگر طاهر شوند در اثنای روز و کافر اگر اسلام اختیار نماید و طفل اگر بالغ شود و دیوانه اگر عاقل

شود

شود و بیهوش اگر بهوش آید و کودک و صبی و کافر هرگاه زایل شود عذر ایشان پیش از زوال و افطار نکرده باشند
مبحث ۲ که بعضی حکم بوجوب روزه بر ایشان کرده اند و احوط عدم ترک است و روزه سنت واجب نمیشود بشروع کردن
در آن ولیکن سنت مؤکد است اتمام هرگاه بنصف روز رسید … روزه مکروه و از آن جمله
عرفه است اگر باعث ضعف شود که مانع از دعا خواندن شود بحسب کیفیت یا کمیت یا رؤیت ماه مشکوک باشد
چنانچه گذشت و روزه نافله است در سفر بنابر مشهور و آن خالی از قوت نیست لکن احوط ترک است
و این در غیر مجرب است که استثنای آن گذشت و روزه مهمان است بدون اذن صاحبخانه بنابر قول
جمع و جمعی حرام دانسته اند و آن بعید نیست ولیکن آن در اثنای روز است نه در اتمام چنانچه هرگاه
روزه باشد و میهمان بود و مثل آنست روزه واجب موسع و مشهور کراهت روزه گرفتن مملوک و
زوجه است بدون اذن مولی و شوهر هر چند احوط بلکه اقوی حرمت است و مکروه است روزه ولد
بدون اذن والدین نزد مشهور و قول بحرمت است و آن احوط است و اقوی افضلیت ترک است
مگر در صورت منع والد که حرام است و جماعتی مکروه دانسته اند روزه را از برای کسی که خوانده شود
مبحث ۳ بطعامی و اظهر استحباب ترک است نه کراهت فعل و علی ای حال فروع و تفصیل احکام آن گذشت والله اعلم
و روزه محرم حرام است زیاده بر آنچه گذشت روزه عید فطر و اضحی و ایام تشریق از برای کسی که
در منی باشد و مراد با ایام تشریق یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و یا نهم و دوازدهم در سایر بلاد
روزه روز شک است به نیت ماه رمضان و هم چنین حرام است روزه در سفر مگر آنچه استثنا شد
و در حالت مرض با تحقق ضرر و صوم نذر معصیت و نذر صمت و صوم وصال که تفسیر شود بانکه دو روز
متعاقب پیش تر روزه بگیرد و قصد نماید در اثنای آن بلفظ یا تفسیر شود بانکه روزه گرفتن روز … تا سحر
شود و قدری از شب هر آن و از این بابت تفسیر بانکه بگوید … عشاء خود را سحور خود سبب … باعنوان

از نفاس از آنچه مشتمل باشد بر داخل کردن به نیت چیزی که داخل در روزه نباشد … در فوت شده از روزه
و احکام آن و در آن چند مبحث است … آنکه شرط است در وجوب قضا بلوغ و عقل و اسلام و ایمان
پس ساقط است قضا از صبی چه ممیز باشد چه نباشد و مجنون چه دوری باشد جنون آن چه مطلق
هرگاه فوت در حال جنون شده باشد و بیهوش چه مستوعب تمام روزه باشد و چه در شب نیت نموده
باشد یا نه بلکه هر چند جنون و بیهوشی بفعل و اختیار خود واقع شده باشد لیکن احوط در آخری
قضا است و هم چنین واجب نیست قضا بر کافر اصلی مطلقا مگر آنکه ادراک نماید هر یک از کسانی که ذکر
شد اول صبح صادق را با شرایط و اما حایض و نفساء پس واجب است بر هر یک قضا و هم چنین بر کسی که
خواب رفته باشد در تمام روز و نیت نکرده باشد و مثل آنست بر کسی که روزه را فراموش کرده باشد
و واجب است نیز بر هر که ترک نماید روزه را بعد از وجوب بر او و عدم قیام غیر روزه مقام آن و هم چنین
بر کسی که فراموش نماید غسل جنابت را و بگذرد بر آن چند روز یا کل ماه واجب است بر او قضا بنابر اشهر
و اظهر و اگر غافل شود از جنابت یا از غسل یا از آنکه شب شب روزه است در آن اشکال هست
اشکال است و احوط قضا و اظهر عدم وجوب قضا است و بعضی ملحق نموده اند حیض و نفاس را بجنابت
در لزوم قضا هرگاه فراموش نماید غسل را و آن احوط است هر چند عدم وجوب قضا است اظهر است چنانچه
الحاق روزه نذر معین بروزه ماه رمضان نیز احوط است ولیکن اقوی عدم الحاق است پس منافی
با صحت روزه نیست و هم چنین واجب است قضا بر ندیمه ملی باشد چه فطحی هر چند اظهر عدم قبول
توبه است در ظاهر بلکه در باطن نزد مشهور ولیکن اقوی قبول در باطن است و واجب است قضا
و واجب نیست بر شخص … بر سایر فرق اسلام که محکوم بکفر نباشند مثل خوارج و غلاة مگر آنچه فوت شده
باشد از ایشان یا اخلال رسانیده باشند بآن بنابر مذهب خود هر چند بنابر مذهب شیعه صحیح با

شد

بنابر اظهر … آنکه وجوب قضا فوری نیست بنابر اظهر و اشهر و مستحب است تتابع در آن و ترتیب
در آن واجب نیست چنانچه یک سال بکند یا پی در پی نیز لیکن سنت است و واجب نیست ترتیب نیز در میان
انواع واجبه در میان یک نوع مثل کفاره یا کفاره و نذر یا نذر و نذر در میان نوعی با نوع دیگر مثل قضا
و کفاره و نذر مگر بسبب عارض خارجی مثل آنکه وقت قضا تنگ شده یا نذر معین باشد و اتمام مستحب
پس صحیح نیست از کسی که در ذمه او واجب باشد مگر آنکه قادر نباشد بر واجب که جایز است مثل روز
چند روز از برای کسی که بر او کفاره کبیره باشد و اگر فوت شود شهر رمضان یا بعض آن بسبب مرضی
یا خود حیض یا نفاس پس اگر فوت شود آن شخص پیش از برئ یا ظهر واجب نیست قضا بر آن و هم
چنین اگر مستمر شود آن مرض تا ماه رمضان دیگر بنابر اظهر و اشهر لیکن باید کفاره بدهد از هر روزی
بیک مد از طعام و مکرر نمیشود کفاره به تکرر سنوات بآنکه مرض مستمر بماند زیاده از دو ماه رمضان و متعدد
میشود بتعدد ترک مثل آنکه مستمر بماند مرض تا سه ماه رمضان و پیشتر پس ماه رمضان آخر که
هیچ است روزه بگیرد و از سابق اخیر گذشته است کفاره بدهد و اگر بری از مرض بهم رساند
و تهاون نماید در قضا تا ماه رمضان دیگر یا آنکه عزم نکند بر قضا یا عزم بکند در سعه وقت
بعد از آنکه وقت تنگ نشود و عزم کند بر ترک آن بدون عذر واجب است قضاء آن و کفاره
هر روزی بیک مد از طعام مگر آنکه حادث شود مرض از برای آن بعد از انقضای قدر … از ماه
رمضان که وسعت قضا داشته باشد و عزم بر آن داشته که واجب نیست کفاره بر آن و احوط
وجوب کفاره است مطلقا چه ترک شده باشد بتهاون یا نه و اظهر عدم فرق است در میان از مرض و غیر
مرض بر سایر اعذار در لزوم کفاره در صورت تهاون نمودن و تاخیر کردن قضا از ماه رمضان
آینده و هم چنین در سقوط قضا و لزوم کفاره است بر تقدیر استمرار عذر تا ماه رمضان آینده و احوط

عدم سقوط قضا است و اگر فراموش نمود که روزهٔ رمضان از او فوت شده تا رمضان دیگر داخل شد و قادر
بر قضا کردن بود در میان دو رمضان واجب است بعد از رمضان دوم قضا کند و لکن کفاره ندارد و همگی
کفاره مسکین است و مسکین معلوم شده در مباحث زکوة و جایز است دادن کفاره زیاده از یک روز را
بمسکین واحد و لیکن اظهر آنست که جایز نیست دادن کمتر از مد بمسکین واحد و اگر بعضی ... ساند
و تاخیر نمود قضا را با قدرت بر آن تا مرد واجب است قضا نماید از او ولی او بلکه هر نماز و روزه که مستقر
شده باشد بر ذمهٔ او و ترک شده باشد بسبب عذری چون مرض یا حیض یا عذر چه سفر چه روزه
ماه رمضان باشد چه غیر ماه رمضان و مراد بولی در اینجا پسر بزرگ است باین معنی که بزرگ تر از او پسری نباشد
پس اگر دختر بزرگتر از او باشد واجب نیست بر او قضا و شرط نیست حضور و بلوغ آن پسر در حین فوت
پدر بنا بر اظهر پس اگر در حین فوت طفل باشد یا غایب و بعد از ده سال مثلا خبر شود واجب است بر او قضا
و اگر بچه ای ... دو پسر بزرگتر ... یکی ... و لیکن اول غنی بالغ و دوم بالغ فقیر باشد اقوی تقدیم دوم است
و اگر اولیا متعدد باشند و در سن مساوی مثل آنکه دو طفل توام متولد شده باشند در زمان
واحد مساوی میباشند در قضا بنا بر اظهر و هر گاه کسری باشد در قضا مثل آنکه سه روز روزه یا سه نماز
از میت فوت شده باشد یا آنکه یک روز روزه یا یک نماز از میت فوت شده باشد و دو ولی باشند مثلا پس آنکه
واجب است بر هر دو بوجوب کفائی و لهذا اولی آنست که ... وضع شده ... ایشان ... باشد احتمال حکم
بتساوی ایشان در سن و حکم بر بزرگی آنکه دوم وضع میشود و عکس آن و لیکن اخیر خالی از قوت نیست
و اگر میت ولی نداشته باشد یا داشته باشد و او روزه ترک شده باشد بدون عذر یا بسبب مسامحه
در اخذ مسئله چه مقصر باشد چه نباشد و ... و وصیت نکرده باشد واجب نیست بر ورثه
عمل کردن و نه استیجار نمودن از مال او بلکه مطلوب است ... و اگر وصیت نماید اخراج

بکذا

٢

میشود از ثلث مال میت مکروه ... و اما واجبات مالیه مثل دین و زکوة و خمس و حج چنانچه مذکور شد
بعد باشد مثل حج اگر وصیت کند از اصل مال بیرون میرود مگر تصریح به بیرون نمودن از ثلث نماید چنانچه
اگر وصیت نکند باید از اصل مال بیرون برود و اگر وصیت بموجب بیرون نمودن واجبات و غیر واجبات
از ثلث مال باید مقدم شود واجب بر غیر واجب هر چند در وصیت موصی موخر داشته باشد و هر گاه ثلث
وفا بجمیع نکند بعضا از واجبات غیر ترتیب بعمل آورند و اگر ولی بمیرد پیش از کردن قضا واجب نیست بر ولی
او قضا نمودن آن بر سایر اولیای میت اول بنا بر اظهر چنانچه اگر زنده باشد و نکند و انکار از کردن
داشته باشد بر سایر اولیا نیز واجب نیست که بعمل بیاورند و مثل آنست هر گاه در ذمهٔ میت نماز یا روزهٔ
استیجاری باشد که واجب نیست که بعمل بیاورند و اگر بنوعی از برای میت شخصی قضا نماید از عمل ساقط
میشود از ولی بنا بر اظهر و در جواز استیجار ولی غیر را خلاف است و اظهر جواز است خصوصا هر گاه
... ولی مشکل باشد و جایز است در صورت تعدد اولیا استیجار بعض حصه دیگری را چنانچه
جایز است که هر دو یکی را اجیر کنند چه یکی باشد اجیر چه متعدد چه صحیح در وقت ... مشغول عمل
شوند چه بترتیب و هر گاه وصیت نموده میت که ... عبادت را استیجار نمایند از مال او یا وصیت کند که
یکی از اولیا او بعینه بکند یا بیگانه و این قبول وصیت کند اظهر سقوط وجوب است ... و صحت بعمل
بیاورد یا نیاورد و احتیاط خوب است بر تقدیری و فرق نیست در وجوب قضا بر ولی میان آنکه
مشغول الذمه قضا از برای خود یا استیجار از برای دیگری باشد یا نباشد بلکه هر دو واجب است بعمل
آورد و در مراعات ترتیب خلاف است و احتیاط ظاهر است و وجوب قضا از برای پدر ظاهر است
و از برای مادر خلاف است و احوط الحاق است و لیکن در وجوب اشکال است و عدم وجوب خالی از رجحان
نیست و اگر نباشد از برای میت ولی ساقط میشود از سایر ورثه ... وجوب ...

بر این تقدیر است ترکه میت بدل هر روزه یک مدی از طعام و هم چنین مشهور این است که اگر واجب باشد
بر میت دو ماه متتابع یکماه را ولی بجا میاورد و تصدق مینماید از ماه دوم از مال میت و فرق نیست در نزد
ایشان در دو ماه میان آنکه واجب عینی باشد مثل آنکه واجب شده باشد بنذر مثلا یا تخییری باشد مثل کفاره
ماه رمضان و اظهر اختصاص حکم است بر تقدیر ثبوت بدو ماه پس اگر زیاده از دو ماه باشد حکم مذکور ثابت نیست

بسم الله الرحمن الرحیم

منهج هشتم در زکوة مال و بدن و خمس و سایر انواع صدقات و در آن یک مقدمه و سه مبحث و یک خاتمه است

مقدمه در بیان فضیلت زکوة و عقاب تارک آن و آنچه مناسب آنست ... کفایت میکند در فضیلت آن آنچه فرموده
از آیات قرآن ... از فضیلت آن در حدیث صحیح از حضرت باقر صلوات الله علیه روایت شده
که فرمودند که بنا شده است اسلام بر پنج چیز و از آنجمله شمرده اند زکوة را و در فضیلت او بعد از نماز شمرده اند
و فرمودند رسول خدا ص که زکوة میبرد گناهان را و در صحیح دیگر از آن حضرت مرویست که اصل اسلام نماز است
و فرع آن زکوة و در صحیح دیگر از آنحضرت وارد شده است که کسیکه اقامه نماز نمود و ایتای زکوة ننمود پس گویا
اقامه نماز ننموده است و وارد شده است که واجب نکرده جناب اقدس الهی بر این امت اشد از زکوة چیزی را
و بسبب زکوة هلاک میشوند اکثر ایشان و روایت از حضرت رسول ص که ... کسیکه میبوده زکوة مال از نخل
یا زرع یا مویز باشد که منع نماید زکوة مال خود را مگر آنکه قلاده میکند خدای تعالی خاک آن زمین را
که طوق شود از هفت طبقه تا روز قیامت و از حضرت باقر ع در حدیث صحیح مرویست که گفت
حالتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد بود که ناگاه فرمود یا فلان برخیز یا فلان برخیز
تا پنج نفر را از مسجد بیرون کرد و فرمود برخیزید از مسجد ما نماز نکنید در آن و حال آنکه شما زکوة نمیدهید
و در حدیث صحیح از حضرت رسول ص وارد شده است که هر گاه منع کرده شود زکوة منع میکند زمین

برکات

برکات خود را و مرویست از حضرت صادق در حدیث صحیح که کسیکه منع نماید حقی از حقوق الهی را
انفاق میکند در باطل دو مثل آن را و در حدیث صحیح است از آن جناب که نیست بنده ای که
ندهد حقی از مال خود را مگر آنکه جناب اقدس الهی طوق میکند در گردن او ماری از آتش در روز قیامت
و منقول است از حضرت صادق ع که هیچ مالی در دریا و صحرا تلف نمیشود مگر بندادن زکوة و در
حدیث است از آنجناب که منع کننده زکوة طوق کرده میشود بماری که نباشد در سر او مو و از
زیادتی زهرش میخورد مغز دماغ و این قول خدای تعالی است سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة و در
خبر است از حضرت باقر ع که بتحقیق خدای عز و جل مبعوث میگرداند در روز قیامت خلقی از قوم
بیان در حالتی که بسته شده است دستهای ایشان بگردنهای ایشان که نمیتوانند چیزی بخورند
از دستهای خود بقدر سر انگشتی و با ایشان ملائکه میباشند که سرزنش میکنند ایشان را
بسیار میگویند ... این جماعت کسانیند که منع کرده اند خیر بسیار را از بسیار چیزی که این جماعت کسانیند
که عطا نموده است جناب اقدس الهی ایشان را پس منع نموده اند ایشان حق تعالی را در اموال خود و در حدیث صحیح
وارد شده است از حضرت صادق ع که بتحقیق جناب اقدس الهی قرار داده است از برای فقرا در مال اغنیا
آن قدر که کفایت ایشان نماید و اگر میدانست که آنچه قرار داده است از برای ایشان کفایت نمیکند ایشان را
هر آینه زیاده میکرد از برای ایشان و وارد نمیشود بر ایشان از فقر و فاقه و مذلت و امثال این بجهت کم
بودن مقدار حق و لکن آنچه وارد میشود بر ایشان اگر مردم ادا مینمودند حقوق ایشان را هر آینه عیش میبودند
بخوبی و در حدیث است از حضرت باقر ع که هر گاه متوجه شوم اهل خانه از مسلمانان که دفع نمایم گرسنگی
ایشان را و بپوشانم عورت ایشان را و حفظ نمایم آبروی ایشان را از مردم ... بهتر است در نزد من از هفتاد حجه
و فرمودند که هر چه بهتر است در نزد من از آزاد نمودن هفتاد بنده و وارد شده است که بتحقیق که

که خدای عز و جل میگوید بتستان چیزی مگر آنکه تحقیق وکیل کرده ام من کسی را که قبض نماید او را مگر آنکه
صدقه را که تحقیق میگیرم او را بدست خود و بدرستی که آنکه مریی تصدق میکنید بدانستن خرما یا نصف از پس
تربیت میکنم از او چنانچه تربیت میکند یکی از شما کره اسب یا کره شتر خود را که از مادر جدا میشود پس می آید
در روز قیامت مانند کوه احد یا اعظم از آن و بالجمله آیات و اخبار که دلالت میکند
بر فضیلت زکوة و شدت عقاب تارک آن بمرتبه ایست که امثال این رساله گنجایش ذکر آن نداشته باشد

در زکوة مال و در آن چند باب — در شرایط زکوة و آنچه زکوة بان تعلق میگیرد

و در آن چند فصل است — بدانکه شرط است در وجوب زکوة مالک بودن نصاب و بلوغ و عقل
و حریت و تمکن از تصرف در آن پس واجب نمیشود زکوة بر غیر مالک و از این جهت زکوة نیست بر کسی که
وصیت شده باشد از برای او چیزی پیش از وفات موصی و همچنین در مال قرض و سلم و در غیر پیش از
قبض و در موهوب پیش از قبض بنابر قول باشتراط آن در صحت و همچنین اگر مشترک باشد باید
نصاب بیشتر در هیأت و نقره و بیشتر بر حصه هر یک کمتر از نصاب بشود و اگر در طولیه عارض شود که
بان مقدار نصاب بسد اعتبار ندارد و مثل آنست حال خلیط از خاک و مثل آن چه اصلی باشد
چه عارضی و اگر شک کند در بودن بمقدار نصاب اظهر و احوط وجوب تفحص است و نه بر مجنون و نه
بر طفل حتی بر ولی ایشان و قول بوجوب زکوة در غلات و گاو و گوسفند و شتر طفل
و مجنون بلکه در مال تجارت طفل هرگاه ولی از برای او تجارت نماید ضعیف است و لیکن
در اخیر سنت است چنانچه در غلات طفل نیز سنت است بلکه مشهور الحاق مواشی ایشان است
بغلات و آن مشکل است و فرقی نیست در مجنون در میان آنکه جنون او مستمر باشد یا غیر مستمر و اگر شک
واقع شود در بلوغ یا عقل یا عدم ثبوت عقل پیش از آن محکوم بعدم آن باید بشود و همچنین وجوب

نیست

بر مملوک هرچند قائل شویم بمالک شدن او مطلقا و فرقی نیست در آن میان قن و مدبر و مکاتب مشروط و مطلق
اگر چیزی از مال کتابت خود را نداده باشد و همچنین فرقی نیست در جمیع مراتب مذکوره میان غلام و کنیز و ام
ولد و قول بوجوب زکوة بر مملوک بر تقدیر ازادی شدن چیزی از آن ضعیف است و بر تقدیر ازاد
شدن چیزی از آن واجب است بران در آنچه در آن سهم تحصیل نموده باشد بنابر اشهر و اظهر و همچنین
واجب نمیشود در آنچه مالک متمکن از تصرف بودن در آن نباشد در تمام سال در آنچه انقضاء سال در آن
معتبر است یا در وقت در آنچه انقضاء در آن معتبر نیست مثل آنکه مال او را کسی غصب نماید زکوة در آن
نیست تا آنکه تسلط بر آن از برای مالک حاصل شود و سال بر آن بگذرد و همچنین است حکم در غیر آنچه
در آن سال هرگاه بدو صلاح در دست غاصب بشود بنابر اقرب و احوط عدم ترک است و این صورت هر وقت
متمکن شود از آنها هم در قوت است که بسهولت تواند اخراج نماید از دست غاصب هرچند بصرف بعض مال باشد
بشرط آنکه آنچه باقی میماند بقدر نصاب باشد بنابر احوط و اقوی عدم وجوب بر تقدیر اخیر و مثل آنست
هرگاه قادر بر بیع آن باشد نه تصرف در غیر آن و همچنین واجب نمیشود زکوة هرگاه قادر بر بیع آن باشد نه
تصرف در غیر آن و همچنین واجب نمیشود زکوة هرگاه ارث برسد بشخصی ولیکن مجهول باشد و علم بان
نداشته باشد تا آنکه شرط تعلق در آن حاصل شود و همچنین است حکم هرگاه چیزی از برای نفقه عیال خود
بگذارد و بسفر رود نه زاید بودن آن از قدر حاجت و غایب باشد آن شخص و بقدر نصاب از آن زاید از نصاب باشد
و سال بران بگذرد بخلاف آنکه هرگاه حاضر باشد که زکوة بر آن واجب است و احوط تمکن از تصرف در وجوب
و عدم تمکن در عدم وجوب و همچنین زکوة واجب نمیشود در وقف و مال مفقود چه حیوان باشد چه
غیر حیوان و فرقی نیست در میان وقف عام و خاص و حبس و همچنین نیست زکوة در مالیکه بقرض داده باشد
هرگاه تاخیر از جانب قرض گیرنده باشد قطعا بلکه اظهر عدم لزوم است هرگاه تاخیر از جانب قرض دهنده باشد نیز

خواه قصد آن فرار از زکوة دادن باشد یا نه بلکه بمحض مساهله و زکوة قرض بر قرض گیرنده میباشد نه بر
قرض دهنده مگر آنکه تبرعا بدهد او را از قبل قرض گیرنده میباشد و احوط اعتبار اذن اوست و بعضی معتبر
دانسته اند و بعید است و صحیح است شرط نمودن قرض گیرنده زکوة را بر قرض دهنده در ضمن عقد لازمی
لکن برائت ذمه از آن حاصل نمیشود مگر باداء نه بمجرد شرط پس اگر نداد قرض دهنده بری نمیشود و اگر اعتقاد
ادا شدن و قبض کردن دین را او بعد خلاف آن ظاهر شد اعتبار بواقع است نه باعتقاد و واجب
میشود زکوة بر کافر و صحیح نیست از او و باسلام ساقط میشود از او هرچند عین زکوة موجود باشد بنابر اظهر

در آنچه زکوة در آن واجب است و آن نه چیز است طلا و نقره و گوسفند و شتر و گاو و گندم
و جو و مویز و خرما و شرط است در تعلق وجوب زکوة بامور مذکوره بودن هر یک بمقدار نصاب و نصاب هر یک
بتفصیل خواهد آمد و نیز شرط است در پنج اول گذشتن سال و متحقق میشود بدخول ماه دوازدهم
و وجوب بان مستقر نمیشود و متزلزل میباشد بنابر احتمال قوی و احوط استقرار و عدم ترک است
و ماه دوازدهم از سال اول محسوب است نه از سال دویم بنابر اقوی و اگر در تمام سال وجود نصاب مستمر نماند واجب
نمیشود زکوة مثل آنکه بفروشد و عوض دیگر بخرد یا آنکه معاوضه نماید هرچند بمثل آنها باشد یا آنکه
بعضی از آن تلف شود و بعد از آن بخرد و فرقی نیست در عدم اتمام سال در میان آنکه قصد فرار از زکوة کرده
نماید یا نه بنابر اظهر و اشهر و لکن اگر بقصد فرار تصرف نمود سنت است در ادای زکوة چنانچه احوط است و
شرط است در اول دو تای آنکه مسکوک باشد بسکه معامل خواه سکه اسلام باشد یا نه و خواه سکه قدیم
باشد یا جدید رایج باشد در معامله یا نه مخصوص باشند و اخراج آن بناحیه یا عموم داشته باشد خلیط
داشته باشد یا صاف باشد پس زکوة نیست در شمش چه طلا باشد چه نقره و نه در ظروف و نه در حلی
هرچند حرام باشد استعمال آن و در زیور جامع نیز در اخیر سنت است و متابعت ایشان خوبست هرچند

بر

بر مستند آن مطلع نشد این ضعیف و نه بر سایر مصنوعات از طلا و نقره هرچند معامله بان واقع شود
و فرقی نیست در آنچه در آن زکوة نیست آنکه بجهت فرار از زکوة ساخته شده باشد یا نه و در بعض سال
سائمه باشند چون در باشند در علف صحرا نه معلوفه و مدار هر یک بر صدق است عرفا و اشکالی نیست
در صورت غالب بودن دویم یا مساوات و اشکال در صورت غلبه اولست یا آنکه تخلف نموده باشد آن
در اقل قلیلی و با صدق سائمه بر آنها در عرف محل اشکال در صدق مفهوم است بر این و تقدیر در تمام سال
و شبهه نیست که مدار عرف بر مطلق غلبه نیست و اشکالی که هست در صورت تخلف در زمان
قلیلی و احتیاط واضح است و اگر در بلند ماه یا دو ماه یا سه ماه یا بیشتر بیرون نرود بصحرا مثل اکثر گوسفندان
عراق و خراسان و در بعض آن سائمه بودن بیرون میرود و متحقق میشود معلوفه بودن بخوردن
چیز یکه مملوک باشد چه علف باشد و چه کاه و چه بصحرا ببرود که مملوک باشد و مزروع شده باشد
یا آنچه حیوان میخورد چه ملک مالک باشد یا غیر مالک چه باذن هر یک باشد یا نه بسبب عذری باشد
یا نه غیر مالک عوض بخواهد یا نه بنابر اقوی و از آنجمله است هرگاه علف موضعی مثل باغ یا خانه یا غیر از آن
بخرد از برای آنها یا اصل زمین را بخرد بجهت چرانیدن حیوان و مثل آنست چریدن حیوان در حریم قریه
از کوه و دشت که صاحب حیوان مالک قریه باشد یا نه هرچند بدهد بصاحب قریه بدهد یا نه بخلاف آنکه
اگر اجاره نماید زمینی را از برای چریدن چنانچه هرگاه ظالم چیزی بگیرد بجهت چریدن حیوان در صحرا
مباح هیچ یک از سائمه بودن حیوان را بیرون نمیکند و بالجمله اگر ظاهر باشد صدق معلوفه یا سائمه
یا معلوم باشد محل اشکالی نیست و اگر شک حاصل شود در صدق واجب نیست زکوة اینها اگر دو کره
شد تمام در غنم اولاد آنها است اما در اولاد اعتبار حال آنها بالنسبه بمادر آنهاست پس اگر مادر آن
آنها معلوفه میباشند حال آنها حال مادر آنهاست و اگر سائمه باشند همچنین و مدار در سال

او لا مزارعین زراعت آنها است و شرط است در چهارم و پنجم نیز که عوامل و کارکن نباشد هر چند سائمه باشند
و فرقی در عمل نیست میان زراعت کردن و آبکشی و سواری و آسیا کردن نه در میان آنکه مالک آنها این عمل
داشته باشد یا غیر باذن مالک باشد یا نه و مدار بر صدق عرف است در تمام سال که عوامل آنها مثل آنها
و شبهه نیست که مجرد عمل جزئی صدق نمیکند عرفا عامل و عوامل و اکثر حاصل شود در صدق عوامل
زکوة در این نیست و شرط است در چهار اخیر آنکه مالک آنها پیش از وقت وجوب مالک شده باشد چه
بزراعت و چه بشراء یا هبه یا صلح یا مهر یا غرس یا مساقات یا غیر آن پس اگر منتقل شود باو بعد از تعلق وجوب
زکوة بر او لازم نیست و واجب نمیشود زکوة در غلات مگر بعد از وضع خراج سلطان هر چه بگیرد
بعد از اخراجات زراعت چه اخراجات پیش از تعلق وجوب باشد چه اخراجات بعد از آن از جمله است بذر و اجرت
زمین که نیست و اجرت عوامل و مستحفظ زراعت و غیر آنها از آنچه موقوف علیه زراعت باشد از ابتدای
عمل تا تصفیه حبوب و خشکیدن انگور و رطب و احوط عدم اخراج غیر خراج سلطان از اخراجات
است و اعتبار میشود نصاب بعد از اخراج جمیع بنابر اظهر هر چند احوط اعتبار آنست پیش از اخراج
جمیع و احوط بعد از آن اعتبار نصاب است بعد از وضع اخراجات پیش از تعلق وجوب و معتبر در وضع
اخراجات از اجناس زکوی در حین تعلق وجوب است نه در حین اخراج زکوة پس هرگاه قیمت اجناس
مختلف شود باید بحال اول باشد و اگر شرایط زکوة در مالی جمع شود و صاحب آن مال مدیون
باشد زکوة آن مال بر او واجب است خواه غیر از آن مال مالی داشته باشد که ادای دین نماید
یا نه و اگر مال دو نفر مخلوط شود با هم در هر یک علیحده شرایط معتبر است و اگر اموال یکنفر
در چند مکان باشد شرایط زکوة در مجموع معتبر است اگر هر یک کمتر از نصاب باشد و همچنین
است حکم در غلات هرگاه بعضی پیش برسد و بعضی بعد از آن یا آنکه بعضی پست باشد و بعضی اعلا

یا آنکه مختلف باشد بعضی با بعض در صنف مثل آنکه بعضی گوسفند باشد و بعضی بز و اگر جنسی از
اجناس زکوی کمتر از نصاب باشد و جنس دیگر بیشتر مثل آنکه نقره و طلا داشته باشد یکی کمتر از نصاب
و دیگری بیشتر هر یک علیحده معتبر است در آن نصاب و اگر درخت خرما در یک سال دو دفعه خرما بدهد
یا زراعت دو دفعه شود احوط و اشهر اعتبار نصاب است در دو دفعه نه در هر دفعه مگر آنکه
نصاب باشد هر دفعه از آن هر چند عدم وجوب اقوی است — در آنچه مستحب است در آن زکوة علاوه
بر آنچه پیش شنیدی سنت است زکوة در هر چه از زمین میروید از حبوب مثل ماش و عدس و لوبیا
و برنج و کنجد و غیر آن و از آن جمله است سلت و آن شبیه است بجو و علس و آن شبیه است بگندم
مگر سبزیها از تره و خربزه و خیار و هر چه فاسد میشود در یک روز و حکم آنچه ذکر شد از حبوب
حکم غلات اربع است در مقدار آنچه اخراج میشود و در اعتبار نصاب و غیر آن از سایر شروط و هم
چنین سنت است زکوة در مالیکه کسی آنرا برای تجارت خریده باشد یا بنحوی که بعقد معاوضه
محضه مالی را منتقل نماید بخود و قصد اکتساب در حال تملک آن داشته باشد پس اگر چیزی منتقل
شود بمیراث یا هبه یا بعقد نکاح مثل مهر در آن زکوة نیست چنانچه اگر مالی بخرد بقصد نگاه
داشتن در آن نیز زکوة نیست و شرط است در تعلق زکوة در این صنف علاوه بر آنچه معلوم شد
نصاب و گذشتن سال و خسران نبودن مال هر چند قلیلی باشد در تمام سال و معتبر در نصاب نصاب
طلا و نقره است پس اگر رأس المال غیر نقدین باشد ملاحظه میشود نصاب از نقد غالب در نقدین و اگر
مساوی باشند بنصاب هر یک از نقدین که برسد کفایت میکند و اگر رأس المال یکی از نقدین باشد از هر دو
باشد از آنچه بوده محسوب میشود و معتبر در سال ملاحظه نصاب است و بقاء عین مال التجارت بنابر اظهر
هر چند بنابر عدم بقاء عین مال التجارت نیز از برای رجحان زکوة نیز وجهی هست وجیه و اظهر آنست که

زکوة تجارت تعلق بعین میگیرد نه بقیمت چنانچه جمعی قائل شده اند و اگر چند غلام بجهة تجارت
بخرد و سال بر آن بگذرد و سبب زکوة فطره نیز تعلق بگیرد واجب است بر مولی زکوة فطره و سنت است
زکوة تجارت در آنها و اگر جنس زکوی را بخرد بجهت تجارت و سال بر آن بگذرد واجب است در آن
زکوة و سنت نیست در آن زکوة تجارت و سنت است زکوة در حاصل مستغلاتی که از برای منفعت
اخذ میشود از قبیل حمام و کاروانسرای و دکان و امثال آنها چه سال بر آن بگذرد یا نه و چه از جنس
زکوی باشد یا نه لکن اگر از جنس زکوی باشد و سال بر آن بگذرد زکوة واجب بآن تعلق میگیرد نه مستحب
و سنت است زکوة نیز در مادیان بشرط انقضای سال و سوم چنانچه پیش گذشت چه عربی باشد از طرف پدر و مادر
و چه غیر و در غیر آن و غیر انعام ثلاثه از سایر حیوانات زکوة نه سنت است و نه واجب و سنت است
زکوة در مالی که زکوی است که در بین سال کسی فرار نماید از زکوة واجب بتغییر دادن در آن
در بیان نصاب هر یک از اجناس زکوی و مقداریکه از هر یک اخراج شود و در آن چند فصل است
در آنچه متعلق بغلات است از گندم و جو و خرما و مویز و نصاب در غلات منحصر بیکی است و پیش از رسیدن
بآن هر چند قلیلی باشد چیزی واجب نیست چنانچه آنچه زاید بر نصاب باشد واجب است زکوة در آن
هر چند قلیلی باشد و نصاب پنج وسق است و هر وسقی شصت صاع است و هر صاعی چهار مد است و هر مدی
دو رطل و ربع عراقی و یک رطل و نصف مدنی و یک رطل و ثمن مکی است و رطل عراقی صد و سی درهم است
چنانچه رطل مکی دویست و شصت درهم است و رطل مدنی صد و هشتاد درهم است و هر درهمی
نصف مثقال شرعی و خمس و نصف مثقال صیرفی است و ربع و عشر آنست و مثقال شرعی سه ربع مثقال
صیرفی است و مثقال صیرفی یک مثقال و ثلث شرعی است پس نصاب سیصد صاع شد و هر صاعی هزار
و صد و هفتاد درهم و آن هشتصد و نوزده مثقال شرعی و ششصد و چهارده مثقال و ربع صیرفی

پس مجموع آن صد و هشتاد و چهار هزار و دویست و هفتاد و پنج مثقال صیرفی شد و بمن شاه جدید
متداول در اصفهان که شانزده عباسی باشد صد و چهل و یک من و سی و چهار سیر و پنجاه و پنج
و پنج نخود و نیم و پنج مثقال است و بمن تبریزی که هشت عباسی باشد دویست و هشتاد و هفت
من و سی و چهار سیر و پانزده نخود و پنج مثقال میشود و مقداریکه باید اخراج نماید عشر است در غلات
بعد از رسیدن بنصاب اگر آب خوردن آن زراعت موقوف بر چرخ و مانند آن نباشد مثل زراعتی که
باب باران عمل میآید یا باب نهری که در آن نخشید و اگر آب خوردن احتیاج بچرخ و مانند آن
باشد مثل زراعتی که باب چاه عمل بیاید یا باب نهری که باید از چرخ کشید در آن نصف عشر باید داد و اگر
زراعتی در بعضی اوقات از آب نهر بخورد و در بعضی اوقات از آب چاه و مانند آن پس اگر از هر یک
مساوی یکدیگر آب خورده باشد سه ربع عشر باید داد و بعضی ذکر نموده اند که بر نوزده بلکه بیست قسمت
کنند و آن اشتباه است و اگر یکی از آن دو غالب باشد تابع اغلبیت و فرقی نیست در آب چاه و نحو آن
میان آنکه کسی نهر یا آب بجهت زراعت را بالجوع بگیرد و اشکالی نیست اجتماع اغلبیت بحسب عدد و
زمان و نفع و اما در صورت افتراق هر یک پس خلاف است در نزد اصحاب در اعتبار هر یک و احتیاط
در آن مطلوب است هر چند ظاهر اعتبار اغلبیت زمانیست خصوصا با عدم انفکاک آن از اغلبیت
نفع و اگر شک کند در زیادتی احدهما بر دیگری کفایت میکند سه ربع عشر و احوط اخراج
عشر است و اگر شک کند که آب نهر بقدر آب چاه مثلا شد کفایت میکند نصف عشر و اگر زراعتی بعض
آن از آب نهر خورده و بعض آن از آب چاه در هر یک حکم خود معتبر است و اگر نصاب آن بید مختلف باشد
در رؤیت وجود تجاوز است بیرون کردن زکوة را از عین چنانچه افضل بیرون کردن آن
جودات و بعد از آن تقسیط افضل است و وقت تعلق وجوب زکوة در گندم و جو صدق اسم است

وظاهر حصول آنست به بستن دانه در مویز غوره شدن است و در خرما بسر شدن است بنابر اشهر
واظهر و اگر تاخیر بیند از برکسی دادن زکوة را در گندم و جو از پاک شدن و در انگور در طلبه مویز شدن
و خرما شدن بی عذر ضامن است و تاخیر تا بتصفیه دانه و خشک شدن و مویز و خرما جایز است
بدون ضمان و زکوة تعلق بعین مال زکوی میگیرد مطلقا هر چند در مال التجارة باشد بنابر اظهر
و جایز نیست تصرف در عین زکوی پیش از ضمان بنابر اقوی و اگر تعلق گرفت زکوة بمالی و مالک مرد باید بیرون
شود زکوة از اصل مال و اگر دینی زاید بر اصل مال نیز که باشد چون زکوة مقدم است بر دین و در غلات
و طلا و نقره جایز است بیرون کردن زکوة را از قیمت آنها اتفاقا و در گاو و گوسفند و شتر بنابر مشهور
و اقوی   در آنچه متعلق بطلا و نقره است باید دانست که از برای هر یک از طلا و نقره دو نصاب
است نصاب اول طلا بیست دینار است که عبارت از بیست مثقال شرعی است و آن پانزده مثقال
صیرفی است نصاب دوم چهار دینار است که چهار مثقال شرعی است و آن پانزده مثقال صیرفی است
و در نصاب اول باید اخراج شود نصف دینار که نصف مثقال شرعی است و آن یک ربع و نصف مثقال
صیرفی است و در نصاب دوم عشر دینار است و نصاب اول نقره دویست درهم است و آن صد و چهل
مثقال شرعی است و آن یکصد و پنج مثقال صیرفی است و نصاب دوم چهل درهم است و آن عبارت
از بیست و هشت مثقال شرعی است و آن بیست و یک مثقال صیرفی است و این نصاب معتبر است
بعد از نصاب اول نه بتنهایی چنانکه مال بس و هم چنین است حکم در نصاب دوم طلا و از نصاب اول باید
بیرون رود پنج درهم و آن سه مثقال و نیم شرعی است که عبارت از دو مثقال صیرفی و پنج ثمن است
و از نصاب دوم یک درهم که عبارت از نیم مثقال شرعی و خمس آنست و آن نیم مثقال صیرفی و ربع عشر مثقال
است و ضابطه کلی از برای اخراج زکوة طلا و نقره آنست که چهل و یک اخراج شود بعد از رسیده

بنقد

بنصاب لیکن بنابر این ضابطه بعضی از اوقات قلیلی زیاده میشود و مادامیکه مال بنصاب اول هر یک
از طلا و نقره نرسد باید رسیده و نصاب باشد و اگر اتمام نکرده باشد چیزی در آن نیست و اگر مغشوش
باشد معتبر رسیدن آنست بحد نصاب و مغشوش بعوض خالص کفایت نمیکند مگر آنکه مشتمل باشد بر
قدر خالص و اگر مخلوط شده باشد طلا بنقره معتبر است در هر یک مقدار نصاب و اگر معلوم شد
رسیدن مغشوش و مخلوط بنصاب و ندانست مقدار آن را واجب است بیرون نمودن زکوة را از خالص
یا از مغشوش بقدری که یقین به بیرون نمودن مقدار واجب حاصل شود و اگر ندانست مقدار
آن را پس اگر بدهد از مغشوش یا خالص بقدری که یقین برائت حاصل شود خوبست و اگر نه باید
استعلام نماید از برای تحصیل برائت بتعیین و مثل آنست اگر مشتبه شود اشتمال مغشوش
و مخلوط بر نصاب و در حکم طلا و نقره است در نصاب و در قدری که اخراج باید بشود مال التجارة و منافع فعا
مستغلات چنانچه گذشت   در آنچه متعلق بشتر است بدانکه از برای شتر دوازده
نصاب است و مادامیکه بنصاب اول نرسد چیزی بر او نیست و هم چنین هر گاه یکی از نصابها بعد
از نصاب اول را اتمام نکند چیزی بر آنچه مقدار میان دو نصاب واجب نیست هم چنانکه در طلا
و نقره گفته شد و هم چنین است حکم در باقی اجناس زکوی در هر یک از آنها که نصابها متعدد باشد و در هر یک
که یک نصاب باشد در پیش از رسیدن بنصاب حکم آن بنحویست که گفته شد و بعد از رسیدن هر چه
باشد زکوة از آن باید بیرون برود هر چند در نهایت کثرت باشد نصاب اول تا پنجم هر یک پنج شتر است و در
هر نصاب یک گوسفند باید داد و نصاب ششم بیست و شش است و در آن واجب است که اشتری داده شود
که داخل در سال دوم شده باشد و نصاب هفتم سی و شش است و در آن واجب است که داده شود شتری که
داخل در سال سیم شده باشد و نصاب هشتم چهل و شش است و در آن واجب است که شتری که داخل در سال

چهارم شده باشد اخراج شود و نصاب نهم شصت و یک است و در آن باید داده شود شتری که چهار سال را تمام کرده
باشد و داخل در پنج شده باشد و نصاب دهم هفتاد و شش است و در آن دو شتر باید داده شود که هر یک
داخل در سال سیم شده باشد و نصاب یازدهم نود و یک است و در آن دو شتر باید اخراج شود که هر یک داخل
در سال چهارم شده باشد و نصاب دوازدهم صد و بیست و یک است پس در هر پنجاه شتر یک شتر باید داده شود
که داخل در سال چهارم شده باشد و در هر چهل شتر یک شتر که تمام کرده باشد سال دوم را و داخل
در سال سیم شده باشد و آنچه گفته شد که از شتر داده شود باید ماده باشد و خلاف در آنچه ذکر شد نیست
مگر در نصاب پنجم و ششم و دهم و دوازدهم و وجه ضعیفست و اگر استیعاب در اعتبار یکی از چهل و پنجاه
بیشتر باشد در دیگری احوط بلکه اظهر وجوب اولیست و اگر کسی را واجب شود دادن شتری که
داخل در سال ششم شده باشد و نداشته باشد شتری که با سال مجزیست در دادن شتری که داخل در
سال سیم شده باشد و نیز باشد و اگر هیچ یک را نداشته باشد هر یک را که خواهد بگیرد بنابر اقوی هر چند
احوط خریدن شتریست که داخل در باشد و اگر کسی شتری که واجبست بدهد در مصرف زکوة نداشته باشد
شتری یکسال کمتر را بدهد با بیست درهم که ده مثقال و نیم نقره سکه دار باشد یا دو گوسفند یا دو نیز یا شتری یکسال
بیشتر را بدهد و دو گوسفند یا ده مثقال و نیم مذکور را بگیرد و این در وقتیست که آنچه میگیرد قیمت آن
نابرابر مساوی یا آنچه میدهد نباشد و آنچه در غیر شتر از گوسفند و گاو باید رسید در غیر آنچه گذشت
باید داده شود و اگر شیئی که شرعا باید بدهد نداشته باشد غیر آن کفایت نمیکند مگر بقیمت
در آنچه متعلق بگاو و گوسفند است باید دانست که در گاو دو نصابست اول سی و دوم چهل و بعد از چهل
مخیرست در اختیار یکی در چهل و سی هر گاه اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صد و بیست اگر ممکن نباشد
معین است اعتبار آنچه استیعاب آن بیشتر است و باید در هر سی گاو یک گاو یکساله بدهد خواه نر باشد

و خواه ماده

و خواه ماده و در هر چهل گاو یک گاو ماده که داخل در سال سیم شده باشد و در گوسفند پنج نصاب
است بنابر اظهر و اشهر   چهل و در آن یک گوسفند باید داده شود دوم صد و بیست و یک است
و در آن دو گوسفند باید داده شود سیم دویست و یک است و در آن سه گوسفند باید داده شود
دویست و یک است و در آن سه گوسفند واجبست که داده شود   سیصد و یک است و در آن چهار
گوسفند واجبست   چهار صد است و واجبست که در آن و بیشتر از آن در هر صد گوسفند
یک گوسفند داده شود و احوط و اشهر بلکه اظهر وجوب شمردن در نصابست گوسفندی که چاق
کرده باشند از برای خوراک و هم چنین قوچی را که از برای کشیدن بماده نگاه داشته باشند و گوسفندی را
که در مصرف زکوة میدهند اگر نر باشد احوط و اظهر آنست که ثنی باشد و اگر میش باشد جذع
و اختلاف در سن هر یک از آن دو معلوم باشد و احوط بلکه اقوی آنست که در اول داخل در سال ششم
شده باشد و در دوم تمام کرده باشد سال اول را و نیز بیمار و پیر و عیب دار در زکوة مجزی نیست هر چند
سنی که واجبست منحصر در آن باشد مگر آنکه همه بیمار و عیب دار و پیر باشد و بعضی حکم کرده اند که
اگر جمع کننده زکوة از قبیل امام یا فقیه مأمون راضی شود بگرفتن هر یک از برای پیر و بیمار و عیب
دار مجزیست   در آنچه متعلق باسب است در هر اسبی عربی و کریم الاصل باشد از طرف پدر و مادر هم
یک مثقال و نیم صیرفی طلای مسکوک باید داد که دو مثقال شرعیست و اگر چنین نباشد و یابو باشد
سه ربع مثقال صیرفی طلای مسکوک باید داد که یک مثقال شرعیست   در بیان مصارف
زکوة و کیفیت دادن و در آن دو فصلست   در بیان ارباب استحقاق زکوة و ایشان هشت
صنفند اول و دوم فقراء و مساکین و دوم اسوء حالا میباشد از اول بنابر اظهر و در زکوة دادن
بر اصناف هشتگانه چنانچه سنت است چندان نفعی ندارد میان ایشان لکن نفع میکند

در غیر آن مثل نذر و عهد و یمین و وقف و وصیت و غیر آنها و ضابطه کلی که بان زکوة داد آنست که
مالک مؤنه سال خود و عیال خود نباشد نه بالفعل و نه بالقوة از منافع مالی که قرار داد نموده
باشد از اسرمایه آن برای خود یا نمای مستغلات یا کسب که لایق بحال شخص با مالی که قرار داد نموده باشد
از از برای احتیاجات بان معیشت خود را کذراند بنابر اظهر و اشهر پس صاحب املاک و کاسبی که آن
کسبی که لایق بحال ایشان باشد در تحصیل مؤنه سال باشد از آن بدون عسر و حرج فقیر و مسکین
نیستند و اکر اکتساب منافی با واجبی مثل تحصیل اجتهاد و مقدمات آن باشد فقیر است و اکر کسی خانه
و کنیز و غلام و جهول سواری داشته باشد که حاجت بان داشته باشد و لایق بحال او باشد
منع از کرفتن زکوة نمیکند بلکه ظاهر که کتب علمی بر تقدیر حاجت بلکه هر چه محتاج الیه باشد از برای
شخصی از اسباب و ظروف و فروش و لا بتکه لایق بحال او باشد و هم چنین منافی فقر نیست اکر شخصی
سرمایه داشته باشد و بان معامله نماید و نفع آن کفایت او را نکند و منافی فقر است اکر کفایت
نماید و هم چنین اکر کسی صنعتی داشته باشد کفایت او را نماید و اکر کسی ادعا فقر بکند و صدق
یا کذب او معلوم باشد عمل بمقتضای آن نماید و اکر حال او مجهول باشد مسموع است قول او و جه قوی
باشد چه ضعیف چه ممکن باشد تحصیل علم باشد و مسبوق باشد ادعای بر اصل مالی که ادعای تلف
از آن نماید هر چند در اخیر بلکه در قوی بلکه با امکان مطلقا احوط استعلام حال او است بتحصیل ظن
غالب و احوط از آن در قوی چه در ادعای تلف استعلام بینه است و احوط از آن در اخیر علاوه نمودن
قسم است و اکر معلوم شد که بغیر فقیر داده شده است ضامن نیست دهنده چه امام علیه السلام باشد چه
نایب امام و چه مالک بنابر اقوی و اکر کیرنده در این حال عالم بوده باینکه زکوة است و کرفتن حرام است
و جایز است رجوع باو نمودن بلکه واجب است مطلقا چه عین باقی باشد چه نباشد پس اکر عین باقی باشد

رجوع

رجوع بعین میکند و اکر عین باقی نیست رجوع بمثل میکند و اکر مثلی است و قیمت اکر قیمتی است و بر تقدیر
تعذر مثل نیز بقیمت رجوع میکند اکر عالم نباشد کیرنده اکر تصدق بودن برا و معلوم باشد مثل انکه
اباحه داده باشد نیز با بقای عین و اکر معلوم نباشد مثل انکه بصورت تصدق باو داده نموده کرده باشد
تسلطی است داده بر کیرنده ندارد هر چند با بقای عین میتواند نمود و واجب نیست اعلام فقیر بانکه وجه
زکوة است و نه سنت خصوصا هرکاه منشاء اذیت فقیر شود نظر بحیاء که دارد سنت است
عاملین و ایشان کسانی اند که تعیین شده اند از برای کرفتن زکوة از مردم و جمع و ضبط و محاسبه
و کتابت و حمل نمودن و غیر آن هر چند غنی باشد و فرقی نیست در این سهم در میان حال حضور و غیبت
بنابر اقوی   جماعتی که از کفار تالیف کرده شود قلوب ایشان از برای جهاد بنابر اظهر و ظاهر بقای
این سهم است در حضور امام علیه السلام و در عصر غیبت محل خلاف است و ثمری چندان ندارد چونکه بسط
بر اصناف اظهر آنست که واجب نیست   غلامیکه در نزد آقای خود در تحت شدت و مشقت
و آزار باشد از آن مال زکوة میتوان خرید و آزاد کرد بلکه مطلقا میتوان خرید و آزاد نمود اکر یافت نشود
سایر اصناف مستحقین زکوة و در شدت رجوع بعرف باید نمود و هم چنین در استخلاص بنده که مکاتب
شده باشد و آزاد دادن تمام هر مکاتبه یا بعضی آن عاجز باشد از جمیع آن از مال زکوة میتواند داد و وقت
نیست و در این قسم مقارنه رفع تمر است نه وقت اجراء صیغه عتق بنابر اظهر و بعضی اختیار دویم
نموده اند و لکن معتبر است استدامه تا حصول عتق و غیره بنابر قول این ظاهر میشود اکر تلف شود
بعد از پیش از اجراء صیغه عتق بنابر قول اول ضمان نیست و بنابر قول دویم هست و اظهر احتیاج
عتق است و بدون اذن مولی باشد و هم چنین بولی میتواند داد مطلقا بنابر اقوی و بعضی شرط نموده اند
در دویم اذن مملوک را نیز وجه است و اکر وجه را بولی داد مملوک بعد عاجز شد بتواند وجه را پس

[illegible]

کرفت بخلاف انکه اکر چنین نکرده باشد بنابر اظهر و اکر مملوکی که از مال زکوة آزاد شده بمیرد و وارث نداشته
باشد ارباب زکوة میراث میبرند بنابر اقرب   غارمین ایشان کسانیند که قرض داشته باشند و غارم
از اداء آن باشند هر چند از برای مؤنه سال داشته باشد اکر از آن صرف نماید عاجز از قوت سال شوند و احوط
تقدیم دین است و دادن بعد از آن با ایشان از سهم فقراء هر چند اقرب آنست که پیش از اداء دین از سهم
فقراء نیز با ایشان میتوان داد بشرط انکه آن وجه را در معصیت صرف نکرده باشند و فرق نیست در میان انکه
فوت شده باشد مدیون یا زنده باشد قرض دهنده صاحب زکوة باشد یا غیر و مطلع شود مدیون از اداء یا نه
سبیل الله و آن مطلق خیرات مثل پل ساختن و مسجد بنا نمودن و مدرسه ساختن از برای
مشغول شدن طلبه علوم دینیه و تعمیر کردن هر یک از آنها و اعانت نمودن حجاج و زوار بشرط عاجز بودن
از آن هر چند فقیر باشند و غنی باشند در ولایت خود و بغربت افتاده باشند و پریشان شده باشند زکوة
با ایشان میتوان داد بشرط انکه سفر ایشان معصیت نباشد و شخصی نباشد که از او قرض بکیرند و قدرت داشته
باشند که چیزی که در ولایت خود داشته باشند بفروشند بر جمیع اصناف مکر صنف چهارم مطلقا و صنف هفتم
فی الجمله شرط است که اثنا عشری باشند مطلقا هر چند بر تقدیر عدم وجود ایشان مستضعف از اهل خلاف
و غیر ایشان یافت شود پس جایز نیست دادن بکافر و نه مسلمی که غیر محق باشد و نه بمستضعف از اهل خلاف
بلکه احوط آنست که عادل باشند هر چند بعید نیست عدم اعتبار آن و این در غیر صنف سیم است و اما
در ایشان پس عدالت معتبر است بی اشکال و همچنین عدالت کرفت و اطفال شیعه را زکوة میتوان داد هر چند
پدر ایشان زنده و فاسق باشد و اطفال سنی را نمیتوان داد هر چند پدر ایشان در غایت خوبی باشند و نه
و نه اطفال کفار را و لازم نیست در اطفال مؤمنین اطلاع بر انکه پدر ایشان اصول دین خود را بدلیل
میدانسته اند بلکه کفایت میکند اقرار بطریقه شیعه داشتن ایشان و اظهار آن نمودن هر چند احوط

اعتبار است

احوط اعتبار آنست و طریق صرف اطفال نمودن بخورانیدن با ایشان یا بولی ایشان دادن و بر تقدیر ولی
نداشتن بعادلی دادن که صرف ایشان نماید بلکه ظاهر اینست که بر تقدیر تعذر عادل میتوان بکسی داد که
اعتماد براو باشد هر چند فاسق باشد بلکه جایز است دادن بطفل یا علم بانکه طفل بمصارفی که بمقتضای
که باید صرف برساند میرساند بلکه هرکاه ظاهر حال او این معنی باشد ظاهر کفایت است لکن احتیاط
در کفایت نمودن بولی یا عادل است و وقت نیست باین تقادیر دادن چنانچه بر تقدیر خورانیدن
در وقت خوردن است و هم چنین شرط است در کیرنده زکوة انکه هاشمی نباشد مکر انکه معطی زکوة
هاشمی باشد یا انکه خمس کفایت ایشان نکند و بر تقدیر اول مجزیست مالک کرفتن خمس و زکوة هاشمی
و خمس افضل است و بر تقدیر دویم جایز است کرفتن زکوة و در مقدار کرفتن خلاف است و بعید نیست
جواز کرفتن بقدر کفایت و لکن احوط اجتناب است از زیادتی قدر ضرورت و بر تقدیر کرفتن اکر حاجت
رفع شود پیش از تمام شدن وجه واجب نیست رد بنابر اظهر و لکن احوط اجتناب است و اظهر و اشهر
اختصاص حرمت زکوة است برا اولاد هاشم و احوط اجتناب است از دادن باولاد مطلب است چنانچه احوط برا ایشان
نیز ترک است و اولاد هاشم در این اعصار منحصرند در اولاد ابی طالب است و ایشان منحصرند در اولاد
علی ابن ابی طالب الصلوات الله علیه و اولاد جعفر و عقیل و هم چنین از اولاد هاشم است عباس و حارث
و ابی لهب و فرقی نیست در زکوة مال و فطره و در جواز کرفتن و دادن سایر صدقات واجبه
از نذر و شبیه آن و کفارات خلاف است و اظهر جواز و احوط اجتناب است و اما در صدقات مندوبه
جواز بی اشکال است و هم چنین شرط است در کیرنده زکوة اینکه واجب النفقه دهنده زکوة نباشد
مثل پدر و مادر و اولاد و زن دائمی و کنیز و غلام و جایز است که زن زکوة خود را بشوهر خود بدهد
و شوهر بمصرف او برساند بنابر اشهر و اظهر و هم چنین جایز است دادن زکوة بکسی که انفاق بر ایشان

واجب است و گرفتن ایشان نیز جایز است چه از منفق و چه از غیر او اگر از برای نفقه واجب باشد اما
انکه در صرف نماید نفقه کفایت بحسب حال نماید یا صرف عیال خود نماید از زن و غیر او و این فقیر که
و چیزی را از سهم فقرا خواهد بدهد و اگر از سهم غارمین خواهد بدهد و در دین ایشان یا از سهم
رقاب به تخلیص ایشان یا از سهم سبیل الله از برای اسفار طاعات از حج و غیر آن یا از سهم ابن السبیل در زاید
از نفقه حضر یا از سهم عاملین از برای عمل جایز است و اگر کسی واجب النفقه کسی باشد که قدرت نفقه
دادن داشته باشد و انفاق نیز بکند احوط و اظهر عدم جواز گرفتن زکوة است از غیر منفق خصوصا اگر
زنی شوهری بوصف مذکور داشته باشد اما اگر منفق نفقه ندهد میتواند زکوة گرفت بی اشکال و اگر
قدرت بر گرفتن نفقه داشته باشد بی وجه شرعی مثل اینکه حاکم شرع در حکم متمکن از نفقه خواهد بود
و جایز نیست زکوة دادن بزن ناشزه فقیره هر چند عدالت را معتبر ندانیم بنا بر اظهر و همچنین زنی که
عقد شده باشد و تمکین نکرده باشد و جایز است دادن زکوة بمتعه خود و همچنین است حکم
در انکار بیکه انفاق باو نیست و نفقه واجب باشد هر چند عیال او باشند بلکه باینها دادن افضل است
و فرقی نیست در جواز دادن با جنبی میان آنکه عیال شخص باشد یا نه   در بیان دفع کردن
زکوة است کسی که متوجه آن میشود مالک است یا وکیل او یا امام یا عامل امام یا از قبیل امام ... یا
چه از قبیل مجتهد عادل بلکه سنت است بودن نزد امام چنانچه نیز سنت است بردن نزد مجتهد عادل
در زمان غیبت بنا بر اقوی خصوصا در اموال ظاهره مثل غلات و انعام ثلثه و شرط است در زکوة نیت
قربت مثل سایر عبادات و نیت عبادات از دواعی و معتبر است در آن اخطار بالبال چنانچه گذشت در صلوة
و معتبر است مقارنه بانمعنی که سابق و متصل باشد هر چند بفاصله کمی باشد پس اگر در حین عمل غافل
باشد که نداند چه میکند کفایت نمیکند و اگر تاخیر نماید اما میکند عین یا باشد یا قصد منافی داشته
بالزمی

باشد مثل ریا و قبل از تلف عین نیت نماید کفایت میکند از باب احتساب دین پس اگر امر کند احدی از محض
خود بده بفلان و فلان مقدار گندم مثلا و در نظر او از بابت زکوة باشد کفایت میکند و در صورتیکه وکیل
الت باشد نه از باب وکیل چنانچه ذکر شد و عنوان از اینجهت مطلع از عمل باشد کفایت میکند در آن
مطلق صدور فعل هر چند بواسطه طفل ممیز و عادم الشعور و مجنون بلکه حیوان مادامیکه غفلت
ندارد و در جمیع انواع از برای مالک روی نیت دهد و اینها در حکم مباشر مالک است عمل اکفایت میکند
و بنا بر این تقدیر نیت مالک و حاجت نیست و اسطه نیست چه حاضر باشد مالک در آن حال یا نه و اگر
حاضر نباشد مالک و مستحضر نیز نباشد احوط آنست که مالک در حین دادن بوکیل نیت کند و وکیل
در حین دادن بار بار زکوة و او قصد کند که مبدء هم این زکوة را بنیابت از موکل خود قربة الی الله و واجب است
قصد تعیین جنس زکوة و نه تعیین نوع مثل زکوة فطره و نه وجوب یا واجب و نه شنث در نیت مکرر مگر
کم تمیز بکلف به توقف بر نداشته باشد و واجب نیست قسمت نمودن زکوة اصناف مذکوره بلکه اگر
بیکنفر از صنوف بدهد مجزیست و واجب نیست مساوات در قسمت در میان اشخاص اصناف و احوط تفاوت نکذارد
در میان فقرا است بمقدار دین ایشان و علم باحکام دین ایشان و احوط و اظهر و اشهر آنست که بار یا بیک زکوة
کمتر از انچه از نصاب طلا یا نقره باید بپردازد روی دهند با هم چنانکه مذکور شد در طلا نیم دینار است که سیم
ربع مثقال صیرفی باشد و در نقره پنج درهم است که دو مثقال نیم و یکنیم مثقال صیرفی است و تحدید مذکور
بوجه وجوب بنا بر احوط بلکه اختیار آن خالی از قوة نیست و در اختصاص حکم مذکور بنقدین یا عموم آن
خلافست و دیگر احوط است و اگر مقدار بکم باید اخراج شود کمتر از مقدار مذکور یا بیشتر و باقی مانده
کمتر مقدار مذکور باشد اما حال حال مذکور واجب نیست بنا بر اظهر لیکن احوط در صورت دوم اعطاست
باینکه با تکرار کمتر را و از برای طرف ما علی تحدید نباشد و افضل آنست که زکوة را در بلد مال صرف

نماید و احوط عدم نقل است چونکه بعضی حرام دانسته اند که در صورتیکه در بلد مال مستحق نباشد و با این تقدیر
بی اشکال جایز است بلکه واجب میشود نقل بر بلدی که در آن مستحق باشد اگر میسر نباشد در آن بلد رسانیدن
بمهاجرت و اگر نقل ببلد دیگر خواهد نماید با اجماع جایز است بنا بر اظهر و اگر نقل نمود و در ایجا با اهل استحقاق
رسانید مجزیست هر چند نقل را حرام بدانیم و اگر در راه تلف شود بر تقدیر وجود مستحق در بلد ضامن و اظهر
و احوط عدم جواز تاخیر است از وقت وجوب اخراج زکوة بار باران و ان گذشت مگر در حال عذر مثل انتظار
مستحق یا ما بیعون مال یا عدم تمکن از تصرف در مال هر چند غایب نباشد یا خوف ضرر یا غیر آن و یا عدم عذر
جایز نیست تاخیر و اگر تاخیر کند در رسانیدن با وجود مستحق ضامن است و افضل تعیین نمودن زکوة است
در مال معین بر وقت وجوب اخراج اگر مستحق موجود نباشد بلکه مطلقا و بر تقدیر مذکور منفعت این تابع
آن خواهد بود چه متصل باشد چه منفصل بنا بر اقوی و سنت است و سنت است بودن بان پیش از حضور وقت
و ظهور آثار آن و بعد از ظهور آن واجب است و احوط بر این تقدیر افراز نمودن زکوة است هر چند اظهر عدم
وجوب است و جایز نیست پیش دادن زکوة از وقت وجوب زکوة مگر اینکه قرض بدهد و بعد از تعلق وجوب
محسوب نماید بشرط بقاء مدیون بصفت استحقاق زکوة و لهذا بر این تقدیر بعد از وجوب میتواند از زکوة آن
نماید و اگر خواهد میتواند از او بگیرد و بدیگری بدهد چنانچه اگر خواهد از او بگیرد و تصرف نماید و بجهد دیگری
بدهد از برای زکوة میتواند چه با ان شخص چه بشخص دیگر و اجرت کیال و وزان اما در زکوة با مالک است
بنا بر اقوی و احوط و مستحب است نشان کردن حیوانات زکوة را در جای بی مواضع انها و اظهر مواضع انها مثل گوش
در گوسفند و ران در گاو و همچنین نقش نشان لله یا زکوة یا صدقه یا عنوان از هر چه بفهماند مطلب را خوب است
و سنت است که فقیر و فقیره عاکسی صاحب مال را و مکروه است مالک شدن با اختیار انچه بصدقه داده
باشد چه بوجه وجوب و چه بوجه ندب و حرام نیست لکن اگر بی دون اختیار منتقل شود باو مثل ارث

نیست باکی بارث در مال خود و نه مستحب است بودن نمودن از مال خود و اگر ضرورتی در خوردن هم رسد نیز
مکروه نیست چنانچه هرگاه انچه باید اخراج شود در زکوة جزء حیوانی باشد و نتواند فقیر از عین منتفع شد
و غیر مالک بخرد و اگر بخرد متضرر شود فقیر بسبب قلت ثمن و مالک بسبب شراکت غیر   در زکوة فطره است
و در آن دو بابست   در بیان مکلفین بان و شرایط تعلق آن و در آن دو فصل است   واجب میشود
زکوة فطره بشرط بلوغ و عدم اغماء و آزاد بودن و غنی بودن و شرط آخر شرط وجوب است نه صحت بخلاف غیر
آن از سایر شروط که شرط وجوب و صحت هر دو میباشد پس واجب نمیشود بر طفل و نه بر دیوانه چه مستمر باشد
چه بر بعض احوال اگر در ابتدا وقت وجوب عارض شود و وقت وجوب خواهد امد و نه بر مملوک چه قن باشد
چه ام ولد چه مکاتب خواه مشروط باشد و خواه مطلق که چیزی از آن آزاد نشده باشد و اگر از او چیزی
آزاد شده باشد در آن خلافست و مشهور میان اصحاب تبعیض زکوة است بر آن بحسب حصت و عبدیت و این
در وقتی است که عیال مولی نباشد و الا بر مولی خواهد بود زکوة او و مشهور است میان اصحاب و اقوی آنست که
متحقق میشود غنا بمالک بودن مؤنه سال خود و عیال خود هر چند بالفعل مالک نباشد باینکه صنعتی داشته
باشد که بتدریج مؤنه سال از آن بعمل اید در اعتبار مالکیت مقدار زکوة فطره زیاده بر مالکیت مؤنه
سال خلافست و احوط اعتبار و اظهر اعتبار است و احوط آنست کسی که زیاده از قوة یکساله خود
مقدار زکوة مالک باشد زکوة فطره را ادا نکند هر چند اقوی استحباب زکوة است برای و بوجهی که فاضل بر مقدار
زکوة زیاده از یکنفر نباشد در صورتیکه بیکنفر زکوة بیشتر نداشته باشد باین نحو کند که از برای خود بدهد
اول به بعضی از عیال خود و هر یک از ایشان بدیگری و آخر هم یکی از ایشان بدهد یا بمحتاج از ایشان
و سنت است اخیر و لیکن در وقتی است که عیال او تمام مکلف باشند و اگر در میان ایشان صغیری باشد
مشکل است و اظهر و احوط عدم عموم است و مدیون که مغمی علیه اگر بیهوش باشد و هلال شوال بنماید شود

و داخل شود بیهوشی و احوط عدم تواست در حالتی که ادراک نماید بقیه زمان تعلق وجوب را بعد از آن بهوش
نباشد و اگر تمام زمان تعلق را بیهوش باشد احتیاط ندارد و وجوب زکوة فطره بر کافر صحیح است لیکن لو
اگر اسلام اختیار کند در شب عید از او ساقط میشود بخلاف آنکه پیش از دخول شب عید اسلام اختیار نماید که
میشود و همچنین است حکم طفل هرگاه بالغ شود یا دیوانه عاقل یا فقیر غنی شود و مملوک آزاد شود
و مولودی از برای او متولد شود و معتبر است در آن نیت و کفایت میکند قربت و تعیین اگر معین نباشد
و علاوه نمودن وجوب احوط است   در بیان اشخاصی که بر مکلفین واجب است زکوة ایشان را بدهد
واجب است دادن زکوة از برای خود و هر که عیال او باشد باختیار او نه باکراه مطلقا چه واجب النفقه
او باشد یا نباشد بالغ باشد یا نباشد بنده باشد یا آزاد مسلمان باشد یا کافر و همچنین واجب است زکوة مهمان
بر مهمان کننده لیکن خلاف شده است میباشد در تحدید مقداری از آن که موجب وجوب است و اظهر و احوط
کفایت حصول آنست در آخر جزء از ماه بنحوی که هلال شوال ظاهر شود و صدق اسم مهمان بر او بکند عرفا هر چند
غذای او را نخورده باشد و احتیاط آنست که مهمان نیز بدهد مگر در صورتی که قصد عیلولت حاصل شود در عرف که
احتیاط ندارد و لزوم زکوة مهمان وقتی است که بر سبیل غصب داخل بر صاحب خانه نشود و الا واجب نیست بر صاحب
خانه زکوة او بلکه بر خودش واجب است و اگر مهمان کننده فقیر باشد و قدرت بر دادن زکوة مهمان نداشته باشد
هر چند بقرض کردن و نخواهد باشد واجب است بر مهمان که زکوة خود را بدهد اگر غنی باشد چنانچه اگر بتواند
بقرض و نخواهد داد بدهد ساقط میشود از مهمان اما اگر ندادند نیز بعید نیست سقوط وجوب از او بلکه ظاهر است
و اگر کسی مالک بنده شود یا فرزندی از برای او متولد شود پیش از غروب آفتاب از روز آخر شهر رمضان
هر چند بقدر کمی باشد واجب میشود بر آن شخص زکوة از بنده یا فرزند و اگر بعد از غروب آفتاب هر چند
بقدر کمی و پیش از نماز عید باشد سنت است دادن زکوة از او و اگر بعد از گذشتن نماز عید است ساقط

بلکه

میشود زکوة فطره و هر کسی که زکوة فطره او بر دیگری واجب شد زکوة از ذمه او ساقط میشود هر چند
غنی باشد ولیکن احوط در مهمان غنی آنست که خود نیز بدهد چنانچه گذشت و در زنیکه شوهردار باشد و شوهر او
فقیر باشد و خرج زن را نفقه متوجه باشد خلافست در تعلق وجوب زکوة بر زن یا سقوط زکوة از زن و هر چند
و شوهر هر دو و احوط آنست که زن زکوة خود را بدهد در صورت مذکوره هر چند سقوط مطلقا اقوی است
مگر در صورتیکه شوهر بتواند زکوة او را بدهد هر چند بقرض و نخواهد باشد که بر او تقلید واجب است که زن
زکوة خود را بدهد و اگر خرج زن با خودش باشد در صورت مذکوره واجب است بر زن زکوة خود را بدهد
هم چنانکه اگر خرج او با غیر شوهر باشد زکوة او با منفق است بنابر اقوی و همچنین حکم غنی در آنها که واجب النفقه
شخص میباشند از قبیل پسر و پدر هرگاه خرج آنها با خود ایشان باشد یا عیال الغیر آنکسی باشند که نفقه ایشان را
بر او واجب است و اما غلام هرگاه عیال مولی نباشد و نه عیال الغیر مولی احوط لزوم اخراج است بر مولی هر چند
در وجوب بر او اشکال است و اگر عیال دیگری باشد بر او واجب است و فرقی نیست در تعلق وجوب زکوة
عیال میان غایب و حاضر بودن در نزد ایشان   در جنس زکوة فطره و مقدار و وقت اخراج
و مصرف آن و بیان در فضیلت   بدانکه خلافست در جنس و مقدار آن در میان اصحاب و اظهر
در تعیین جنس آن است که آن منحصر در قوت غالب انسان از گندم و جو و خرما و مویز و کشک و شیر و [illegible]
و نحوه و غیر آن و افضل بیرون کردن زکوة است از خرما و مویز و قوت غالب بلاد و بعضی فضیلت
در شیر دانند بترتیب مذکور و مراعات مذکور خوب است و اگر فقیر نوعی از انواع مذکوره از برای او انفع
باشد سنت است اختیار آن و اگر داد زکوة را از جنسی و بعد از آن معلوم شد نقصان آن واجب است
اعلام آن و مجزی است قیمت دادن و ارجح است اگر انفع باشد از برای فقیر چه فاقد قوت غالب باشد زکوة
دهنده چه نباشد و اولی آنست که اخراج قیمت آن نقره بکنند هر چند فرق در میان طلا و نقره بلکه غیر آن

نیز نیست در اجزاء بلکه آنها از سایر اجناس بنابر مشهور لیکن احوط اکتفا بنقدین است نظر بخروج از خلاف
از خلاف بعض که حکم باختصاص نمودن و معتبر در قیمت وقت اخراج است نه وقت
تعلق وجوب و بلد اعطاء نه محل توطن و در اخراج قیمت از یکی از اجناس که قوت
غالب باشد بالنسبه باو دون آن در قیمت مثل نصف صاع خرما در قیمت یک صاع
گندم خلافست و احوط ترک است و جایز است از برای کسی که باید از چند زکوة بدهد
هر یکی را از جنسی بدهد و لکن جایز نیست از برای یکنفر از دو جنس بدهد مگر بقیمت
اگر تجویز بکنیم و در قیمت رجوع بنرخ بازار باید کرد بنابر اقرب و قدری که باید داده
شود از برای هر نفری یک صاع است از جمیع اجناس بنابر اظهر و مقدار صاع گذشت
در زکوة مالیه که هزار و صد و هفتاد درهم است و آن ششصد و چهارده مثقال
ربع صیرفی است و آن نیم من بوزن شاه جدید الا یک پنج مثقال صیرفی و سه ربع
در وقت زکوة فطره و مصرف آنست   واجب میشود زکوة
فطره بغروب کردن آفتاب در روز آخر شهر رمضان بنابر اظهر و اشهر و جایز
نیست در نزد مشهور دادن زکوة را پیش از غروب مگر بر وجه قرض لیکن در جواز
تقدیم تا اول شهر رمضان و احتیاط در آن مرغوب است و اولی جدا کردن زکوة است
در شب و افضل و احوط تاخیر دادن زکوة است تا پیش از نماز عید و مشهور در میان
اصحاب بلکه احوط و اقوی عدم جواز تاخیر است از نماز عید چه اول وقت نماز کند
چه آخر وقت و آن آخر وقت زکوة فطره است و اگر تاخیر از آن نمود بدون افراز
نمودن احوط آنست که بدهد بقصد قربت و قصد نماید که وقت باقی است ادا

و اگر

و اگر قضا باید داد قضا و اگر نه تصدق باشد و اگر تاخیر نمود از نماز و بعد از زمان ظاهر است فساد
نماز وقت باقی است مگر آنکه ظهور مذکور بعد از خروج وقت نماز باشد و اگر تعیین مقدار زکوة
کسی نماید یا آنکه افراز کند آن را از مال خود واجب است رسانیدن چه وقت زکوة بکند و چه
و چه نکند و اگر ممکن نباشد رسانیدن بفقیر بسبب عذری یا منتظر فقیر باشد تاخیر ضرر ندارد
و اگر تاخیر نماید بغیر عذر در حرمت آن دو قول است و احتیاط ظاهر است و جایز است عزل کردن
زکوة چه مستحق یافت شود چه نشود و مصرف زکوة مالست و اولی آنست که از او در غیر مصرف
فقرا صرف ننماید و احوط و اشهر بلکه اظهر آنست که بهر فقیری کمتر از زکوة یکنفر ندهند
مگر در صورتیکه جمع شوند فقرا آنقدر که بهر نفری یکسر فطره نرسد که جایز است کمتر دادن
و جایز است که بیکنفر اینقدر بدهند که غنی شود و اولی آنست که اگر کسی اقارب فقیر داشته باشد
بایشان بدهد و همسایه را مقدم بدارد بر غیر اقارب و اهل علم و فضل را بعد از ایشان
بر غیر ایشان مقدم بدارد و مشهور میان اصحاب و احوط بلکه اقوی آنست که جایز نیست
دادن زکوة بغیر اثنی عشری هر چند مؤمن یافت نشود و در وجوب دادن او با اولاد مؤمنین
و شرط بودن عدالت در غیر ایشان و هاشمی نبودن گیرنده مگر آنکه معطی هاشمی باشد و واجب
النفقه نبودن حکم آن نیز هر یک بنهجی است که در زکوة مال مذکور شد و همچنین نقل کردن
زکوة از بلدی ببلدی دیگر و لکن در اینجا صرف کردن آن در بلدی تاکید در آن بیشتر است
و اولی آنست که در عصر غیبت بفقیه جامع الشرائط فتوی که مأمور باشد بدهند هر چند
باب اول
اگر خود یا بامر زکوة رساند در اینجا اشکال مجزیست   در خمس است و در آن دو باب است
در آنچه خمس بآن تعلق میگیرد و در شرایط آن و فضیلت   در بیان چیزهائیکه

خمس بان تعلق میگیرد اول هفت چیز است اول مالی است که از کفار حربی در جهاد با ایشان بدست
بیاید خواه جمع نموده باشند یا نه از جمله منقولات باشند یا نه بنابر اقوی و اینها در وقتی است که جنگ
باذن امام علیه السلام باشد و اگر چنین نباشد در حال غیبت باشد از برای محض غارت نه مثل سابق و
اگر ممکن باشد اذن امام علیه السلام مثل حضور امام علیه السلام و جنگ از برای دعوت اسلام ظاهر آنست
که مال مخصوص امام است و مشهور میان اصحاب آنست که در حکم مذکور است مال جماعتی که
بر امام خروج کنند و در جنگ مال معسکر را جمع کرده باشند و در اموال کفار حربی که بدزدی
یا حیله از تصرف ایشان بیرون بیاورند دو قول است احوط بلکه اظهر بیرون کردن خمس آنست
و نیز در حکم منافع مکاسب است دوم معادن مثل نمک و گوگرد و احوط دادن خمس از
گل سر شوی و سنگ آسیا و آهک و گچ هر چند اظهر عدم جریان حکم معدن است بر اینها لیکن از باب
ارباح مکاسب خمس تعلق باینها میگیرد سیم گنج است و آن عبارت از مالی است که در زمین پنهان
کرده باشند بجهت ذخیره خواه نقد باشد یا غیر نقد بجهت محافظت خواه در بلاد کفار حربی
باشد یا نه چه اثر اسلام بر آن باشد یا نه و چه در زمین موات باشد یا عامر و خواه در بلاد اهل
اسلام لکن در اینصورت خالی از اشکال نیست از اینکه یافت شده است در زمین موات یا در خرابه که مالک
ندارد یا در زمینی که مالک دارد و بر غیر تقدیر اخیر لازم است و باقی مال یابنده است چه اثر
اسلام بر او باشد یا نباشد بنابر اقوی و اما در صورت اخیر پس اگر مالک زمین غیر یابنده باشد
پس اگر علم دارد بر آنکه کسانیکه مالک آن زمین بوده اند احدی از ایشان مالک آن نبوده
مال او میشود چهار خمس از او و یک خمس آن از ارباب خمس است و اگر علم ندارد بحال صاحب ابدی
رجوع نماید بنزدیکترین از مالکین زمین پس اگر ادعای ملکیت نمایند چه متعدد باشند یا واحد

باو بدهد

باو بدهد بدون مطالبه بینه و اماره و اگر انکار نماید بمالک سابق رجوع نماید و اگر ادعای ملکیت
نماید حکم آن حکم سابق است و همچنین است حکم در سایر مالکین چهارم چیزهایی است که از دریا
بغوص و فرو رفتن آب بیرون بیاورند مثل مرجان و مروارید و اما آنچه بدون فرو رفتن
بیرون بیاورند در آن خلاف است بعضی حکم آن را حکم غوص میدانند و لکن اظهر آنست که
داخل در ارباح و منافع کسب است و عنبر اگر بفرو رفتن در آب تحصیل شود حکم آن حکم چیزهایی است
که بغوص تحصیل شود و اگر از روی آب گرفته شود خمس در آن واجب است و لکن در اعتبار
نصاب و قدر آن خلاف است و اقوی عدم اعتبار آنست پنجم منافع تجارت و زراعت
و صناعت و جمیع انواع اکتساب و از آنجمله است زیاده قوت آنچه تدارک نموده اند از برای
سال از خوراکی و غیر آن و زیادتی منافع زراعت و کسب هر چند قلیل باشد و از جمله
اکتساب است صید کردن و هیمه و پوشش کندن یا آوردن و فروختن و سقای کردن و اجیر شدن
حتی بعبادات و تعلیم اطفال و علف چیدن از صحرا و گزنگبین و عسل کوهی جمع نمودن و حاصل
و عملگی و قاصدی نمودن و جعاله بر عملی گرفتن بخلاف مثل میراث و هبه و هدیه و مهر و عوض
خلع و خمس و زکوة و صدقه مندوبه و چیزیکه بوصیت باینها منتقل شود بشخص و نماء و
وقف و صیدیکه بپای خود بیاید در خانه بجهت بدست آید که در هیچیک اظهر
آنست که خمس نیست و لکن واجب است در نماء اینها و در نماء مالیکه خمس آن را داده باشد چه
متصل باشد چه منفصل و در محض زیادتی قیمت بازار بلکه زیادتی در عین بلکه در ترقی
بنوعی اگر حاصل شود بدون قصد اکتساب مثل آنکه املاکی را خرید و مقصود زراعت
بود نه فروش آنها یا ملکی خرید منفعت در آنها نظر نداشت و هم رسید بازار ترقی

نمود شد بدون اطلاع او زیادتی هم رساند متصل یا منفصل یا منفعتی بر آن مترتب شده وجوب محل
اشکال است و اظهر عدم لزوم است و اگر کسی جنسی از اجناس زکوی مثل نقدین و انعام ثلاثه که
را خمس گرفت و سال زکوة بر آنها گذشت واجب میشود بر آن زکوة ششم زمینی است که ذمی آن را
از مسلمان بخرد بنابر اقوی و اشهر میان متاخرین و بعضی ارض مذکوره را مخصوص بارض زراعت
دانسته اند و بعضی حکم را شامل مطلق زمین دانسته اند چه زمین زراعت باشد یا غیر زراعت و
قول اول اقرب است و اظهر اختصاص حکم ببیع است پس اگر منتقل شود بهبه و عنوان دیگر خمس ندارد و
تعلق بعین میگیرد و تسلط اخذ قیمت از ذمی نیست و نه اجاره او بر منفعت دادن و فرق نیست
در این معنی در سایر اقسام خمس نیز بلکه ظاهر اینست که مالک میتواند اخراج قیمت نماید خصوص
هرگاه تعلق خمس بغیر نقدین و عنوان باشد و اخراج قیمت از نقدین و عنوان از اینها نبود و اگر جاهل
باشد نفی تعلق خمس منشا ثبوت خیار نمیشود از برای او و اگر شرط نماید در عقد سقوط خمس را
شرط باطل است بلکه اقوی بطلان بیع است نیز و ساقط نمیشود خمس بفروختن زمین بمسلم یا باقاله نمودن
بیع یا باسلام آوردن بعد از بیع و اگر عالم باشد مسلم باطل خواهد بود بیع در مقدار خمس و اگر جاهل
باشد خیار فسخ از برای او خواهد بود و فرقی نیست در زمین میان آنکه مفتوح العنوه باشد یا
بر تقدیر آنکه تجویز کنیم بیع مفتوح العنوه را هر چند بتبعیت آثار باشد هفتم مال حلالی است که
مخلوط بمال حرامی شده باشد در بیان شرایط است شرط نیست در قسم اول اینکه مال
غنیمت باشد از مسلمانی یا از معاهدی و بعضی نیز شرط دانسته اند اینکه بقدر پانزده
مثقال صیرفی طلا یا بقدر قیمت آن باشد و لکن احوط و اقوی و اشهر عدم اشتراط است شرط است
در قسم دوم رسیدن بقدر پانزده مثقال صیرفی طلا یا بقدر قیمت آن در نوع جمعی و بقدر سه

ربع مثقال

ربع مثقال صیرفی طلا یا بقدر قیمت آن بنابر قول بعضی دیگر و احوط و اقرب عدم اعتبار نصاب مطلقا
و همچنین بیرون کردن آنچه خرج شده باشد از برای تحصیل معدن مثل خرج کندن و کوبیدن و گداختن
و امثال اینها و اگر چیزی از معادن تحصیل نمود و قصد اکتساب بآن نداشت و قیمت آن زیاد
شد بر آن زیادتی خمس تعلق نمیگیرد چنانچه هر گاه چیزی را بسبب خمس داد و بعد از آن زیاد شد قیمت
آنچه در نزد مالک ماند و نقصان بهم رساند آنچه در نزد ارباب خمس بود بر او چیزی نیست و
شرط است در قسم سیم رسیدن بمقدار نصاب و آن نصاب نقدین است در نقدین و در غیر نقدین
مخیر است در اعتبار نصاب هر یک از نقدین و آنچه بعد از نصاب باشد چه قلیل و چه کثیر در آن
واجب است بدون اعتبار نصاب دیگر و اگر بقدر نصاب باشد قیمت آن در حال اخذ و بعد از آن
نقصان بهم رسید در قیمت آن و یا بالعکس اظهر اعتبار حال اخذ است و همچنین شرط است
اخراج آنچه خرج شده باشد در بیرون آوردن لکن اگر بقصد چاه کندن و عنوان موضعی را
و چیزی بیرون آمد اخراجات مذکوره وضع نمیشود و شرط است در قسم چهارم نیز نصاب
و وضع مؤنه و اظهر آنست که نصاب آن بقدر یک ربع مثقال صیرفی است و اقوی اشتراط فرو
رفتن در آب است هر چند بدون آن نیز خمس تعلق بگیرد لیکن آن داخل در ارباح مکاسب است
و ثمره ظاهر میشود در عدم اعتبار نصاب در آن و در اخراج مؤنه سال از آن و شرط است
در قسم پنجم آنکه از خرج سال خود و عیال خود زیاد آمده باشد و در خرج معتبر است میانه
روی بحسب حال شخص پس اگر زیادتی نماید محسوب بر او میشود و اگر تنگ بگیرد بر خود زیادتی
وضع میشود و احوط عدم وضع است و داخل میشود در اخراجات سال او قیمت کنیز و غلام
و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن و رخت خواب و غیر اینها از آنچه حاجت

بان شخص داشته باشد و معتبر است در جمیع اینکه لایق بحال شخص باشد و در اخراجات سال ایشان بخمس انها
وامثال انها را داد و از جمله اخراجات است صدقات و خیرات و هدایا و اخراجات نکاح و ضیافت
و اسفار طاعات از زیارات و حج مستحب و در اینها میانه روی و لیاقت بحال شخص شرط نیست مگر
در اخراجات سفر و از انجمله است انچه ظالم میگیرد بقهر و غلبه و خسرات تجارت و زراعت
در ان سال و از جمله مؤنه است خصوصا خسرات در سایر زراعت و تجارت لکن احوط اخراج
خمس آنست و همچنین ان مؤنه است و احوط اختصار در اخیر است و تمام نموده سرمایه
از برای معیشت اگر حاجت بان داشته باشد و انچه بر او لازم شود بنذر و شبه ان
و کفارات و اخراجات حج واجب اگر در ان سال بجهد رسد و اگر بتدریج جمع شود انچه در سال
اخر بحد رسد داخل مؤنه ان سال است و اگر در ان سال معذور شود او رفتن محسوب نمیشود
چنانچه اگر تاخیر نماید از روی عصیان او محسوب و دین و خسرات در ان سال از مؤنه
است و همچنین از سال سابق اگر قدرت بر ادا نداشته است مگر در این سال بخلاف انکه اگر
در سابق قادر بود بر دادن و تاخیر نمود تا این سال هر چند مجرا ز دستاویز بوده که
برای نقد بها از مؤنه محسوب نیست و مثل آنست حکم حجی که سابق بر این سال بر ذمه تعلق گرفته
باشد و مستقر شده باشد و تاخیر نموده باشد هر چند بعید و جهیکه باید صرف اخراجات
سفر شود تلف شود و اگر کسی اخراجات او توانند بکند از غیر منافع مکاسب و زراعت مثل مال
ارث و عنوان یا باید اخراجات را از جمیع وضع نماید یا از منافع یا از غیر ان اخیر اظهر و احوط است
و معتبر در سال در اینجا سال عرفی کامل است و کفایت نمیکند داخل شدن در ماه دوازدهم و معتبر
نیست در وجوب خمس این قسم نصاب بلکه در غیر این قسم نیز معتبر نیست در انچه ذکر شد از نصاب

ونیز انقضای

و نیز انقضای سال نه در این قسم و نه در سایر اقسام لکن در این قسم جایز است تاخیر تا اخر سال
بلکه احوط است بخلاف سایر اقسام که وجوب در انها فوریست و در قسم هفتم معتبر است
مجهول بودن قدر حرام و مالک ان بنا بر اشهر و اقوی و اما اگر مالک و قدر ان هر دو معلوم
باشد باید رد نماید بمالک و اگر مالک را نداند و مقدار را بداند بعد از یاس از مالک باید
تصدق نماید از برای مالک چه بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر و چه بعضی عبارات هر چند
با بعوام و حاجت بتولیت فقیه جامع الشرایط یا اذن او نیست لیکن احتیاط خوبست و تصریح
نموده اند باینکه این قسم مشهور نبود مظالم است و بعضی مشهور دانسته اند باین قسم و قسم
اول را باین اسم و این اختلاف ثمری در حکم ندارد مگر در مثل وصیت و اگر بداند مالک
را و نداند مقدار را احوط خوبست وجوب اقل لکن اقوی و احوط و برا این تقدیر لازم
مراین صلح اجباری اگر مالک و مدیون هر دو عالم بمقدار نباشند و مدیون از حق
خود نگذرد   در کیفیت و مصرف خمس و شرایط ارباب خمس و متولی آنست و در آن دو
فصل است   در بیان کیفیت قسمت و مصرف مشهور میان اصحاب آنست که مال
خمس شش قسم منقسم میشود سه سهم از برای امام علیه است و آن در این عصر متعلق
بحضرت صاحب الامر ع است و سه سهم دیگر یک سهم از ایتام و یک سهم از مساکین
و یک سهم از ابن السبیل است و بعضی گفته اند که باید پنج سهم شود که دو سهم ان از امام
علیه است و سه سهم از اشخاصیکه ذکر شد و قول اول اقوی است و بعضی از اخبار
دلالت میکند بر منحصر بودن خمس قسم پنجم بامام و اظهر عدم وقف است در بیان اقسام در
مصرف   در بیان شرایط ارباب خمس و عنوان شرط است در صحت خمس نیت بنحوی که گذشت

در زکوة از مالک یا وکیل او مگر انچه ذمی خریده از زمینی که از مسلم خریده است و احتمال دارد
لزوم نیت در ان از حاکم شرع یا گیرنده و اقوی اعتبار است و سایر احکام نیت بنحویست که
در زکوة گذشت و لازم است تعیین اگر متعدد باشد در نصاب خمس از سهم امام علیه
و سایر حصص لکن اظهر عدم تعیین است در میان سایر حصص و اگر تعیین نمود نقض
فقیر یا مجتهد در مادر جایز نیست عدول از انچه نیت نموده بود بغیر ان و شرط است در اصناف
غیر امام اینکه اثنی عشری باشد بنا بر اشهر و اقوی و اما عدالت شرط نیست در اینجا بی
اشکال و همچنین شرط است که از اولاد هاشم که جد پیغمبر که صلوات الله علیه است باشند
هر چند از اولاد علی ابن ابی طالب نباشند و کفایت نمیکند از اولاد هاشم بودن بر نحو
مشهور و شرط است در انتساب اینکه از طرف پدر بهاشم منسوب باشند و انتساب
از طرف مادر کفایت نمیکند بنا بر اقوی و در انتساب نسبت بنی نا بخلاف و لیکن شبهه که باید
میتوان خمس داد و شرط است در ابن السبیل احتیاج در بلدی که خمس میگیرد نه در غیر
ان بلد همچنانکه در زکوة گذشت و در اعتبار فقر در یتیم خلافست و احوط و اشهر
و اظهر اعتبار است و واجب نیست که سهم هر صنفی از سه سهم را بسه نفر و بیشتر برسانند
بلکه یکنفر از هر صنفی سهم ان صنف را بیکنفر از ارباب سهام برسانند کافیست و اولی
و احوط انست که سهم هر صنفی را بارباب ان صنف برسانند هر چند عدم لزوم اقوی است
و جایز نیست زیاده از مؤنه سال بفقرا سادات و ایتام دادن چنانچه جایز نیست با بن
السبیل از ایشان زیاد از حاجت دادن و معتبر در سال فقرا از وقت دادن خمس است
و فرقی نیست در وجوب خمس در میان حال حضور امام و حال غیبت و نیز در میان سهم

امام علیه و اقوی

امام علیه و غیر امام و اقوی جواز رسانیدن مالک است سهم غیر امام علیه را بارباب ان و اظهر
وجوب رسانیدن سهم امام علیه است بارباب خمس از باب تتمه اخراجات و اشهر و اظهر
انست که ولایت این سهم با مجتهد عادل است و اگر ممکن نباشد رسانیدن باو نه حفظ نمودن
تا انکه خبر او برسد جایز است تولیت عدول مؤمنین در ان برسانیدن ان از باب تتمه بلکه خود نیز
میتواند داد چنانچه گذشت   در بیان سایر صدقات واجب نیست تصدق کردن
غیر انچه ذکر شد مگر انکه بنذر یا عهد یا یمین یا کفاره بر کسی واجب شود و حکم اینها بعد از این
مذکور میشود و لکن سنت مؤکد است تصدق کردن بقدر طاقت و گنجایش حال شخص در بی حینی
داری و در این خصوص ایات و اخبار بسیار وارد شده است حتی وارد شده است در
بعض اخبار در بیان تصدق غیر واجب که اختیار مکن نفس خود را بر نفس برادر مؤمن خود
با انچه بان احتیاج بیشتر باشد و شرط است در استحباب مذکور بلوغ و عقل و جواز تصرف
در اموال و نیت قربت و معنی ان گذشت و ایجاب و قبول هر چند فعلی باشد و قبض باذن مالک
و شرط نیست در گیرنده تصدقات مستحبه فقر و جایز نیست پس گرفتن تصدقات بنا بر اشهر
و احوط و اقوی و افضل در تصدق کردن انست که مخفی باشد مگر انکه متهم شده باشد
در میان مردم بترک مواساة یا انکه قصد او اظهار متابعت نمودن مردم باشد او را و اما
در تصدقات واجبه افضل آنست که مخفی ندارند رسانیدن انها را بارباب انها و سنت است
ابتدا بچیز دادن پیش از سؤال و مخفی شدن از فقیر یا ظلمی تا انکه عارض نشود فقیر را
مذلت و سنت است بسیار تصدق نمودن در وقت حاجت و در ماه رمضان و بخاقان
خود خصوصا ایتام ایشان و بنی هاشم و خصوصا علویین از ایشان و سنت است تصدق

نمودن در اول روز و اول شب و در ماه رمضان و بدست خود دادن خصوصاً از برای مریض
و امر نمودن مریض بلکه غیر مریض نیز فقیر را که دعا کند از برای او و سنت است بذل نمودن چیزی را
که در نزد او محبوب باشد و اختیار نمودن از برای تصدق کردن بهترین اموال او و مساعدت نمودن
بر رسیدن تصدق بفقیر و در حدیث است که اگر جاری شود معروف بر هشتاد کف هر اینه اجر داده
میشود جمیع از غیر آنکه کم شود صاحب او را چیزی و سنت است تقبیل نمودن ایشان دست خود را
بعد از تصدق کردن و تقبیل نمودن آن چیز را که تصدق نمود بعد از دادن بفقیر و مکروه است اظهار
احتیاج و فقر و مؤکد است کراهت سؤال نمودن در مجالس و مکروه است رد نمودن سائل و از جمله
تصدقات اکیده تصدق نمودن بآب است خصوصاً هرگاه سرد باشد در حدیث صحیح است از حضرت
صادق علیه که هر کسی که بیاشاماند آب را در موضعی که یافت شود در آن موضع مثل کسی است که آزاد
کرده باشد بنده را و کسی که بیاشاماند در موضعی که یافت نشود در آن ابقا مثل کسی است که احیا
نماید نفس را پس گویا احیا نموده است ناس را جمیعا و در حدیث دیگر است از حضرت امیر المؤمنین
که اول چیزی که ابتدا میشود بآن در آخرت صدقه است و در حدیث دیگر است از آنجناب
که افضل صدقه سیر کردن جگر گرم است و نیز در حدیث است از حضرت باقر علیه که فرموده که جناب
اقدس الهی دوست میدارد سرد کردن جگر گرم را و کسی که بیاشاماند جگر گرم را از بهیمه
و غیر بهیمه سایه میاندازد او را جناب اقدس الهی در روزی که نیست سایه مگر سایه او
و اظهر جواز تصدق است بلکه رجحان آن است باهل ذمه خصوصاً هرگاه خویش شخص باشند
و همچنین است حکم غیر شیعه از سایر اصناف اهل اسلام و جایز نیست زکوة گرفتن بنی
هاشم مگر در حال ضرورت مگر زکوة که از بنی هاشم باشد و بعضی ملحق نموده اند اشخاصی را که

[illegible]

منسوب بمطلب برادر هاشم اند باولاد هاشم در حکم مذکور و آن ضعیف است
و حرام نیست صدقات واجبه غیر زکوة از منذورات و کفارات و نحو آنها
بنا بر اقرب و احوط ترک دادن و گرفتن است هرچند اقوی جواز است اما
صدقه مندوبه پس جایز است دادن و گرفتن آن
از برای ایشان بدون اشکال

درویش
یا علی یا علی

او خداوندی که داند آشکار و نهان — از صفات ذات پاکش لال میگردد زبان
پادشاهی بی شریک سلطنت دار ملک — جرم بخش بیگنه کردگار غیب دان
آفریده از خاک و باد و آب و آتش آدمی — تا خداوندی خود در خشت بر عالمیان

[illegible]